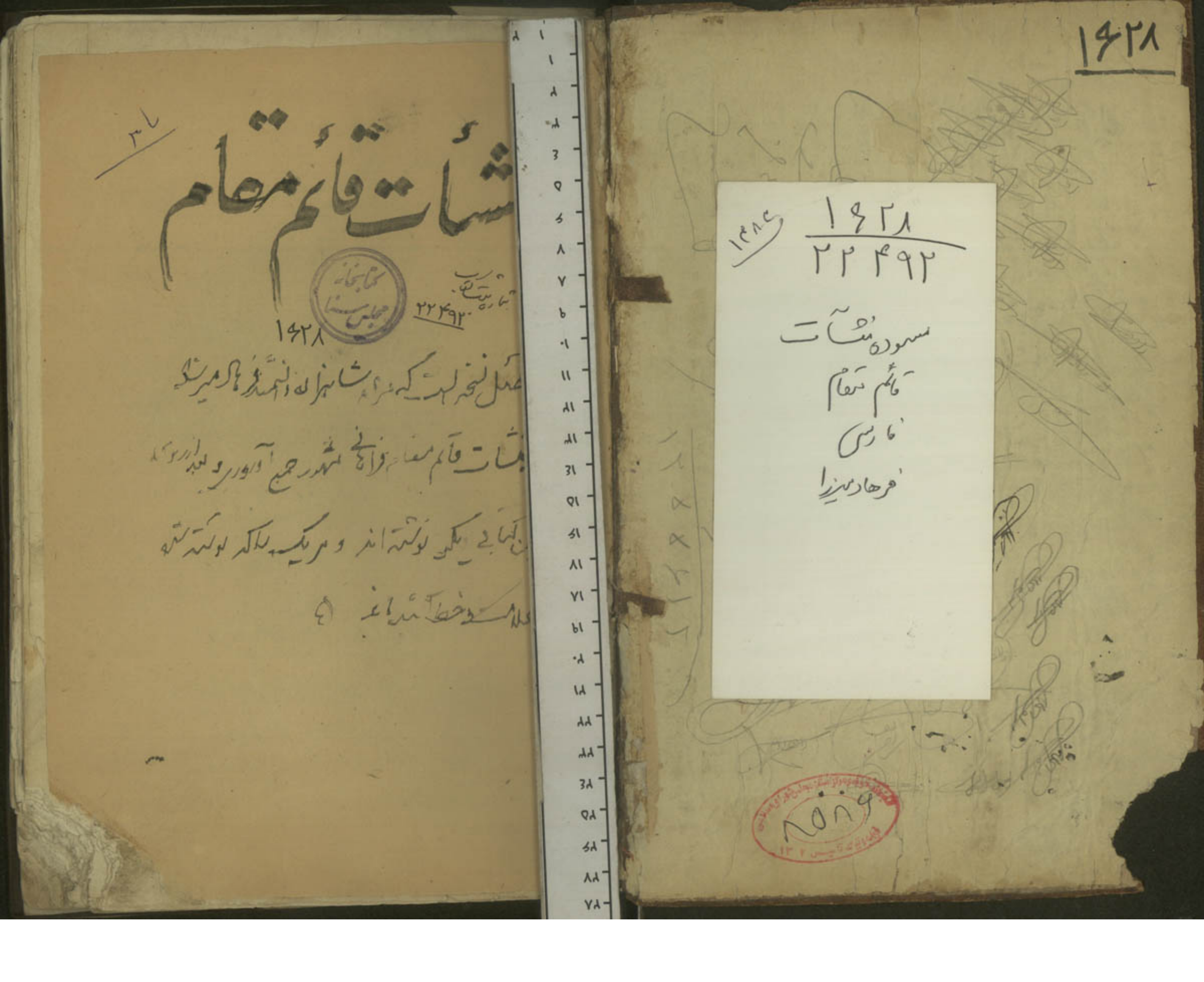
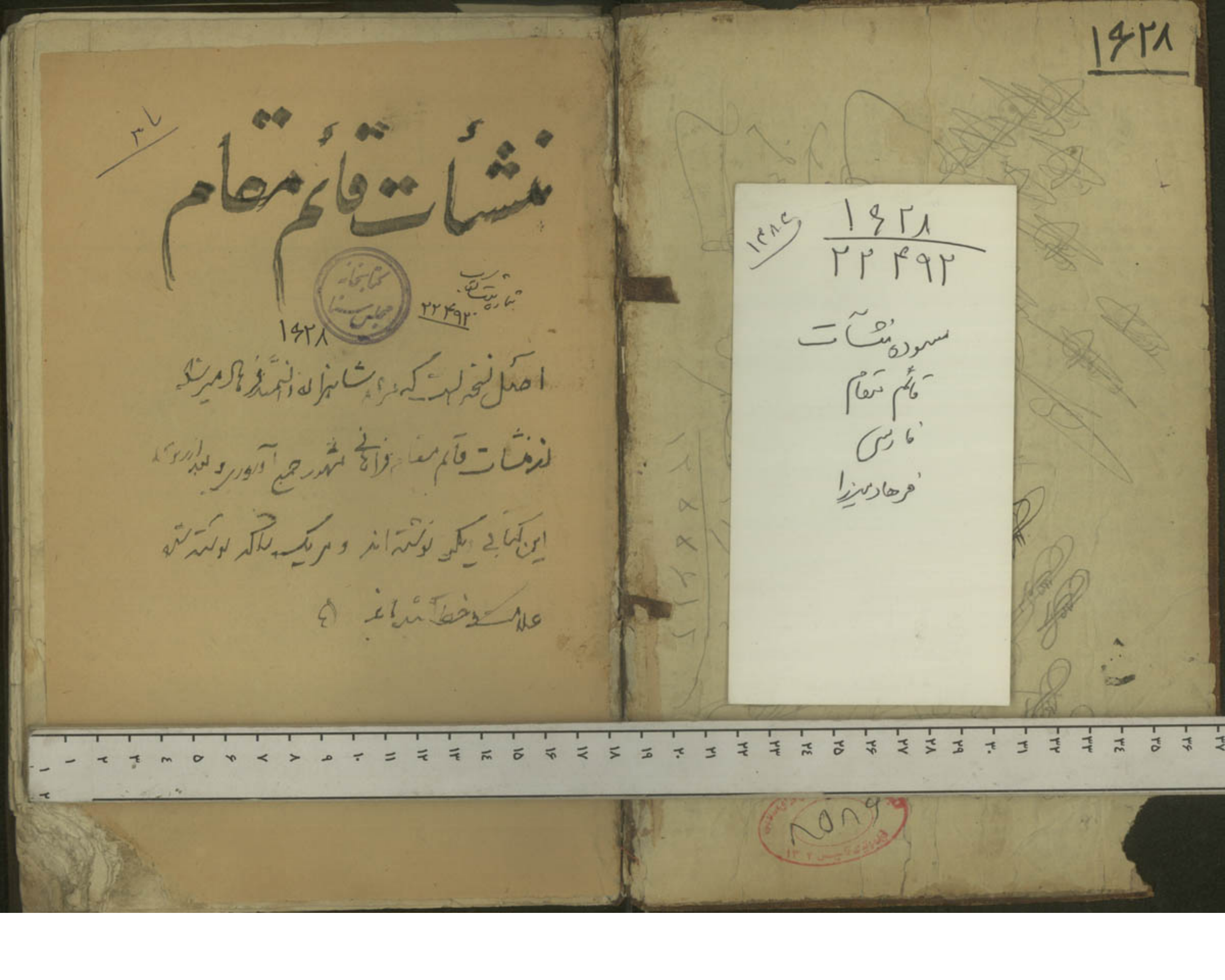



منشآت قائم مقام
١٤٢٨
١٤٢٨



منشآت قائم مقام
۱۴۲۸
۲۲۴۹۲
مسوده منشآت
قائم مقام
فارسی
فرهاد میرزا



۳۸/

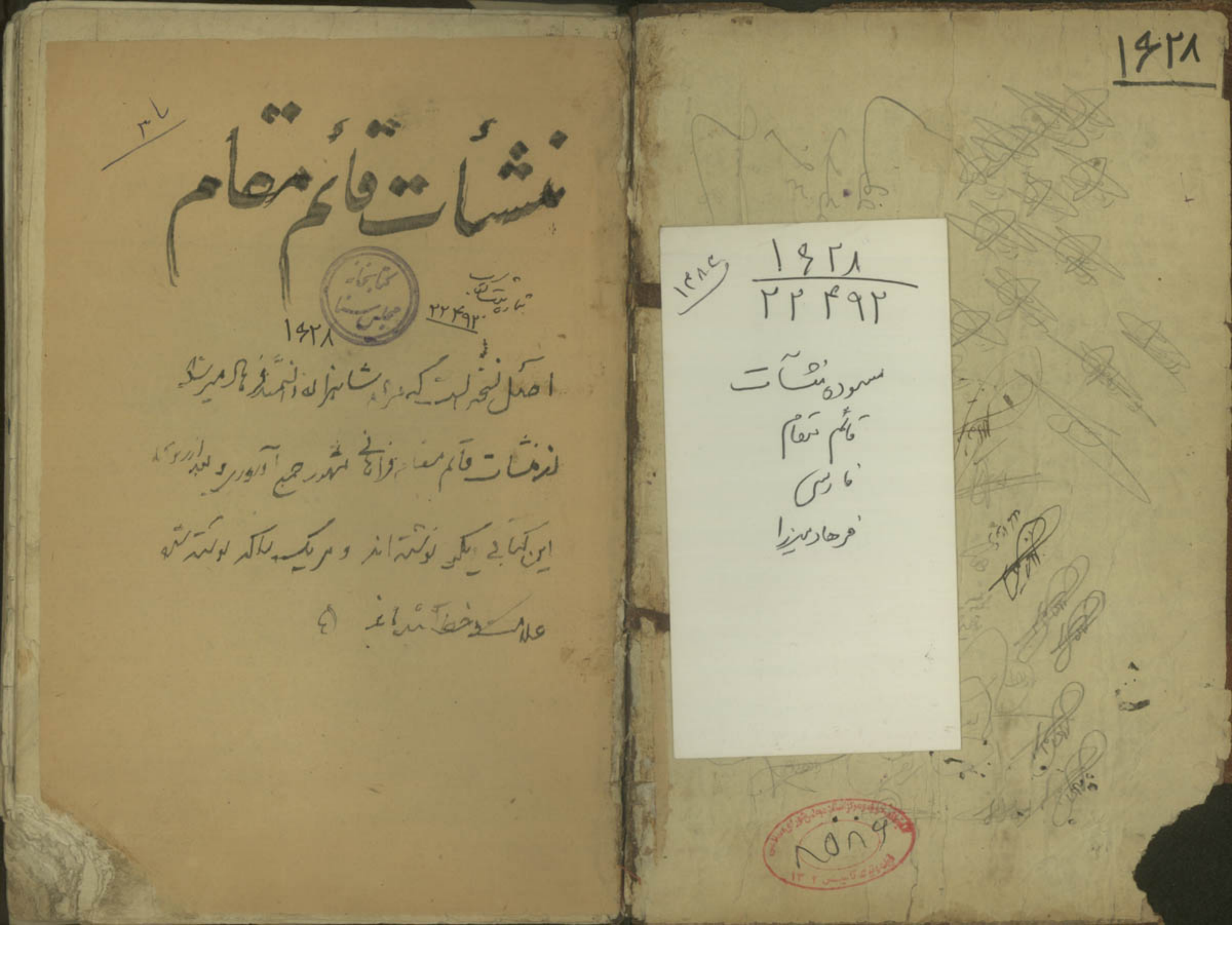
منشآت قائم مقام

اصل نسخه ایست که مرحوم شاهزاده [illegible] فرهاد میرزا

از منشآت قائم مقام فراهانی شهید جمع آوری و بعد از روی

این کتابها یکی نوشته اند و هر یک را که نوشته شده

علامت خط کشیده اند



۳/۸

منشآت قائم مقام

اصل نسخه ایست که مرحوم شاهزاده المعتمد فرهاد میرزا

از منشآت قائم مقام فراهانی مشهور جمع آوری و بعد از روی آن

این کتابها را یکی نوشته اند و هر یک را که نوشته شده

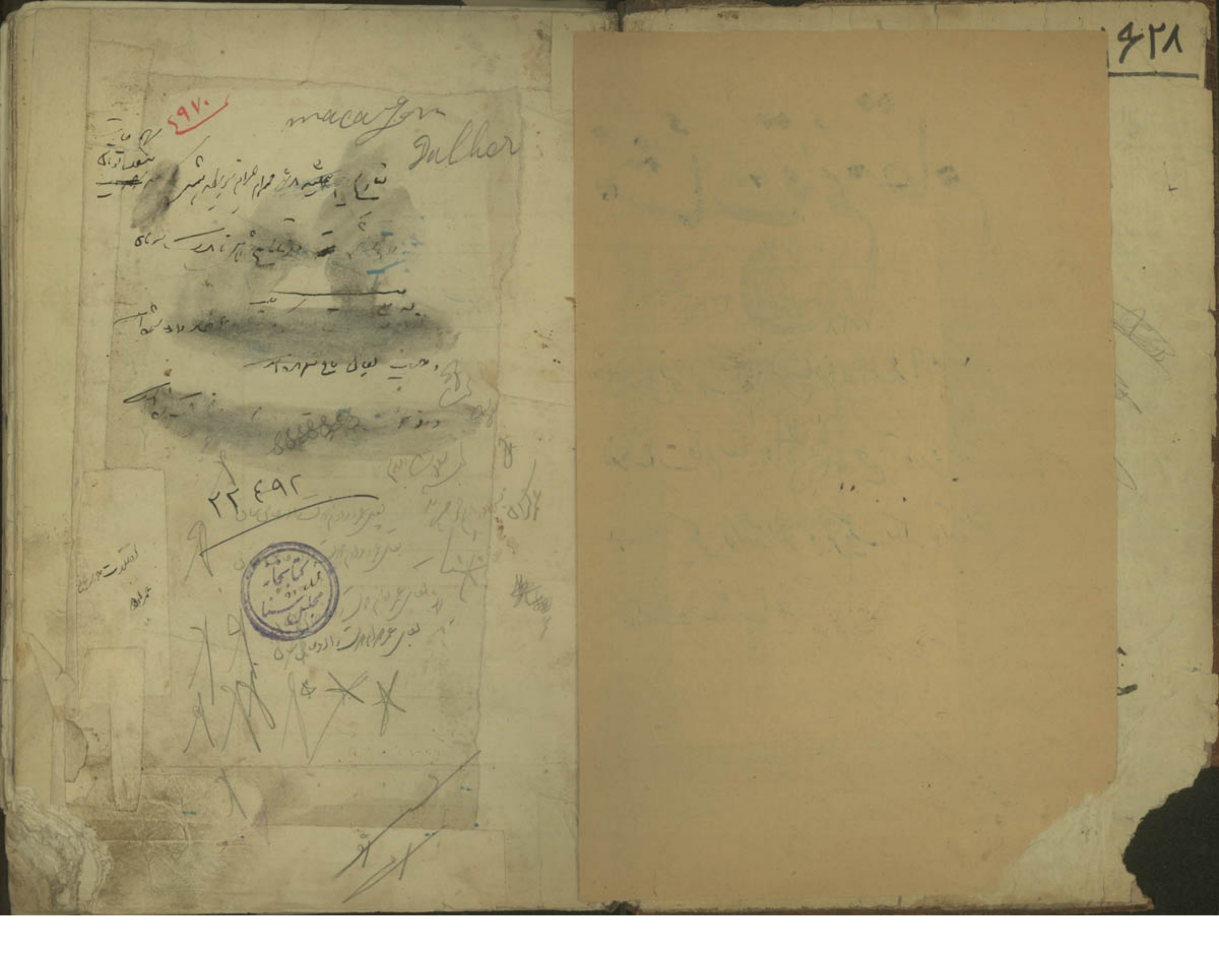
علامت دو خط گذارده اند
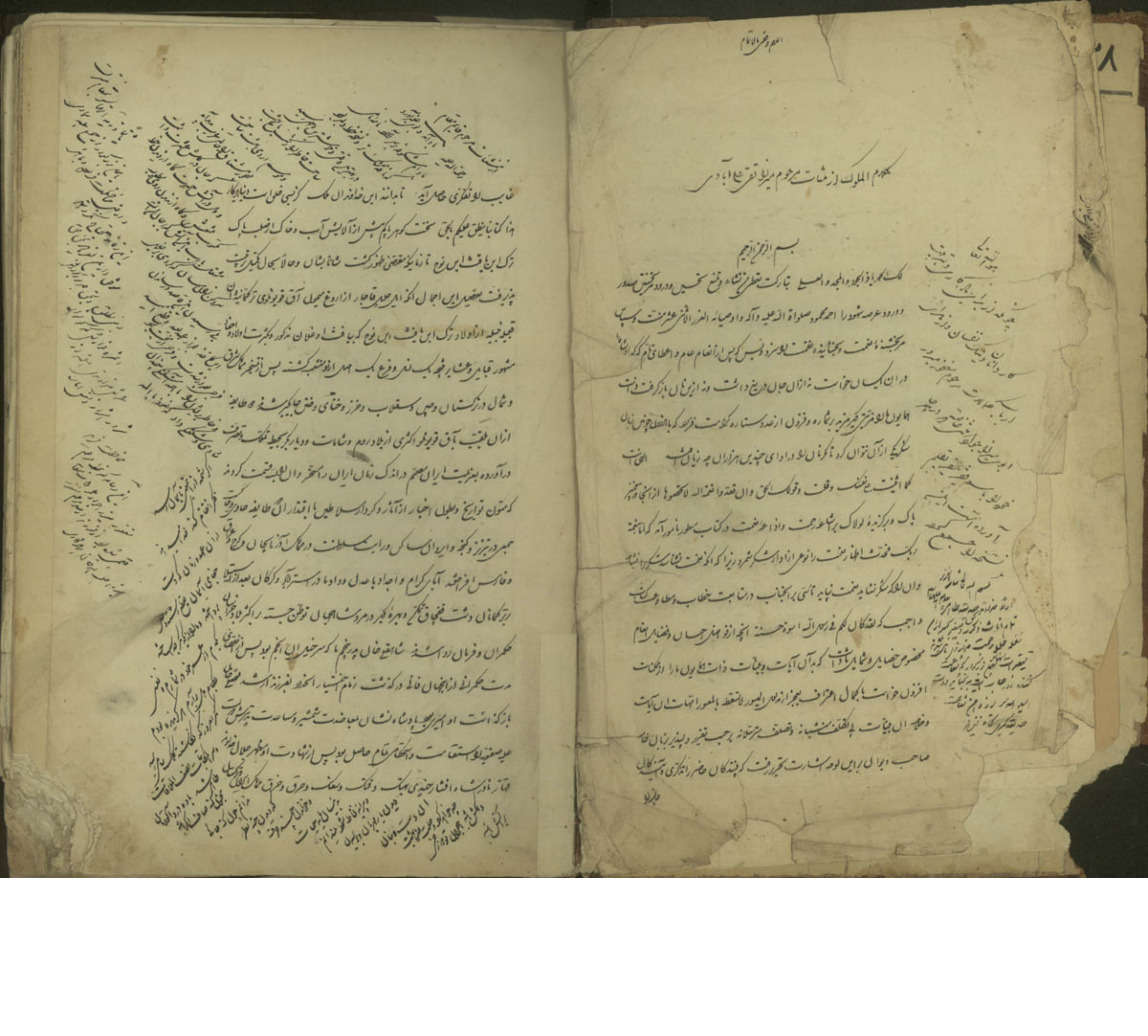
مسوده منشآت

قائم مقام

فارسی

فرهاد میرزا





مکارم الملوک از منشآت مرحوم میرزا تقی علی آبادی

بسم الله الرحمن الرحیم

لک الحمد یا ذا الجود والمجد والعلی تبارکت تعطی من تشاء وتمنع تحسین و درود و تحسین صدور
و ورود عرصه شهود را احمد محمود صلوات الله علیه وآله و اوصیائه الغر الاثنی عشر منت و سپاس
مرحمت نعمت و بخشاینده نعمت را سزد و بس که پس از انعام عام و اعطای تام که اولیا
دران ایمان خواست نه ازان جان دریغ داشت و نه از ین نان باز گرفت و ذات
همایون ما را به مزیتی کبیر مزید بر شماره و فزون از عدد ستاره کرامات فرمود که با هزار چون من زبان
شکر یکی از آن نتوان کرد تا کرمان را و ادای چندین هزاران چه زبان الهی انت
کما اثنیت علی نفسک وفق و قولک الحق وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها از آنجا که نجیب
پاک و برگزیده لولاک بر شاعر رحمت وادا عز نعمت در کتاب سطور مامور آمد که اما بنعمة
ربک فحدث شاهان رحمت را نوعی از ادای شکر شمرد زیرا که اگر نعمت نشانه شکر را افشا
وان لا که شکر نشاید نعمت نباید تاسی بر آنجناب در متابعت خطاب و مطاوعت کتاب
واجب که لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة آنچه از فنون احسان و فضایل انعام
مخصوص خصایص و شمایل ما ذات که بر آن آیات و بینات ذات همایون ما را از ممکنات
افزون خواست با کمال اعتراف بعجز از نیل المیسور لا یسقط بالمعسور اثبات آن آیات
وحلاوت آن بینات به الکلف نشاید و تصلف مترسلانه بر حسب تقریر دلپذیر بزبان خامه
صاحب دیوان را این لوحه اشارت تحریر رفت که خفتگان حضر را تذکری و آینه کمال

عاجزانه

غایب لو نظری حاصل آید تا بدانند این خاندان ملک گزینی غلوات دنبا و کار
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق سخت گوهر پاکم بس از آلایش آب و خاک از صلب پاک
ترک ابن یافث ابن نوح تا زمانیکه مقتضی ظهور گشت شاه نشان و حالا بجمال شکیل رفت
پذیرفت بعض این اجمال آنکه امیر جلیل قاجار از اروغ جمیل آق قویونلوی ترکمانیه از آن
قبیله جلیله از اولاد ترک ابن یافث ابن نوح که بیافث اوغلان مذکور و کثرت اولاد و احفاد
مشهور قبایل و عشایر فوج یک نهر و فرع یک اصل از او منشعب گشته پس از تسخیر ممالک شرق
و شمال در ترکستان و چین و سقلاب و خزر و ختای و غیر جایگیر شدند طایفه
ازان ملقب به آق قویونلو اکثری از بلاد روم و شامات و دیار بکر بحیطه تملک و تصرف
درآورده بعزیمت ایران عجم در اندک زمانی ایران را مسخر وان طایفه قسمت کردند
که متون تواریخ و مطول اخبار از آثار و کردار سلاطین با اقتدار آن طایفه حاوی و مشحون گشت
جمعی در تبریز و گنجه و ایروان ساکن و رایت سلطنت در ممالک آذربایجان و گرج و عراق
و فارس افراخته آبای کرام و اجداد با عدل و داد ما در استرآباد و گرگان بعد از استیلا
بر ترکمانان دشت قبچاق تکیه و بهره کبیر در مرو شاهجهان توطن جسته را اکثر بلاد خراسان
حکمران و فرمانروا شدند شاه قلیخان مرحوم ما که سر خیل ایل انجم بود پس از انقضای
مدت حکمرانی از اینجهان فانی درگذشت زمام اختیار را الحمد لله بقرزند ارشد فتحعلی خان
بازگذاشت او امیری بجاه و پادشاه نشان به معاضدت شمشیر و مساعدت تدبیر ابواب دولت
صفویه را استقامت و استحکامی تمام حاصل بود پس از شهادت او مظهر جلال خداوند
قهار نادرشاه افشار خنجر هیبت و فتک و سعک و حرق و خرق ممالک اقالیم سبع

مرحوم قائم مقام

داشته و بستان برآشوفته ایران لو ویران که گذشت رجب قاعده روزگار
که بنوبت ملوک اندر این سپنج سرای نوبت سلطنت موروث محمد حسن خان فرزند رشید
خان سعید شهید داود ابناء موهوب نفس و مجرب عقل مهذب رای بود خصایل ملکی
و کمال انسانی جمع داشت بطیب خلق و عقل کافی و عدل و فهم در اندک مدت ممالک عراق
و فارس و آذربایجان چون قلوب جمهور ناس مسخر و مغلوب ساخت پس از انصرام
مهلت و انصرام مدت سعادت زمانه ناپایدار زمانش بسر آمد و زمانه پر قیجال
بسر آمد و از آن ابن شاه هفت پسر خلف ماند هر یک در انجام و اصطلام تقاضای ملکی
و تقابل کشوری پدر نامدارم حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه و عم تاجدارم محمد شاه که در بهشت
رضوان قرار دارد مدام رحمت یزدان بر روح پاک ایشان باد که هر یک درج و اختر برج
در عرصه ممالک شایان تخت و تاج و از شاهان زمان ستاننده تخت و تاج مانند
یوسف و ابن یامین از یعقوب جان محمد برادران گشتند بدین اختلاف چندی امور سلطنت
و استیلای بر ممالک مهمل و کار دولت مختل ماند از هرج و مرج ایرانیان تیره و دشمنان چیره
گشته زناد ظلم و عناد و دوری و چهره عدل و انصاف در پرده متواری تا عم تاجدارم در شهر
شیراز چون بیژن اسیر چاه و بهر شمشیر گذردم تا از چاه بچالش نشانه مغفر سر تاج از کمان
و کمند رجحان گوهر نطاق شمشیر بر کیانی کمر نند [illegible] بتیر برگزیده دستان وارد استان

مردی و مردانگی بیاد کار گذشت / روز و شب پای ارزش نه روز بود نه شب / ز ماه و خور
پای ارزش نه خواب بود و نه خور / بجا پاکود دلیری چو سوار رنده / اگرچه بود و شکست و اگرچه [illegible]
آهنگ بر ارزش پیش از خیال در دل خصم / تفرقه تیغش پیش از نهاد دل مغفر / عاقبت بهمان [illegible]

سعادت شهادت یافت پس از تبدیل چندی از لیل و نهار و تحویل این وارث باشد
مهار اقبال را بوعده وفا کرد روزگار کریم خان زند که باعث آن کار شنیده بود از اول
شراب و ایام خراب چون نقش بر آب و موج سراب از دست تا خبر مانده از تخت
بخت رفت و از کاخ سپاه کج بخت از محاق قضا روان شده ماه و زعین خطر بروان شاه
عم نامدارم از شهر بند شیراز چون شاهباز بجانب شاهان به پرواز آمد و [illegible]
گرفت در سال [illegible] ممالک ایلان آراسته در بنه المحمه [illegible] گردگرد
دولت را مستقر ساخت و او پادشاهی بود با بطش شدید و طیش مدید عزمی ثابت
و حزمی محکم و قهری مفرط و حکمی نافذ و رایی صائب و اندیشه ثاقب داشت چون گوهر
که حاصل مقصود جهان و خلاصه مطلوب جهانیان و پرورده اقبال و بخت و شایان تاج
و تخت بود نوبت ظهور نزدیک گردید چنان نزدیک ما را روز بروز شوکت و اقتدار
و بخت و اقبال پیش نقشه ظهور رسید چنانچه شاه اقلیم خان عم این اقبال گشت
و پدر نامدارم تخم این آمال شد و عم تاجدارم ملکی اسباب سلطنت و اجلال بعضی از
احوال و کردار آن پادشاه افراسیاب جلال در تاریخ محمد شاهی مشروح و مضبوط است
در سال یکهزار و دویست و یازده هجری بتسخیر ممالک گرجستان و بروج و ارض غربت [illegible]
کرد پس انتظام آن ممالک و استرجاع معابر و ملک بکشودن شوشی حصار کرد [illegible]
اهالی از رعب ساکنین آن قلعه کوتاه و قلعه آن آشوب تابش مهر و ماه بود عزم جزم در [illegible]
تسخیر ترک جزم کرده / بسال یازده افزون ز یکهزار و دویست / که بود [illegible]
زمان دولت و فرمان بکشودن شوشی حصار شکر [illegible] که ره نیافت در آن کوهسار نظر [illegible]

رایت بختی دربای او و یک ضخال فلک بختی دربای و یک چنبر پس از انصراف آن مجموعه

صما و قلانشما از خدمت و کیدت صادق خان کرد شقاقی که در پایه تخت خلافت

برتبه قرب و اعتبار مخصوص بود بطمع سکه و افسرمت مرده در شهر ذی‌حجه بدرود تخت

و تاج کرده و شهید آسیبه از آنجا ن خ نه رخت بدار جاودان کشیده فرو رفت خورشید داد

در مغاک فرو خفت آن خسروی تن بخاک سرا جو رخت بایس نهاد جهان را خجسته

آیین و داد جهان‌پرور چو خواهی درود چو مهر روی پرور دل جسد روانش بخلد اندر دل

شاد باد جهان از جهاندار آباد باد لشکریان پراکنده و لشکر خدایان دل از جان برکنده بجانب

دار الخلافه طهران براه و بیراه دشت و کوه بیمودن گرفته صادق خان تاج و تخت کلاه

سلطنت را بکین و اسباب تجمل و شوکت بغنیمت یافته خیلای سروری و گردنکشی

در دماغش جایگیر شده غافل از آنکه نه هر سری بکلاهی سزای سرداریست سیراب

تبریز با غرور سراب و شرور شراب حشم و لشکر و اجناد عسکر تنها سلطنت در پوست

خبر این داهیه بزرگ و وقعه موحش در دار الملک فارس بمجامع دولت و مسامع

حضرت سید کجخسرو آسا دلپرز درد و سری پر زکین بخونخواهی شاه ایران زمین

با معدودی از سران سپاه و خاصان درگاه روی بجانب ری در آوردیم چون روز الوبیه

بکمتر از ده روز بپایان رسانیدیم صادق خان با شصت هزار لشکر بعرصه فرودگاه رسیده

پیش از آنکه انجام مراکب و استحکام مناعب لشکر افتد چهار هزار کس از نهرهین

سوی بگشته و سخت هم در پیوسته مدارا بار کردیم و از درخوانده و دادشیم در انجام

آفتاب در دل اسد جگر شیر موخت مرکبان را نعل در آتش بود و سنان را شعله

مرحوم قائم مقام

سرکش چون شهاب رشیطان و برق برکنان و صاعقه برکیاه بر دو تاخته ظفر با هم بخت

و کلاه از او باز ستده آن عم مرد کن را آتش سوختیم بر تخت سلطنت با شوکت جم بجای جم

نشستیم بفر فریدون برافراز گاه افسار و خسروانه کلاه بدیهیم شاهی سرافراختیم بگیتی رواج

نو ساختیم زشاهان گیتی گزافیم باج نهادیم از مرد دهقان خراج رواق ایوان رطاق

کیوان سودیم از برکلاه فر آفتاب و ماه افزودیم بعزمهای جازم و حزمهای حازم کشورها

گشودیم و لشکرها شکستیم از بردستان زر و ثروت آوردیم و بزیردستان بخشش کردیم

درنجال مابت سلطنت از نهایت کرج و ارمن تا اقصای غزنین چهار ماهه راه طولاً و از کنار

عمان تا لب بحر خزر دو ماهه راه عرضاً بصولت قاهره مسخر از عدل کامل و رافت شاملانه

ظلم و بیداد از خوش مملکت مرتفع و پای تعدی از عرصه جهان منقطع داشتیم نوباوگان باغ سلطنت

و پروردگان حجره خلافت یعنی شاهزادگان با عدل و داد برقاعده و بانی عدالت

و انصاف ناکشور آباد آن و معمور دارند و امت بحفظ حدود و ثغور گمارند در هر شهری نهر باز داده

سهوار نگاشتیم رخنه اطراف کشور ثلمه اکناف مملکت از تاکر و بگیر آن حصنی حصین ساختی

شیخ یافت رواج مذاهب حنیف جعفری و مزاج فرق عیسائی عشری که از پس مناقب

شرع متین و ناظم مناظم دین سید صلوات الله علیه و آله اجمعین باخوط بعبری از عبده اهوا و کفره

کاسه و کاسته و منظم افتاده بدنسان که ارباب تواریخ از صدور اسلام تا این عهد مکاند

فرجام در احوال خلفای جور غوری قائم کرده سلاطین و حکمران جهان لو باختلاف مذاهب

و اتفاق معایب و مثالب و در لقاب غالی و مثالب ستوده ام که دین بر پا داده

و عاقبت دنیا بجای خود باز نهاده ام که گذشته و گذشته و آمده و رسته نخست احیای مراسم

عزّ و ابقای قواعد صف شکن سرو فیروز نامهٔ دولت و اقبال ساخته در رونق و رواج
و رواج و اصلاح مزاج دین و دولت جهدی بلیغ و جدی موفور مبذول داشته‌ایم بدست الله
اسلام نهادیم در همهٔ بلدان مساجد و مدارس و معابد برپا داشته منقبان مجتهد و مقتدایان
متقیه و عالمان مجید و طالبان مستفید بارشاد عباد در اصلاح معاش و معاد مستقر
وظایف و رواتب موفور ایشان زیاده از آنکه کرور بقرر و مستمر داشتیم کشور از اهل
آباد و لشکر از بذل سیم و زر دلشاد و پس از چندی صیت تغلب و تسلط روس در ممالک
روم و فرنگ عالم گیر شده ولی محروسهٔ ایران از آن فتنه خوابیده مأمون و مصون از تجاوز
الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها سرحد نشینان کرج و ارس و قوچیان قفقاز و قرا بسبب ارتباط
مذهب و اختلاط مشرب که الکفر ملة واحدة کفرهٔ لجوج روس لاچول قوم یأجوج ارث
دربند و حد البرز کوه بحواشی مملکت آذربایجان راه دادند و آن علمای کهان و فضای آسمان
گسسته بندید و در دنقلان کد بجیره جز رخ گشته روع آن ماده حاده و دفع آن عارضه
ضاده تیغ تیز و خنجر خونریز با هم باشکری گران سپران و آلات و ادوات شایان
[illegible] شاهان جهانستان فراخای صحرا و بالای کوه برایشان بارمشان در سنوه
چون سیل منهمر که از فراز بنشیب ناند مرفع و رفع آن کوه عنان عزیمت گشادیم این همت
از رحمت الهی و این سعادات از سعادات ناشی ذات و توفیقات خاص خود شمردیم
چه از زمان غیبت امام علیه السلام تا اول [illegible] ازمنهٔ مسعود از احکام [illegible] قرعهٔ تکلیف
جهاد نام عزیمت [illegible] این کار [illegible] آفتاب این [illegible] روزگار
دولت ما تافت در جه فرحه المجاهدین [illegible] شکرانهٔ این سعادت در حفظ بیضهٔ اسلام

پست واقف سالها مجاهدین دین با عبدهٔ اصنام مکاوحت و مکافحت
و منازعت و مقارعت و مقاتلت و مقاومت در پیوسته در دار و برد
و طرد و نبرد حرارت برد و شناخته لیل و نهار خزان و بهار از کارزار نیاسودیم و از خون
کشتگان آب رود ارس و کر مضاف و مضیف دد و دام از جیفهٔ
ایشان عرصهٔ مصاف آوردیم در سال یکهزار و دویست [illegible] کفرهٔ روس
قدم تجاسر پیش نهادند مجاهدان ایران در بذل نفس مردی پیش کردند مواعید صادق
[illegible] فیقتلون و یقتلون [illegible] اجراً عظیما را آیین کیش و رایت
امید خویش ساختند فتح و شکست یکسان و مرگ لا حیات جاودان دانسته
پس از نه سال خونریزی مفرط و ضروب حروب [illegible] دریغ داشتیم که نفوس
محترمهٔ مسلمانان اگرچه در هزار یک نفس طاهر از نفس شوم کافران با برادری
چند و نیز تکمیل کار جهاد که در فرمان جلیل باموال و انفس امر رفته ناقص نخواهیم
انطاکیه [illegible] که بحرص و شره موصوف [illegible] از صدمات [illegible] و از اهل
ایرانیان ترک سر کردند و طمع زر برمیدند ده کرور زر نقد از خزانهٔ عامره بوقایهٔ جان
اسلامیان بذل کردیم الطایفه [illegible] از آن مملکت بسرحد مملکت خویش باز پس
فرستادیم و انعقاد مصالحت بشرایط انقیاد و اطاعت و متابعت این [illegible]
بسته شد که احکام محکم ما را چون قضای مبرم گردن نهند و اوامر فرمان جلیل چون
قربان خلیل ممضی و مقبول دارند اسلامیان را ذلیل کردند و با [illegible] را
ذلول آینه چون کار جهاد با فرسیده و روزگار پایدار سلطنت از قرن اول [illegible]

ممالک پوست ملوک اطراف سلطان السلاطین علی الاطلاق و ملک الملوک الآفاق
خوانند مخبر است ایم بطغرای هو المالک بالاستحقاق سجل سعادت و دولت
و سعادت و مصادفت و مکارمت و مصالحت یکدیگر را و بمشورت و استدلال
امنای دولت و وکلای آنحضرت موقوف و محول داشته قانون جهانگیری
و جهانداری از کتب دیوان اعلی روزنامه برند و کارنامه اعمال و کردار مملکت و ملت را
بر دو جنبه کارگذاران و کارداران عتبه اجلال عرضه دارند نام نامی که آیت فتح
و علامت برگزیده رایات کتائب نگاشته تمثال بمثال مبارک ما آیه
و صورکم فاحسن صورکم از او انگاشته است خواقین ترک دهند بپاره و شار و نقش
بسته و سلاطین روم و فرنگ بباج و تاج رونق و رواج افزوده سفرا و وکلا
با هدایا و تحف از انواع طرائف و ظرف بدرگاه اعلی متواتر و متوالی از نفایس
امتعه و خصایص اقمشه از طراز زربفت و ملابس دیبا و ثمینه کشمیر و تبت و موئینه
روس و خز و جامهای اطلس و سقرلاط و جامهای مجلس و بلور جامه خانه مبارک
آراسته قسطنطنیه است و قصور و دور سرای معمور سلطنت بقصور که آیه صرح
ممرد من قواریر بر آن مقصور است از صنایع بدایع و بدایع صنایع رشک نگارخانه
چین است تفصیل این اجمال و تحریر و تقریر این مقال و تحقیق این احوال محرران
وقایع دولت و مورخان آثار خلافت و شعرا و ادبای دربار سلطنت نظماً
و نثراً کتب و دواوین پرداخته آوازه این شوکت و اقبال آویزه گوش
جهانیان ساخته تا اکنون که سال هجرت را علی هاجرها الآلاف التحیة و الثنا

یکهزار و دویست و پنج و در زمانه سلطنت چهل و عمر مبارک شصت و چهار دوره
قمر و شصت و یک دوره شمس است که بقرون متتابعه متواصل و بسلطنت
جاوید متصل باد بشکرانه عمر دراز و سلطنت دیرباز بمصدوقه و اما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض در بستگیهای کار ملک گشایش پیش کردیم و بحالش
بیکس و درویش آوردیم رایت عدل و انصاف بر آسمان افراختیم
آیت جور و اعتساف از صفحه روزگار برداشتیم و نقد بازیافت
و جهانیان را آرامش و افزایش گرفت همچنان بخت بلند روی در اقبال
و تخت پایه بر آسمان اجلال تدبیر با تقدیر مطابق و دمساز است و بخت
جوان با رای پیر موافق و انباز ملک معمور است حصن ملک حصین است
منت وافر خدای را که چنین است فحمداً له ثم حمداً له از آلاء و نعمای نامتناهی
که مخصوص ذات و صفات ما داشت و بدان خصایص از پادشاهان جهان
و فرماندهان نام بلند اختری برتری فرمود صفات جلیله جمال و کمال است
که بامتثال فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون در تحدید آن تحمید ذکر
و تمهید شکری میرود پس از جمال یوسف کما وصف قلم صنع بر صفحه ابداع
هر نیکو صورت نگاشت و نقشبند ازل در لوحه ایجاد چنین نقش ثبت
و لو انه فی عهد یوسف قطعت قلوب رجال لا الکف نثار در تشابه اعضا
و تقارن اجزا هرچه تقابل افتد صنعت کامل صانع بتشبیهات ناقص باطل و ناتمام
مانند چهره و ماه و آفتاب و موی عنبر و شکناب قد سرو چمن و خط سوری و نسرین

عقل سلیم ازاد اعتراض جوید وازکشته برنج ازآنان باعراض کوید یکاد یحبک

صوب الغیث منسکبا وکان طلق المحیا یمطر الذهبا والدهر لولم یخن والشمس لونطقت

واللیث لوصد والبحر لوعذبا واین رباعی بفارسی نیز فرخ نفاذ کر سرو چو قد تو راست

رفتارش کو ور غنچه چو لعل تو است گفتارش کو کیرم که چو روی تو بتابد خورشید آن

زلف جز نارش کو حاصل که آفتاب وماه از نور رخ او اقتباس میکنند چشم بد از روی تو دور

بود خوانند حاضران ناظرا از نظاره آن آیه مبارکه فتبارک الله احسن الخالقین ورد زبان

مرد وزن بود در کوچه وبازار کرلیه ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم زمزمه جان

وجهان نقشان مانی نگار وچهره پردازان آذر کار تصویر آن صورت زیبا و نگار

دل آرا زینت کار ورونق بازار وشوق خریدار جویند وصفحه خاطر از دیگر نقشها بشویند

منظری منزه از شوایب عیب ومخبری از مواهب غیب روح مجسم عقل مصور

رحمت ظاهر نعمت حاضر بهشت خرم چشمه زمزم صورت جمال الهی جلال در سیمای

وایوان آسمان کام بار وانگشت کیرودار مهر از قهر خدا بارق کرم صاعقه ستم داد

بیداد خاطر ان فیمطر یوم الجود من کفه الندی ویقطر یوم الباس من سیفه الدم از سیاست

عدل او شیر ظلم کداز وحرایت فضل عاجز پرور ضعیف نواز موری بضعف با سلیمان

وماری بجمعیت با بشیطان نشد ظلم از پرول در آورد براب و قوله الاکنت

مدار البوارات در محفل انس ومجلس قدس باشتغال باعمال سلطنت واشغال مهام

مملکت وعدم ممارست بکتب علمیه ومزاولت بتصانیف علیه مد بهر العلم لاکبر والتعلیم

والتعلم بل نور یقذفه الله فی قلب من یشاء خواجه انصاری در ترجمه آن کوید علم آن نیست

که از قلم خیزد علم آن است که الله در دل بنده ریزد آنچه از تسهیل مشکلات وتحلیل

معضلات وتفصیل مجملات وتصریح محکمات وتوضیح متشابهات

از فهمات خاطر وقاد وارادات ضمیر قدوسی نهاد در مراتب ایقان وعرفان

زادش گیرد ونگارش پذیرد محققان عهد وافاضل عصر ارباب رند دازان فواید

فواید حاصل کنند وعلی سایر تمامه اهتزاز خاطر وانبساط ضمیر الوالباب زمان

خدمت وادیبان حضرت وقتی اگر در نظم اشعار وورزش افکار ابکار

اتفاق فرصت والتفات شد سخندانان وسخن سنجان که فضای عهد وفصحای

زمانند درزمان سرمایه سخن وپیرایه انجمن ساخته از قصاید غرا وغزلیات عاشقانه

ومثنویات عارفانه ورباعیات مشتاقانه سفینها پرداخته بکلی نفایس از عمان ونیل

هند وروم ومصر ارمغان برند ما نابرند پیش دریا نهند یعنی چو گهرهای چنین یا داد

ملوک اطراف تحفه فرستند وعنبرها یابند ملوک وسلاطین درعنوان آن

کلام الملوک ملوک الکلام رنگارند وبکتابخانه سپارند ساحل عمان چو پیوند نظم

لولو خوشاب گنجد درجوف صدف خرد واز آتش غیرت آب شود آوازه

گوش صدف شود از استماع آن بدیل الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

لولو مذاب اگر آب حسرت بدهان آرد جای آن دارد وخوشه مرجان

از شاخه فرو ریزد ولیکن قدر آن ندارد فدروه فی شنبلة شکر درهند از حلاوتش زبان

پس ابنی بار فرستد ونبات مصر صورت نوعیه نفس نباتی فقرا با بخشد وار فوتها

با همه حلاوت طراوت نبات شکلوا وارعوا انعامکم راضی وقانع آید مع الحجة

[حاشیه: مرحوم حاتم معظم]

زمزمهٔ شعایل هند و همههٔ عارفان مصر و غلغلهٔ صوفیان روم زان نظم دلکش است

وزان لفظ دلفریب و نیز عرض کلامت را قبول عامه که از الطاف نامتناهیست

برابر ذات شریف مخصوص است و آیهٔ و القیت علیک محبة منی بران منصوص

اگر مختاران ممالک نه و مجازان مسالک در عالم رضای اسرار این مدعا از

سر نهند بقای ما را اگر از جان گرامی تری بابند نیاز آرند و لقای ما را از جهان

عزیزتر جویند به نثار بخشند روی سخن با ایرانیان و اسلامیان نیست که تیغ ابرو

در پیش خرج پرورده این نعمت جاوید و درم خریده این امت عالمگیر نه جز خدمت

اجر سیاست فرمانها را رایت و کامرانی دانند ملل مختلفه و نحله

متفقه مشرک و ملحد در این مشرب موحد و انباز نه که الکتاب و الحکم و احد را احلاف

در المقصد نجویند و بحث اختلاف در المقصود نگویند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

خدای جهان دادم این فر و توانائی و فر شاهنشهی عزیز دراناز و عزت روا است

جهان داند این ناز زن از کجاست بدان در چه روی بنازم درست جهان را اندک

نازش درخور است چو نعمت نهادی فزون از شمار زبانم بجنبای بهر سپاس المال

و البنون زینة الحیوة الدنیا که همه کار نازش عظیم و مواهب جسیم است ازدواج پاک

تا بناکست این نام آنچه در رقعهٔ مصاف ظهور رند و در بقعهٔ عطاف سعد صغیر اکبر آ

مصونا عن الصغایر و الکبایر از این چشمه زاینده و صلب فزاینده رست و نجیب و نظر

و احفاد تبار گهر زرینهٔ سرشیرهٔ متجددان نوباوه و منی و نمت و ربایع بزینه الخلق

باشد اگر گاهی نادر که تبار نسبت فرو عشرا اشتهار به روزه یار رزد باد و دراست

[حاشیه: ا[illegible]]

کلما غاب کوکب بدا کوکب تاوی الیه کواکب نیت دولت روی نصرت

عضد ملکت یمین قت فارس میدان شجاعت حارس بیضهٔ شریعت بابوت

صدر و رحمت قدر و همت بلند و جبیت ارجمند را در پایان شرط برابری نباشد حفظ مراتب

که دولتی بجز سپاس داری است رعایت کند در صورت اگر متعدد و ممتاز نه در معنی

و انباز نه محبت و موانست فزون از حد مصادقت و مواصلت زیاده از دوجو

دارند تجاوزت افراط المودة بینهم و صبح ادنی مایلیه المناسب عرض اموال کرد و ذل

و اشغال آن بذل و بخشش دست دریا نوال منصور و نظور بالا ارشیح آفتاب زرتار

و بسیج سحاب گوهربار و اندوختهٔ بحار و جبال و ربوده صبا و شمال اندک دریا را بار

چیز و از خاک صحرا در تعداد کمتر کل شیئی تجاوز عن حده انقلب الی ضده محاسب و حساب

آن نزند و محب عقل حساب آن نتواند آنچه بحذاقت رای جوهرشناسان نکو

و تخمین باج کشور و خراج مملکت بران قیمت نهند معطیر آن را بدین اجمال قیاس توان کرد

که روزی یکی از نهالان بار و نهال کار رزین خدمت که سیده و عرضه داشت که خدام

حریم حرم سلطنت از عدم مبالات قرضه سیم و زر و عرضه لعل و گهر با اسراف آب و خاک

ریزند از شخادر خاک و ربایند خاشاک و فضالهٔ آب پاک چون خس بر آن و کنار عمال مردم

شهر لعل و گهر ریز و سودا خاطر نشند اگر در حفظ آن اشارتی رود بصرفه و غبطه مقرون است

فرمودیم نه ترا از آن سود و زیانی است و نه غرایبا را از آن اسراف نقصان و تجبب سفید

الزام خدمتش در آستان اما بسنبه و شعار را زمستی رعایت حقوق خدمت را

روزی از روزگارش استعلام رفت معلوم شد که با کمتر قوی و دستگاهی ثابت

درطبعش اشارتی رفت درزی ارباب تجارت و اصحاب صناعت حاضر آورده
ارزن کارش پیشتر افتاده عرضه داشت که از تخلیه انحاک و فضلات آب
پاک گشت و ثروت تمام یافته جوهری بازارم و صیرفی هر دیار از گشته ناصواب خویش
خجلت برده شکر نعمت گفت و باز رحمت در قیمت و قدرت یافته الحجر
فضلت جواهر بهای بی‌بهایی که از خون شاهان رنگ گرفته و از جان
سنگ یافته منزلتش همت جهانگیر و مفهوم القابش سیح ازاد بازار جان
گوهرای تیغ قاطع است معدود محدود است دریای نور فراهور گوهر یکدانه تاج ماه چتر
شب فروز لؤلؤ لالای بیضا کنج جم دانه رمان مهر سلیمان کوه طور پرتو نور آل
خجلت است از خاسته سیم و زر و ساخته لعل و گهر که جهای هزار دفتر گنجه و استقصای
هیچ محضر نسخه مربا و کان زر و گوهر نامه که توقیع منشور بار بخوانند اجمال را آنچه طلاب
صناعت و صیاغت ایران در ترکیب آنها قدرت نموده و سلاطین روم
و فرنگ در تقبال رخت برده بر زینت مجلس آسمان رتبت فرستاده
روم را ... از تاج مرصع و اکلیل مکلل و کمر آویز ... و حمایل معجزه ... بالاش
و یواقیت آبدار لآلی کیفا و در الابصار یاقوته کخز سه آن بحر و جسر ...
در تربیت زینت و صنعت صنعت آنها که کوه شراد ... و هفت زیبا بشری آویخته
و دره بیضا بر ذره برشاند و بسالیک احتران از آن تعجب کارها از شبابیک آنان
اگر فرو بالاند عجب نیست و شمس زرگر در دکان کان در بند شگفت ... جواهر خانه
مبارکه از آن بدایع کوه جواهرخانه در وسعت آن ... و از صنایع ایران تخت خورشید است

که از لؤلؤ خوشان و لعل بدخشان و دیگر جواهر آسمان آب مشحون از جواهر
و سیار زری آتش ضائت ز خلال لاله کما لاح مدرن خلال ...
تخت سلیمان که حجاران سخت کار و استادان ... از سنگ مرمر
چهار کرده نحت از کوه یاقوت زرد کاسته یا کوهی کان پرورد چون از روح
پاک از تن خاک برآورده با انواع اشیاء و اصناف صور پیراسته ...
مشاکل جنت و سمرد با قسام ریاحین و اشجار جنت و مشجر قوایم زمین
سکونش با کناف و ارداف ... استوار داشته ...
خامه از انوس آرزو بهزاد آب داده و نیش تیشه ارجمالی و فرهاد ...
نهادند در نباتات و اشجار آن اصابه قوه نامیه و در صور اشکال آن اعضا و ارواح
حیوانی و سمی تخت سلیمانی ساختند و لیه آن تختی که در دست باد چون ...
و گوی گردان ... عدوا شهر و رواحها شهر ... مانند حجر اسلام ... اسلام اورا
شهریاران هفت کشور ز استطاع الیه سبیلا در هر شهر از شهر صبا و رواح
ارشاهراه صبح و شام سبیل ... و از لطیفان مهر و ماه دلیل ... در ایوان
بار رکس ... دویست و بوسه جای سلاطین زمین ...
و ابداع و انواع از ایجاد و اختراع استادان روس و فرنگ ...
جنس نبوت است که گوهر ملک فلک ... از غلمان و حور ...
جواز داده و از ... دریا ... بر گوهر نهاده که ... چون کوه
کوه ای نقل کرده ... نوعی از آن جنس تخت نبوت است که تخت الماس مذکور

لمعهٔ نورانست و مخزن ظهور چون فلک اطلس از رنگ بی رنگ داده و نشسته

خاص را تشابه فرع با اصل و تمامی ظلی بذی ظلی صورتی در زیر دارد آنچه در بالا

بهترین وساده دلی رنگ و بوی عالم با بو و ملک در او مرتسم و صور افلاک

و نجوم منجم مبنی تصویر آن ترکیب و صورت لا قوه مصوره عاجز و در تحریر اوضاع

و اضلاع و اشکال آن اقلیدس عقل و مهندس حواس لا بجرت حاجز

دهر و کره آن در نهاد خود از آن عالی ترند کر ساحت منجم شان بپیمایند

و دیگر حوض بلورست که غواص اندیشه در لجه تعمق آن مصع حوض نتواند کرد از لطافت

کوئی موج سرابست یحسبه الظمآن ماء چون مرو مرمر لم یجده شیئا بساط

اما بوی را محیط ملامال از آب بسیط دیر با موج شکرف و قعر ژرف

چو موجی او را بگیرد فلک اطلس بی غوطه چو دری او را بر آرزد حباب لا لابس بود نور

و چراغ و اثنای نور کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب

دری در کاخ بلوری بصنعت جرم و حلقه چو عقد پروین بسقف آسمان آئینه گون

کوکب کالمشتری و سط السماء معلق و سیاه نیز ازرق الزجاج یاد انهار شبنم

که از سبزه و سنبل بر خواسته از تابش آئینهای آفتاب اضائت که از سقف

و جدار بر او احاطت جسته با نعکاس صدر و استوای سیر فی جو السماء

و جوز الهوا چون لؤلؤ لالا متلالا است و قطرات منجمد از اثر برد بر لاله و در دو رشته

رشته آویخته بلورا اذا ابصرت نسه صفائه حسبته نجوم اللیل دابت سوالا

فکانما مرآة الحجة طالع و المشتری با ذائه متوقد چون دریای آب و قرص آفتاب

که بجام جهان نما موسوم هر صفحه از آن صحیفه راز روزگارست حاکی از صور افلاک

حاکی چون در او نظر کنی اسرار روزگار بخوانی و احوال کون و فساد بدانی

زنگ تا ملکوتش حجاب بر گیرد کسی که خدمت جام جهان نما کند و نیز بعکس

دقیقه یاب تعیین اوقات و تشخیص ساعات شبانه روزی از زرناب

بهیات فیل ترتیب و ترکیب کرده علامات و آیات چندی بر او نقش

ساخته و علامات و با تنجم هم بهندوان کوئی آفتاب در طی مدارات زمان

و خطوط استدارات مکان فلک منور خویش را از خط شعاع و خط ضیا

بمرحج بسته دارد تا از جاه مغرب بجا و مشرق کشاند از حضیض زوال

باوج کمالش رساند چون تنی که بحکم روح جنبد بحرکات طبیعی حیوانی کوش

و دمی مروحه جنبان و پشه پران دارد خرطومی توانا و چشمی بینا درس صنعت ساحری

بر ساحری کرده ام سامری کو تا بیاید کو تماشا لا مساس و دیگر ظروف و اوانی

کوئی آب در کمال لطف و صفا پر زلال فکانما اناء قدح و کانما قدح و لا اناء

همه جامات و نیست کوئی آب همه آبست و نیست کوئی جام از غرابت

نور و ضیا کشعاع مازجت الهوا چون آئینه در برابر آفتاب خیره کنند بصارت

و طبع بزم همایون را چون ستاره بر سقف آسمان ارشته در رشته و دیگر نفقات

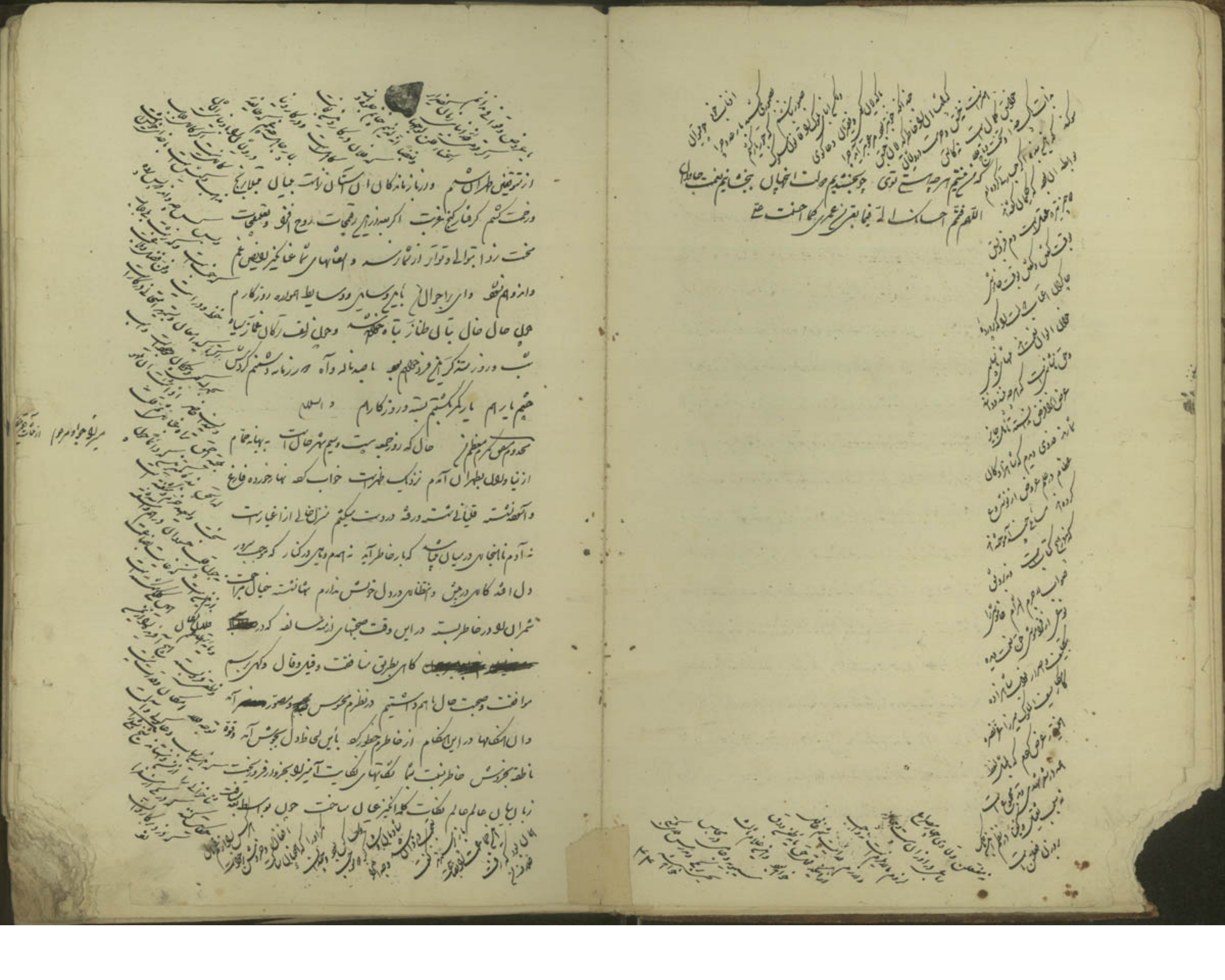
گوناگون کانهن لؤلؤ بیض مکنون از تعداد و تهدید بر دل صرف سخن از فوائد

جانانی که آثار مبانی عدل و احسانست کرده آید مدتی لکن بقاع و...

بقاع عمارات مبارکات که امارات جز است در همه بلدان ایران از...

ومدارس ورباطات وقناطر وتعمیر روضات مطهرات از زر وجواهر مرصع
بجواهر وصنادیق مکلل وایوانها وگنبدها مفروش بخشت طلا زچوب طلا
ابنیا ساخته در رخاک جنت آراکرده دیوار ودیگر بنیان ساخته از لعل وگوهر
از سیم وزر برونق شعایر اسلام واعلای اعلام شریعت سید انام علیه السلام
ترکیب بنا وترتیب آن یافته از ده کرور متجاوز محاسبان دیوان خبرت
ثبت دفاتر است ودیگر عمارات سلطنت وسرای دولت سرای شوکت
ودر خور قدرت جهان گشت معماری استادان شمارش اقلیدس اندیشه
... انّ آثارنا تدلّ علینا بنیاد حوالی عدل محکم وبنای حوال بنیاد
دولت محکم واستوار داشته خاصه خطه طهران که خطه استوای ملک
... ومحل رحال دین ودولت از کاخهای رفیع وباغهای وسیع
... کارم ذات العماد الذی لم یخلق مثلها فی البلاد روضه رضوان آ وکعبه امن وامان
وقبله اسلام وایمان ارم ارزوی وطیبه نزهت حرم در فرشش نازل
بمقدار وزان پایه بهشت زا ز اطراف روان آب حیات از انهار
پایتخت طوبی سایه وسایه آستان آسمان پایه اش پادشاه جهان را
بجا وملاذ وفرمان دهان زمان را معاد ومعاذ طوبی لهم وحسن مآب در کنده
ونقد از کاخ وطاق وصفه ورواق وخلوات خاص وطبقات آسمان
... مناص ومیدان عرض سپاه وعرصه شکارگاه ودواوین وبساتین بهشت
آیین وفلک تزیین دفاتر وحساب دیوان ... ساخت ارکان شاه ومعابر ...

... باند که چه مایه خزاین ودفاین در صرف انها پرداخته آمد آثار سلطنت را پایه
استوار وبنیان شوکت را بنا لی برقرار است جاودان جای سرور وسور را
تا ابد اندر جهان معمور باد تعداد لشکر عدو شکر موید بالنصر والظفر جیوش
تری الهامات فوق سیوفهم بطیر کما طار الشرار من الزند لشکری تا شنیده
قهر شکست سپاهی ندیده ز هر فراز پانصد هزار در شمارند که دویست هزار
آن چون خیل انجم در موکب آفتاب ثابت وسیارند در نخوی سال
وتبدیل ونوبت کیسه هزار در اردوی آسمان درگاه بخدمات سفر مامورند
ودویست وپنجاه هزار نفر پاس وحراس دارند هر صده را یک کرور
توپ فلک آشوب قانون ومعین است پنجاه هزار نفر عمله توپخانه
آتش جوار را بجلدات آتش کار در سلک نظام منظم ومامورند که در حدود
وثغور بچهار ثغر آذربایجان وخطه عراق عرب وعجم وساحت سواحل بلاد
... فارس وعرصه خراسان وفرضه استرآباد وگرگان کانهم بنیان
مرصوص بحفظ وحراست مخصوص ... جمع ... ثبت دارند ودر مصالح
... جوش کالق الحرب حاسقه بهم اذا رازاهم فتنه ...
واز جای توای برفرازنده سپهر فروزنده گوهر ماه ومهر به نیک اختری ...
مرا بشاهنشهی برگزیدی مرا زفر تو افسر مرا بر سر است جهان در جهان کشور
ولشکر است بگیهان شهان پادشاه توام بدرگاه شاهی گدای توام بشاهان
شاهی شهان در خور است چه داند کدام این خزف یا در است مرا سرفرازی ودستی توی



از شوق تقبیل طهران شدم و در بازماندگان آن آستان زیارت جمال مبارک

و رحمت کشیدم گرفتار کنج غربت اگر بعد از این رقیمجات روح افزا و تعلیقات

محبت [illegible] زود ابتلا و تواتر از نثار رسید و [illegible] تا غافلگیر [illegible] غم

[illegible] وای را جوانی [illegible] و سایر وسایط [illegible] روزگارم

چون حال خال بتان طناز تباه گشته و چون زلف نگاران غماز سیاه

شب و روز رشته گرانی فرد حالم بود با صد ناله و آه در زمانه دشمنم گردش

چشم یارم یار کم گشتم بسته در روزگارم والسلام

مخدوم مشفق مکرم معظم [illegible] حال که روز جمعه بیست و سیم شهر حال است به بهانه حمام

از [illegible] به طهران آمدم نزدیک ظهر است خواب که [illegible] خورده فارغ

و آسوده نشسته قلیانی کشیده و رفته در دست گرفتم [illegible] خالی از اغیار است

نه آدم [illegible] در بیان خیال که بار خاطر آید نه همدم وفایی در کنار که موجب سرور

دل افتد گاهی درویش و نظاره در دل خوش ندارم [illegible] خیال برادر

شمران [illegible] در خاطر بسته در این وقت صحبتهای [illegible] که در [illegible]

[illegible] گاهی بطریق [illegible] و قیل و قال و گاهی برسم

موافقت و صحبت حال با هم داشتیم در نظرم محسوس [illegible] و مصور [illegible] آمد

[illegible] در این هنگام از خاطرم خطور کرد [illegible] دل بجوش آمد قوه

ناطقه بخروش خاطر [illegible] نکته های نکات آمیز [illegible] فرو ریخت

زبان [illegible] عالم عالم نکات [illegible] ساخت چون [illegible]

مراجعه شافهه و گفت و شنود با همه میسر بود لهذا [illegible] و هم زبانی [illegible]

حالات خاطر خود را در هیئت نامه‌جات درج نموده [illegible]

نصف المرجو نزد شما فرستادم که بخوانید و بدانید که در این عرض [illegible]

نکردید و نمی‌کنید هر کلمه کاغذ [illegible] و تفصیل نخواهد [illegible]

[crossed out] نوشته شد ایام [illegible] در عالم [illegible]

گذشته شیوه برادری این است نتیجه اتحاد و وداد چنین [illegible] عذر می‌آورم که مشغله

زیاد دارم شاید بگویید اگر فی الواقع ناهنجاریها و حرکات و سکنات [illegible]

در خاطر دارید وای و هوی و قیل و قالهای که با هم می‌کردیم منظور نیکی هر کسی

و بدل نکرده و رنجیده اولاً آن ایام ایام جوانی بود و ایام غرور دنیا [illegible] ثانیاً

مقتضای آن وقت و آن [illegible] خیال بود که ظاهر نشود کار [illegible]

روسفید باشیم روسیاهی بار نیاریم خدای واحد شاهد است و [illegible] خود شما هم [illegible]

[crossed out] این [illegible]

[illegible] در پای [illegible] خود نمودم و [illegible] و نمی‌خواهم بعد [illegible] جانی و مال

و آبرو [illegible] برسد [illegible] که مال را در رفیق جانی و محب حقیقی بوده و هستید

و خواهید بود [illegible] خود دارید [partly crossed out: illegible]

[crossed out] [illegible]

نمی‌خواهم [illegible] و آنچه از دستم برآید در حق شما یا دیگران خوب بگویم و بکنم

و خواهم گفت [illegible] نگفتم [illegible] و نخواهم گفت [illegible] دنیا [illegible]

لعنت بر این دنیا و تعلقات دوفانیش ای مرد حیف نیست با این ملاحظه آدمی

دست از رفاقت و الفت و محبت و اخوت بردارد اگر عذر

می‌آورید که خطا [illegible] دارم هرگز [illegible] چرا [illegible]

که در فلان تاریخ احوالم فلان است در فلانجا اسم [illegible] [illegible]

توقع ندارم [illegible] وقت بگذرد باید ان شاء الله سوار شده تا غروب

بتهران برسم و گرنه حرف [illegible] است [illegible] کردم امروز [illegible]

تشریف فرمای دار الخلافه نشده‌ام اما [illegible] تشریف خواهند آورد

ان شاء الله [illegible] روز [illegible] خواهم نوشت و [illegible] خواهم [illegible]

[illegible] و بنده جواب [illegible]

نمی‌فرمایند [illegible] در جواب ضرب و شتم مرحمت می‌فرمایند [illegible]

علیهم السلام [illegible]

ندارد قاعده و قانون نظام و [illegible]

[illegible] منحرف که [illegible]

اجلال [illegible]

وسیله و واسطه رشوه و [illegible]

این چه [illegible]

اگر بتوانند [illegible]

[illegible] مرحوم قائم مقام [illegible] خاقان میرزا [illegible]

کە ثبت عهدنامە در کلاه ملاحظه فرمودیم فصل و شروطی کە داشت در نظر مبارک
مرغوب و مستحسن آمد بعضی جاها پاره تصرفات سنجیده کە باید انشاالله
در حین انعقاد مصالحه مبارکه منظور گردد و از اقتضای رای اشرف مستحضر شود
از آنجمله در فصل تجارت باید ملاحظه کرد کە تاجر عثمانی بولایات ما کم تردد میکند
و تاجرهای ما چاره تردد بسیار میکنند و روس و فرنگی با ما و آنها در مذهب مخالفت
دارند و ما و آنها با هم موافق و با وصف این مطلب توقع ما از اولیای دولت آن است
کە هر قدر در گمرک مال التجاره با مخالفین مذهب رفتار میکنیم با ما هم بکنند
بهر طور کە مخالفین مذهب با ما رفتار میکنند آنها هم بکنند و فوق آن لازم [illegible]
و دیگر در این فصل باید قید و شرط نمود کە در کار تجار ما با اهالی یک نفر کە از جانب
دولت قاهره وکیل و نگاهدار تجار و حیثیت [illegible] حرف زنند و امر رجوع [illegible]
با خود او باشد و کسی از امنای تجار و اهالی این ولایت [illegible] اطلاع و اختیار
وکیل راه گفتگو نماند مگر در این فصل قید شود کە هرچه از مال تجار ایرانی
در بلاد عثمانی ضبط شده سیاهه و دفتر گرفته و بعضی کە ضبط نشده [illegible]
سپرده [illegible] تمام و کمال اولیای [illegible] و بعد [illegible] مطالبه
و جنس نقد هم قید داده باید کە سکه نام نامی همایون را در ممالک عثمانی تصرف
و نقد نکنند و این سکه [illegible] قلب زنند کە [illegible] با لوازم [illegible] منافات
دارد و در فصل [illegible] فراری باید اولاً طوایف [illegible] اکراد [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] وضوح و تصریح تعیین و تشخیص داد کە کدام یک در دولت

ایرانند و کدام از دولت آل عثمان [illegible] با تمام این فصل [illegible]
و در ضمن همین فصل باید اتمام حجت کرد و شرط کلی قید داد کە یک خانوار
از ایلات [illegible] و زیلان و [illegible] و شکاک و غیره کە متعلق بدولت
قاهره [illegible] نگاه ندارند [illegible] و [illegible] مطلب در [illegible]
و ایلات جانبین تحقیق [illegible] شرط [illegible] قید [illegible]
چاره این امر نشود اصلح صلاح هم حاصل نخواهد شد چرا کە همین ایلات
و اکراد لامحاله در [illegible] خواهند کرد و اندک وقتی [illegible] خواهند زد
باید آنچه در این باب [illegible] و زیاده [illegible] ارسال [illegible]
کە دیگر نکنند از این فصل بگذرند و عمده کارها [illegible] منوط و موقوف
بهمین شرط دانند [illegible] باب [illegible] و فصل باید انشاالله حالا [illegible]
سابقه از قیدی کە شهرت دارد دیگر نوار تصرف و غلو در بعضی از [illegible]
[illegible] و غلو [illegible] از نوع اطوار جاهلانه بظهور رسیده کە پادشاه
بزرگان [illegible] لکن [illegible] در این اوقات [illegible] رعیت [illegible] اسلام
و افاضات علمای اعلام [illegible] از وجود [illegible] و غالی [illegible]
عاطل و خالی است و هرجا کە العیاذ بالله یک نفر از این [illegible] مشهور شود
[illegible] و نفرات [illegible] در [illegible] طاهره [illegible] صادر گردد ثانیاً در همین
فصل او را [illegible] کە در ولایات از جماعت ارذال و عوام [illegible]
و صادر انجام [illegible] و [illegible] کە در معامله [illegible] و صلاح نموده [illegible]

[illegible] ایران ضبط نموده‌ایم و بعضی جزئیات دیگر هم آنچه تنها دست عجم [illegible]

[illegible] موقوف کنند و مقرر شود که از اقارب [illegible] دولت سلطنت و مکارم

و خادمان خلاف کرده در زیارت مشرف شوند احترام و اعزازی که شایسته

شان [illegible] مقرر گردد در فصل اطلاق اسرا هم باید العاجل [illegible]

و هیچ قلم باید هرکس در هر خانه محرم است طلاق و اطلاق [illegible]

خصوصاً آنچه برکار [illegible] داده و ایشان [illegible] از دکان

فرستاده‌ایم که بالفعل در اقصا بلاد فارس و خراسان [illegible] در اطلاق

[illegible] سپاه و محبوس جانبین به وجه [illegible] نیست و باید در اخراج محمود [illegible]

[illegible] طرف مرحوم و مادر [illegible] کمر عالم [illegible] و باج حرس [illegible]

[illegible] زوار و حجاج و محافظ اموال و جان عابرین سبیل در ممالک طرفین و فقرات

[illegible] فیمابین [illegible] و سایر اموری که متعلق باید نقش است [illegible]

[illegible] حاجت تجدید اظهار نیست و در فصل اقامت ایلچی جانبین در [illegible]

[illegible] طرفین [illegible] باید در مصالحت ... ۲۶ شهر شوال المکرم ۱۲۳۸

[illegible] مرحوم قائم مقام [illegible] سفیر الخاقان [illegible] مقصود

که بعد از ورود جعفرخان [illegible] مرقوم داشته‌ایم رای آنست که [illegible]

[illegible] حرف زنند و مهربان که [illegible]

[illegible] و الله [illegible] که اکراد [illegible] و حیله [illegible]

[illegible] اگر [illegible] در شروط مصالحه قید [illegible] که [illegible] خود [illegible]

[illegible]

که [illegible] کردها از ما باشند و اگر [illegible] داریم در امر مصالحه [illegible]

از تسلط ما بخود شان خاطر جمع شوند چه قدر مرارت و آشوب دارد

الحمد لله امروز [illegible] پادشاه ما را [illegible]

[illegible] ما در این [illegible] هستیم [illegible] در خور [illegible]

ایران [illegible] هزار مثل این کردها [illegible] کار [illegible] نتوانند

کرد لکن این مصالحه که ما [illegible] نفع و ضررش [illegible] و کار

دنیا نفع و شکست دارد باید فکر اوقات ضعف و بهتر را کرد و [illegible]

مردم ایران را در ایام بعد [illegible] که [illegible] سلاطین صفوی و نادرشاه

رای ما [illegible] هم [illegible] که بعد از [illegible]

[illegible] در عالم [illegible] ولایت [illegible]

کرده‌ایم پس [illegible] و [illegible] طایفه کرد [illegible] خودت

[illegible] این مطلب در نظر [illegible]

[illegible] که بالفعل [illegible] که هرگاه [illegible]

کردی که بالفعل [illegible] اگر [illegible] شرط [illegible] در صلحنامه [illegible]

[illegible] ولایت هرگاه [illegible] طایفه کرد [illegible]

و [illegible] سواره [illegible]

از [illegible] که نفع [illegible]

[illegible] ولی [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

درین ایام از طرفی در آن اهالی پیشه سازند و لایتهای سرحد ما ابداً از شر آنها محفوظ و مامون

نخواهد بود و عثمانیها حالا از طرف ما احتیاط و خوف داشت حالا که بطور ضرب

خورد و ضرر بی احتیاطی را کشیده اند بخیال خیلها ولایات را از دست آورده چه خانه

لاتعد و لاتحصی که در این باره و اینجا سخط و آن دول و نیکچری نگذارد و این

سوار کردیم در زیر دست ما و باشند تو خودت بهتر میدانی که غرور و عجله

و قوت ارادهٔ آنچه که خواهد بود و نفع نگاه داشتن کرد و ضرر و هلاکت آن مسئل

واضح تر از آن است که به بیان و برهان محتاج باشد و لازم نیست که ما در اینجا

اطناب کنیم چون صلاح مسلمانان ممکنین در صلح است مضایقه داریم

که از این نفع آن بگذریم و بهر ضرر دل بیرون دادیم که هر وقت تصور کنیم

که انتقام روزی که ولایت آذربایجان داده و گرد ما لااقل گرد و وارد

جواب غریب و بومی و عالم و عامی را چه خواهیم گفت با اقتضای غیرت

ملوکانه بی اختیار آثار آتشکی در خودمان می بینیم و جائی که ما خود با بیانات

دیگر نشود و قوت آقاقی و جلالت قدر فرمان روائی این وضع باشیم حال

به وضع تو بطریق اولی معلوم است و ما نیز قطع نظر از آن خود نمی دارد

و عاقبت بین و در فکر خیر و صلاح امروز و فردای سلسله و راه

هر کار را خوب بفهمی اگر به رأی مزید آبروی خودت در خدمت ما

و ماندن اسم و رسم در دفترها و تاریخها کمال سعی و اهتمام خواهی داشت

که این ارادهٔ کار مصالحه و گرد از دست رود و بجا اگر آنچه ضرر را پس دیده ایم

[illegible]

که تاکید بنویسیم با راه گفتگوی از عساکر لاو دست بوده ایم و رسانده ایم که

هر چه باید داشت تو خودت میدانی و هر چه باید کرد خودت بکنی و بقدر

شرافت بکوشی و زیاده از قدرت خود اهتمام داری و بذات اگر خدا

این خبرها که می نویسیم همه از آنکه ای مطلب است که مردم ممکن است دراین باب

و هر چه عوام است سالهای سال حالا و بعد از این خواهند گفت الان

که امثال جعفرقلی خان و حسین خان بهادر محمد خان ایروانی بال دم دلی

همه نگاه داشته و متعلق با ایران بودند با نایب السلطنه خودشان نمی خواهند

و به دولت عثمانی فروختند و هر چه خواص است معلوم خواهند کرد

که در این عزم و عبرت و این جهت در ساله حاصله که به دولت

قاهره سلطانی و ممالک ایران و خلایق ارائه عاید الان بوده

که ایلات خودمان بر روی و لایات آنها که دست بیرون دادیم و از آنها بود

فقط که در عمل قرار دولت روم و اختلال کار ایران بعد از حکایت

دلاک و قصر سلطان حمزه میرزا و سلطان مراد رابع با سلطان محمد خدابنده

کرده بودند هر روز منتشر افکار ما و خبری که در دست داریم خبر اگر حال

سعی خودمان است که با کسیم و فقط نگهبان تبریز ما و روم در این حال در ارومیه

که جعفر خان بیک روانه نمودیم که از خودش مخبر است و آگاه از آن

اجازت نیست تا اول سینه بدهیم که هر کار لابد و ناچار شوی و در بیان

کارها و ترانه کرده بود پس بکن از اضطرار تو باید وضع رضا شود که جمیع طوایف

[illegible]

[illegible]

اکراد و اسباب شرو فساد در آن سرحد کم جا پیدا و از ارزنة الروم [illegible]

و ابدا از این سرحدات که عبارت از وان و موش و بایزید و قارص [illegible]

[illegible] جانب اند و هر وقت خلاف از شرط ظاهر شود و امری از طرف

دولت [illegible] کلال ظهور که حمل بر [illegible] شود در شهر [illegible] شهر ذیقعده ۱۲۳۸

[illegible] ایالت [illegible] میرزا محمد علی [illegible] که تحریرات آنجناب بنظر رسید و مراسله

جناب وزیر که لفافه آنها سرکار نوشته بود ملاحظه شد و از اظهار

که بوضوح موجب ملاقات آنجناب و جناب وزیر در مجلس اول [illegible]

خوش [illegible] شد و کاری از پیش رفته آنجناب زیارت عتبات عالیات را [illegible]

که جناب وزیر از طرف کرمانشاهان و [illegible] از زمانه و وقایع نگار

داشته [illegible] است و حال آنکه آنجناب خود در زمان حضور [illegible] کار را

در این [illegible] که هنوز [illegible] وقایع نگار بغداد رسیده گفتگوی وزرا تمام کنند

و کارها را [illegible] کلام که [illegible] رقیمه و ملفوفه [illegible] در حضور آنجناب [illegible]

فرستادیم و بخط مبارک نوشتیم که جناب شیخ و علاءالدوله وقایع نگار را در کرمانشاهان

معطل داشته [illegible] و حکم موکد نمودیم که آنجناب در سر [illegible]

معطل نشود و تا رفت [illegible] خود را به بغداد رسانید ولی عذر [illegible] کار را [illegible]

و حیرتی داریم با وصف آنکه آنجناب خود [illegible] کارهای سفر [illegible] است

که باید [illegible] و کار پیش رود و از رفع [illegible] معطل عوض [illegible]

[illegible] طور شده که آنکه وزرا منتظر ورود آنها [illegible] فورا [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اتفاق [illegible] شده و [illegible] ذهابی کرد و [illegible] داد و یک مجلس گفتگوی [illegible] مختصر اکتفا کرد

و قرار اتمام امرها موقوف بمراجعت خود از عتبات و رفع اشکالات از طرف

کرمانشاهان [illegible] و حال آنکه هرگاه اتمام مهام موکول به تقدیم زیارت بود ما از ابتدا

میکرد و از گرانی [illegible] آورد و خود بفراغ بال بی اندیشه و خیال شغل زیارات عتبات

میکرد به تعجیل و سرور اولیا و سید الشهدا علیها آلاف التحیة و الثنا از آنکه نظم و رونق

در کار شیعیان و عامه ایشان بهره الله [illegible] از ارباب [illegible] و [illegible]

[illegible] هر گاه آنجناب [illegible] تقلید [illegible] که هر کس در راه [illegible]

دارد و ما خود که این اوقات چهل شبانه روز متوالی اوقات ایام و لیالی را در کوه

و کمر و دره و جنگل [illegible] و قراداغ بسر بردیم و زحمات چند از خیل [illegible]

و احتجاج [illegible] روس و بر نقیم ملک [illegible] کشیدیم از جناب اقدس الهی [illegible]

که اجر این عمل و ثواب این سفر کمتر از اجر و ثواب اسفار زیارات و اعمال عبادات

نباشد بلکه هرگاه این امرها که در این عهد تکلیف مخصوص و جوه معمات [illegible] زیارات

[illegible] چنین [illegible] که خلاف تکلیف ما و منافی رضای خداوند که [illegible]

تکلیف مخصوص آنجناب در این سفر آن بود که کاری بکند که تا دائر [illegible]

باشد و لکهای شیعه و زوار [illegible] و باقیات صالحات باشد و هرگاه این کار از وقت

بگذرد و فرصت فوت شود گمان [illegible] که هیچ رضای [illegible] باری [illegible]

که در آنجا زیارات مخصوصه [illegible] از انجاح امور [illegible] اسلام الله [illegible]

کارها را [illegible] ما [illegible] و آنچه مقصود و مرام او [illegible] [illegible]

[illegible]

که تعریف و توصیف چند که از عسکر
ارزنة الروم در ضمن شروح مرسله نوشته بود بنظر ما رسید و اگر عسکر ارزنة
عثمانی وکیل مصالحه است دانا و عارف و واقف است چنان نیست وکیل
که ما از این دولت فرستاده باشیم نادان و جاهل و غافل باشد انگلیجه که اورا
[illegible] باشد عالم بآداب مناظره و استاد در فنون محاوره دیده
[illegible] بود انست المطلب [illegible] که اگر پایه انگلیجه را در این علوم و فنون
[illegible] پایه او میدهیم و بهتر و برتر میدانیم با وکالت مطلقه در مقابل او فرستادیم
دیگر انگلیجه نوشته است که عسکر بهر جا [illegible] ناطق است و از هر جا نازل
[illegible] نیست ساکت و ما تصدیق غرض انگلیجه را در این باب [illegible] میکنیم که در نظر [illegible]
[illegible] البته است که معروف [illegible] نامه [illegible] در بغداد است چون از [illegible]
چندان مبالغه و اصرار نشده و قائم مقام [illegible] جناب [illegible] در گذارش این حرف را
[illegible] اشد برای تحویل داد و هیچ خبر نداد و مراجعت نمود و [illegible] از [illegible] مامور
[illegible] چنین مقرر شده رسم و قاعده این است که این طور حرف زنند و غیر این نگوید و نکند انگلیجه
[illegible] هم پایه همین سیاق حفظ و عسکر را نشناخته [illegible] که در واقع و نفس الامر حفظ و بهره خیر
[illegible] و صلاح دولت قاهره است ماذون و مختار داند و اینکه انگلیجه نوشته بود که [illegible] حال
[illegible] عثمانی مردم فارغ البال باشند و کار بند و تابع [illegible] ترتیب میشوند و در [illegible]
[illegible] استادی بهم رسانند راست است و فی الحقیقه نوکرهای این دولت [illegible]
و گرفتاری دارند و این طور وسعتها و فرصتها در دولت و مملکت [illegible] نشده [illegible]

انگلیجه [illegible] بود که هر که در کار تر است بکار تر است و هر که بیکار تر است
بیکاره تر جناب اقدس الهی جزوه و کیاسته در خلق اینجا آفریده که از انتظام
و آرام و تعلم و تعلیم اینها هزار بار بهتر و با نفع تر است [illegible] نظیر
بحاجه و [illegible] اینکه نوشته بود که این کار کار خطیر است
و مزید دقت و اهتمام در آن ضرورت معلوم است که اگر ما [illegible]
این کار برداشتیم لازم بود که [illegible] انگلیجه بکسی [illegible] وگر نه بود که [illegible] آدم [illegible]
و بتوسط خارج انگلیس و ایلچی متوقف اسلامبول این حرف [illegible] که بالفعل عسکر [illegible]
حدود [illegible] اتصاف دارم و مصالحه را به ضبط و مسوطه با این قیود و حدود و شروط
که در عهدنامه مادری سطور و مذکور است بدانیم و بگیریم چرا که دولت عثمانیه [illegible]
[illegible] الوس [illegible] از [illegible] و انگلیجه [illegible] این الوس را در ملک [illegible]
سهل است که از آب [illegible] و خاک [illegible] تا کوه [illegible] و پشت دیوار
شهر [illegible] هر چه در دست داریم همه را باهم [illegible] مارا [illegible]
[illegible] و حاجت [illegible] و موقوف [illegible]
لکن انگلیجه را که از جرگه کارگزاران برای این کار انتخاب و [illegible] کردیم [illegible]
این بود که خود از ظاهر و باطن کار ما آگاه و خبردار است [illegible]
استعداد و وضع ولایت و گنجایش بضاعت ما را [illegible] و از امداد [illegible]
اقدس سلطانی [illegible] ولایت و اتفاقی که در امثال این اوقات
از در بار [illegible] و سواری [illegible]

مرقوم شد

حسب اللوازم اختصار رفته والله و از سفری که در سال ... بو به ظرف
... کرده ایم سران کار و بعیار قبایی در دست افغانچه و در اهمیت که الله از الزام
شد و بعضی در اینست و کتابت ممنونه بهم که اوضاع امر آل عثمان ...
... و در این حال بر چه سوال است و علاوه طایفه روم با ولات ال ... روم
... و قدم میباشند و سپاه و استعداد و کومک و امداد و سولات ... ابها تا چه قدر
مجمع و موجود میان شد هر ابار و ذخیره و علیق و جیره و ... الله ...
اضطراب و انقلاب در ولایت و عتبات ... و ...
از غیلت ... خود ... دیشان اطراف و آقایان ...
... و داشتی از علامات ... به هم ... و آسوده ... انجا ... اوضاع
انجا و انجا نظر دقت ملاحظه کنند و مصلحت ... قاهره ... ان ...
... و احتیاط نماید و از عواقب امور غفلت نکنند و حالا که ... کاری ... کرد ...
... و ... فراغت ... جمع که ... و در ...
... و قرار می کنند ... تقدیم این ملاحظات که این شرح و تفصیل ...
از نوع کم و زیادی که در تشخیص حد و تفصیل عمود صلاح ... است که ...
و ... است ... به شرط جرات و ... کنند و ... ملک ...
و ... در اثنای ... خطره ... در ملک ... و بجای ... ملک ... کار
و ... تا ... در ... و کارهای بسته ... تأثیر ...
... و ... اجتماع ... دولت ... و سپاه و ...

عظیم جسیم و کوشش و دل و ... که با بعضی در عهده ... و در ...
با ... داده شب و روز در انتظار که در انتهای ... از هر طرف در هر کو ...
عمول و ... و هر قلمی که در این کار نوشته شود و هر قدمی که در این کار ...
که برای ممالک محروسه و خلایق کثیره در عاجل و آجل ... حالتی ...
نفع و ضرر ... و ... که از نزدیک نشود ... موریانه ... الی آن
که در ... حریف ... و کار ... از پیش برد ... از ... بر ... ات
در بحر عمان ... و از موج طوفان ... ضرر ... هم ... باهم ... باید ...
جرات اقدام کرده و با ... اقدام نمود و در هر حال ... خدا ... الا ...
... و کار را به هر جا که ... کرد ... کرد ... بهتر ... و ... که ...
در ... داده ایم با این جهت است که هر چند ... در ... و ...
نقص دولت قاهره نیست و راه ... که ... در کار عراق
عرب و عجم و بصره و شام و فارس و خراسان و ... با ... از ...
و فصل و بعضی از قصه ... و تاریخ ... سایر خلق ... الا ...
و ... در ... و افواه مذکور و مشهور است ... قلوب و ... ال
ثابت و نقش ... که ... ولایت ... و ... ملک ... مرحوم
شاه ... که ... بهتر است که ... ملام ...
و ... سر ... که از دست ... داده ام ... که زمان ...

بروی آن رفت را بیچاره معلوم است که ما همیشه صلاح کار او منظور ...

صلاح خود او که جناب ... دائم از شیخ خیر باید برتشنه ... زبان

عوام و اما اگر از این یک فقره احتیاط کنیم ... جراحات ...

لهذا التیام و لا التیام ... از آن جناب ... بخصوص قبول عالم ...

رخصت نداده جناب ایشان و ولایات شهر رور و کوی ... اگر خدا

نخواسته دست ... از این چاره و گذر گاه شود تا این ... اول

و اجازت بدهیم که الفاظ ... و فقرات در ... در فصلی که موقع ذکر ...

بزور ... و قوه ایشان ... که راه ... بابت ... و این تصرف تسلط و حالا

داریم ... و از روی ... بحث ... و ... آخر الدواء ...

و معلوم است که هرگاه ... را ... ازین ...

... عالیجاه ... الخاقان ... که بعد از اتمام ارقام و فرمایشات

سرکار که غلام جان ... عالیشان جعفرخان بیک ...

جناب ... و ... و ... عقیدات ... بجناب

... عسکر ... که او ... این سمت ... امروز

... اول ... و ... دانشمند و آگاه ... بودیم ...

... در کار مصالحه و ... خوشوقتی داشتیم که ... کار ... اصلاح ...

این ... دارد ... ساله‌ای ...

فتنه و فساد بین الجانبین باشد که امروز که این کاغذ از ... داریم جناب

سرعسکر با کمال ... هوشمندی و درایت ... امر ...

همسایه روس و اتحادی که تمام ... داریم مجال ... که از ...

عثمانیه در این همسایگی چشم بپوشیم و بخصوص ... اسلام ... در دایم که ...

آدمی از طرف دولت علیه عثمانیه فرستادیم هم از آنجا ...

و اهتمام در ... و ... دیدیم و فهمیدیم و ... که رجال ...

دولت کمال ... در این کار داشته و هیچ ... خارج ...

ما نه ... که ... هم ... که ... و مع ذلک ...

اگر ... رجال دولت غالب شده ...

با جمعی سرحد نشینان جاهل ... و کاری که از ... خارج ...

داخل ... و آنچه در قوه ... از تسلط ...

... و ... که مانع ... فایده نداد ...

چند ... در میان آن ... داده که حاصل آن

این شد که خونها و جانهای ... در میانه ... الکمال ...

در عالم ... حال ... تعجب از ... داریم ...

وجه الحمد لله ... خیرخواه ...

آخر کار ... سرعسکر ... امر مصالحه ...

جزم ... که ... تا ... از اوقات ...

سرلوح مرحوم

[illegible]

وحید [illegible] دست بردار نمیباشند و نحوی که رجال دولت عثمانی دست
کشیدن از یک کف خاک ملک خود را کسر شوکت خود میدانند اولیای
دولت سلطانی هم چشم پوشیدن از یک خانوار اهالی خود را نقص شوکت خود
میشمارند امروز بعون خدای ذوالجلال و کمک پادشاه بیهمال از اهالی
جبال [illegible] و [illegible] الحد عمادی و آب [illegible] کمتر جائی است
که جنود منصور ضمیمه ممالک و ایالات [illegible] نکشته و جائی که ما از هیچ کدام
و هر چه حرب کرده ایم بطرف [illegible] نرفته ایم اگر دولت آل عثمان از [illegible] طایفه
کرد ما کنند و هر که بلای تعدیات از طرف رفته رای صحت واگذارند [illegible]
به انصاف است و معلوم است که دوستی و دشمنی [illegible] در نظر اعلیحضرت [illegible]
و عظمتی نیست با چنین دولت [illegible] که [illegible] اصرار [illegible] که ما [illegible] تاحال دکار
سلم و صفوت داریم [illegible] از روی عجز و اضطراب است و [illegible]
خواهش کنند [illegible] و هر چه [illegible] زم [illegible] شد
[illegible] القوم [illegible]
اظهار کنند که [illegible]
امر مصالحه هم [illegible] حالا هم [illegible] شده است مقدور [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] که در [illegible] جعفرخان [illegible] شد [illegible] اگر غرض این
که از [illegible] استعمال [illegible] راه صراط [illegible] مستقیم است
[illegible] و حدوث [illegible] و حق این است که [illegible] صلح

[illegible]

وصلاح هر چه مثبت این مشیت الهی متعلق داشت [illegible] وبال [illegible]
از آیات فرقانی صادر و نافذ است که الصلح خیر و ان الله لا یحب الفساد
و آنچه اقتضای [illegible] رضای پادشاه اسلام پناه منوط و مربوط است [illegible]
مضایقه نشده [illegible] مصلحت آمیز شاهانه در [illegible] مجلس [illegible] مجلس [illegible] شاه
و حاضر است و نسبت [illegible] بهیچکدام نخواهد داد و آنچه [illegible] اهتمام [illegible] قائم مقام
این سلطنت و [illegible] مقام امر دولت بوده و [illegible] مفوض و محول است
یک لحظه غفلت نکرده و لوازم اصرار و سبقت در حصول سلم و صفوت
بعمل آورده دلهای رم خورده را در زیر سایه [illegible] رام کرده ایم
و از هر جهت [illegible] اسباب انجام صلح و ساز و برگ انجام [illegible]
مدلل مشهود ثابت و مشهود است که خواه فاضل و عالم و خواه کاسب و تاجر
حاجی و زایر و خواه حارث [illegible] هر کس بقدری که مقدور [illegible]
و در خور استطاعت او است رفع تعدیات و حصول [illegible] از هر جانب
مایل و طالب هستند و هر یک از [illegible] وجوه که علاقه و ربطی باین کار داشته باشند
سر [illegible] از وظیفه خود [illegible] و جناب
[illegible] که امروز از جانب دولت عظمی [illegible]
[illegible] مادام که [illegible] و در حکم واحد [illegible] باشند
که هر یک از [illegible] دولت [illegible] محال است
که امر صلح [illegible] است که [illegible]
و جناب [illegible] دستور [illegible]

[illegible]

ماية همين است كه بايد انگليس و بنوعي كه پاس دولت قاهره بدارد و خبردار
مملكت را ملاحظه بكند بي تفاوت در پايداري دولت عثمانيه و خير خواهي ممالك انگليس
مضايقه نكند و جناب سرعسكر نيز در مهام و مصالح نظر فيه همين قاعده را ملحوظ
و منظور دارد و هر دو با كمال صدق و انصاف و قلب پاك و صاف در مجلس
محاوره نشينند و اسئله لالات جدليه و مناظرات سعي و جهد را [illegible]
و بعد از آنكه فرمان وكالت مطلقه اوليهء مبارك و خط همايون پادشاه اسلام از
معونه در بعضي امور كه راه سخن نباشد و حرف حسابي ندارند عذر آنكه از جانب
باز مأمورم و غير از اين مأمور نيستم اين هم مايهء تعويق كار است و لايق شأن
پادشاهان كامكار نيست كه از اين طرف فرمان وكالت مطلقه داشته
و از يك جانب در يك امر مخصوص اختيار دخل و تصرف نداشته اگر
في الواقع و مهمي مخصوص از جانب دولت حكم قطعي صادر و از اختيار وكيل
خارج شد بايد در ضمن فرمان وكالت استثنا كرده باشند و الا از آن طرف نباشد
چون حكم وكالت مطلقه كه از فرمان پادشاهي است حكم كلي است
و به هيچ وجه استثنا در آن نيست ادعاي جانكاه حضرت را خلاف آن
با حجتي معتبر از دلايل قضا نشان محل قبول و اعتماد نيست و الا از هر فاش
همين وكلا را از مهد فرمان همايون مهر آثار در ابرام مصالحه وكيل مختار و اختيار
مطلق مي باشند و در هيچ جزو اختيار دخل و تصرف نه كه محتاج باذن مجدد و اجازت

اگر جناب سرعسكر هم با قبله خود و شهادت فرمان همين طور است
بايد در هر جا كه پاي سخن از جاده حساب بيرون است و مجال اخفا و كتمان نيست
بعد از آنكه مأمورم و بعد ورم [illegible] و بحكم اختيار مطلقه با انگليسيه بنشينند و گفتگو
بشنود و هر جا حجت قوي گرفت اگر وكيل ايلچي جانب دولتي و لجاج و استدلال
و احتجاج قدام براي ابطال آن بنمايند و حكم نفرمايند و هر گاه جناب سرعسكر انكار وكالت
مطلقه نمايد و خود را در مهام متعلقه باين مصالحه مقصود ان بعض مختار ندانند بايد از آنجاه
وثيقه در اثبات آن اوگرفته ساكت شود تا اگر دولت آل عثمان مصالحه را
ايران را طالب و مايل باشند وكيل با جازت مطلقه تعيين نمايند والا
هرچه مقدر الهي است و هر آنچه خوش آن است با هم نوكلا على الله اقدام نمائيم با وجود
طلب [illegible] صلح و شروط عهدنامه از قبلي كه معلوم شود حرفي نمانده [illegible]
ولايات و قلعه‌ها كه ايران [illegible] الحال تصرف ما است و باز آوردن ايلات
و عشايري كه همين دعوا و غوغا بواسطه آنها در ميان دو مملكت برپا شده است
و آنچه بخاطر مبارك ما ميرسد اين است كه از آنجا و سرعسكر هر دو كار
اين صلح را خير دولت منظور كنند هرچه از ما در دست آنهاست
پس بدهند و هرچه از آنها در دست ما است رد نمائيم و شرط و عهد محكم و ضبط
در ميان باشد و تقصير مقصرين هر دو طرف هرچه كرده باشند تا روز امين انعقاد
اين مصالحه مباركه از دولت معروف بصلح و عفو شد و ابتناي اين [illegible]

... که در حرکت ما رو [illegible] مباشد [illegible] باشند ولی نعمه [illegible] طرفین بود
در ممالک جانبین بود باشند و آخر فرمایش ما این است که ما [illegible]
متحمل شده ایم و در این حرکت عظیم بود بدیم و جنگ و غوغا [illegible] در [illegible]
این حد بود و [illegible] که [illegible] و کوشش [illegible] و حالا ما را اگر [illegible]
در این باب سختگیری نماید [illegible] و [illegible] کار اگر [illegible] بجناب [illegible]
موثر نشد چاره جز این نیست که [illegible] همانجا توقف نماید و ما خود در [illegible]
ذیقعده الحرام از تبریز حرکت کنیم و خود بجناب سرعسکر [illegible] و بنفس مبارک
قرار صلح [illegible] و حرف ما همان است که به جناب [illegible]
[illegible] ایم و باز هم [illegible] که طمع در ملک آن دولت نداریم طمع در [illegible]
اگر جناب سرعسکر و سایر وزرا و امنای دولت [illegible] حرف [illegible]
بخیر و صلاح [illegible] بسمع [illegible] بین الدولتین قاعده صلح و صفا
و مهر و وفا [illegible] اگر [illegible]
[illegible] از استماع این واقعه که [illegible] و اطلاع [illegible]
وحشت [illegible] از مصیبت [illegible] خاطر [illegible]
این بنده آشفته و پریشان گشت که [illegible] سطری چند گفته آید
[illegible] حدیث [illegible] چون است [illegible]
[illegible] است خدای واحد [illegible] است که از وقوع این قضیه های جگرسوز
و غم اندوز [illegible] خون [illegible] چون است [illegible]

و انا الیه الوصول در این مصیبت عظمی اگر آسمان خون بگرید روا است
پس از او زندگی در دهر فانی [illegible] که بصورت زندگانی باید طریقه [illegible]
که شیوه انبیا و اولیا است [illegible] و خاطر [illegible] کاغذ و عریضه [illegible]
در آستان مبارک [illegible] که [illegible] درگاه حضرت [illegible] مفاد ادعونی
استجب لکم عرض حاجت [illegible] و اصرار و سماجت بجا در آن درگاه
تضرع و دعا باید [illegible] عرض [illegible] که سیلان فیض عام [illegible]
[illegible] است [illegible] قلم [illegible]
و [illegible] قدم در راه خدمت [illegible] جمعیت خاطر باید تا از عهده خدمت
برآید [illegible] مشغول که [illegible] از [illegible] بگرداند [illegible]
اختلال [illegible] اگرچه [illegible] دقایق [illegible]
غلام [illegible] چند سال است که در دار الخلافه مامور خدمت نواب ولیعهد
روحنا فداه شده و در این مدت انعام و چیزی [illegible] مرحمت نشده و از [illegible]
[illegible] قرض [illegible] حاصل شده [illegible] روداده است [illegible]
که [illegible] غلام مرحمت شود [illegible]
کرده [illegible] خدمت [illegible] که در دار الخلافه [illegible] عقدنامه
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی احل التزویج و حرم الزنا و السفاح خلق الانسان
من الماء و نزل الماء من السماء و صور الارحام و زوج الاضلاع و الاجسام و الصلوة
و السلام علی محمد خیر المرسلین و خیرة رب العالمین [illegible] الحلال و الحرام [illegible]

مبانی الاحکام هادی العرب والعجم الشفیع علی کافة الامم و علی وصیه امیر المؤمنین
و اولاده الطاهرین قادة اهل الفلاح ما تناوب المسا و الصباح و بعد چون خداوند
احد و خالق صمد که لم یلد و لم یولد سزاوار وحدانیت و لم یکن له کفوا احد شایسته
فردانیت او است بنای نظام عالم امکان را لازم و واجب مرتبط داشت
و قوام سلسله بنی آدم را بانکحت منوط ساخت جل شانه و عظم قدره و قدرته در گلستان
ازهار حکمت و گلستان قدرتش هر غنچه که آرایش از نشاط صنع جمیل او یافت در پس
پرده حجاب عروس گشت زیبا و هر نسیمی که از گوشه چمن تربیت و عنایتش
وزیدن گرفت دامادی شد حسن الوجه و السیما که لولا حکمة زوجها و [illegible]
[illegible] نماند هر سرو کلاه زوربیت خوش جمال و هر نهال [illegible] نازک اندام او [illegible]
بین القلوب سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما
لا یعلمون حکیم خداوندی که با حکمت بالغه هر ضد را با هم ملایم کرد و هر عنایه لا انواع
تمام رافت و الفت تمام عطا فرمود و بدین وسیله این سلسله [illegible] تعالی اثبات
در ساحت دنیا الا صور و صفات فحمدا له رب العالمین و الصلوة علی نبیه
و ولیه و اولاده اجمعین که وجود مسعودشان علت غائی عالم و سبب خلقت بنی آدم است
که [illegible] ذات پاکش آفرینش [illegible] [illegible] بیرون [illegible] و آدم عزب
هر نوع انسانی را مرحمت [illegible] رافت خالق رزاق و کریم [illegible] الاتفاق
دعوت فرموده و امر [illegible] و مناکحت که مرغوب طبایع و مندوب
شرایع است رغبت افزوده کما قال الله تعالی و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم

یغنهم الله من فضله والله واسع علیم لهذا اطاعة [illegible] الغرا و تفهم الغرض [illegible]
همه کس را لازم است [illegible] النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی سالک
طریق عبودیت و پیرو طالب هدایت است بنابر علیه عالیجاه فلان کس المبارکه
و فیروزی در ساعه اقبال و [illegible] زمان بحباله نکاح و تزویج خود در آورد علیا جناب
عذارت و طهارت نساب عفت و عصمت مآب البالغة الرشیدة
العاقلة و الحرة المختارة الکاملة فلانه [illegible] فلان کس علی الصداق که آن
عبارت است از فلان مبلغ که کلا و طرا در ذمه ناکح باقی است اللهم الف
بینهما و طیب نسلهما و کثر اولادهما و ضاعف برکتهما بتاریخ فلان تحریر شد
[illegible] وصیت نامه الحمد لله الذی حث عباده علی الوصیة کما قال
فی محکم کتابه الکریم و فرقانه العظیم [illegible] کتب علیکم اذا حضر احدکم
الموت ان ترک خیرا الوصیة و الصلوة و السلام علی افضل البریة و الکمل الکرام
بالتحیه محمد صلوات الله الذی اوصی امته بحدیث من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة
و علی اوصیاء المرضیة طلاب الدرجات العلیه و اصحاب المقامات السنیه
علیه السلام و التحیه و بعد غرض از تنسیق این سطور حقیقت منظور و باعث بر تنمیق
این زبور شریعت سطور آنکه چون بنا بر نص کلام ملک علام که کل نفس ذائقة
الموت کافه مخلوقات را شربت وفات چشیدنی است و به دار [illegible]
رحلت ناچار قاطبه موجودات را ضربت ممات کشیدنی و نص لا یبقی الا وجهه
و لا یدوم الا ملکه کل شیء هالک الا وجهه [illegible] از آحاد و عالیان و فردی از افراد [illegible]

نحمده در این جهان پر آشوب و دنیای مرغوب مکر و مقصود نیست و بعد

کلام مجسته فرجام امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین اسد الله

الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلواة والسلام که الدنیا فان لیس

فی الدنیا ثبوت انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت بر این چند روزه زندگانی

ستعار و عالم فانی را اعتبار و اعتمادی نیست بنا علیه فلان کردم

القاب که از برای امرا و وزرا و صدور می نویسند جناب جلالت و نبالت

نصاب ظهیر سریر سلطنت مشیر تدبیر مملکت نظام مهام الامم قوام السیف

و القلم مؤتمن الدولة ابد قوام اتابک اعظم ایضا جناب جلالتمآب

شهامت و بسالت حمله انتساب نظاما للمجد و العظمة و الاحتشام قواما

للشوکة و الابهة و الاحترام امیر الامراء العظام مؤتمن السلطان مقرب الخاقان

فلانکس القاب که از برای مجتهدین و علمای متبحرین می نویسند ملاذ ترتهار کب

از علما می نویسند جناب مجمع نصاب حقایق و دقایق انتساب

معارف و عوارف آداب فضایل و کمالات اکتساب افادت

و افاضت مآب سیادت و نجابت دستگاه شرایع و بدایع انتباه

حاوی الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول زین المعالی و المآثر صاحب المکارم

و المفاخر قدوة المحققین عمدة المجتهدین نخبة العلماء الاعلام زبدة الفضلاء الکرام

ممهد قواعد شریعت مروج قوانین طریقت حاوی الفتوح المعلی فی حلیة الفضایل

و العلی فرید الدهر وحید العصر کهف فلانکس میرزا فلان مجتهد فلان ار

عریضه ایست که یکی از علمای اعلام به اعلیحضرت اقدس پادشاهی نوشته ام

داعی دوام دولت قاهره و خیر خواه شوکت ابد اتصال باهره بعرض محرمان

کریاس کردون اساس و قرب بافکان حضور مرحمت دستور همایون اقبال

اقدس امجد اعلی خلد الله ملکه و سلطانه میرساند که چون بمفاد الشکر لازم

شکر نعمت واجب و مضمون فاما بنعمة ربک فحدث تحدیث نعم

لله و لازم است لهذا بمقتضای رسوم صداقت و خلوص فطرت مستلزم

خاطر مخالصت مظاهر آن است که همواره بمبت آوری ارسال العرایض

صادقانه و وسیله نگارش ذرایع مخلصانه مراسم ارادت و دولتخواهی

برای معدلت پیرای اقدس همایون اعلیحضرت قدر قدرت ظل اللهی

لازال ظله لرؤس الانام جلوه گر و عکس پذیر مرآت ضمیر منیر آفتاب نظیر

خدیو بحر و بر ساخته و بشکر نعمت عظمی و عطیه کبری که از فرط بنده نوازی آنحضرت

واهب المنت با اهالی ممالک الکلال عموما و بخلق فارس خصوصا اعطا فرموده

مدیحه سرایی خامه اخلاص ختامه پرداخته بنا علیه بعرض عریضه جسارت ورزیده

چنانچه آفتاب عالمتاب مکارم بدیع خسروانه از مشرق عنایت

و ذره پروری طالع و ساحت آمال دعاگویان دولت ابد مدت

قاهره لامع گشته بجهت خاطر مکرمت مظاهر اقدس امجد مسئول است اگر

مبادا بانعکاس حقایق امور و دقایق احوال این حوزه به الحمد لله و المنة از تفضلات

جناب اقدس باری و تفقدات اعلیحضرت شهریاری عموم اهالی این مملکت در مهد

اخبت و آسایش جمهور خلق این بلد در بستر راحت و آرامش آرمیده
قاطبه قاطنین آن مدام مدام کلام در جام و عامه سکنه و متوطنین آن جام مرام مالامال
مدام حصول کام است و در لیالی و ایام جمهور انام بدعای دوام دولت ابد فرجام
اقدام [illegible] و ایراد [illegible] انام [illegible] بقای [illegible] و دولت خدیو
ثریا جناب [illegible] ارباب [illegible] که [illegible]
از فضل لایزال ایزد [illegible] آل محمد صلوات الله و سلامه علیه
[illegible] سمت اتصال [illegible] فرمان [illegible] از علما ازانجا که مالک الملوک تعالی
شانه و عظم برهانه نظام معالم شرع و قوام مراسم علم و ارشاد طوایف
امم [illegible] لطایف حکم [illegible] ملک آرای [illegible] صفات
بجهت صمدی [illegible] مفوض داشت و مقرر فرموده ما را [illegible]
عظمی [illegible] کبری [illegible] ملوکانه و [illegible] خسروانه لله آنه که
که در توفر قواعد ملت حنیف و توفیر فواید شرع شریف و ابقای سنت حق
[illegible] و ابقای کلمت صدق شرایط جد [illegible] دل داریم و وظایف جهد [illegible] فرمائیم
تا [illegible] عنایت و فر رعایت خاطر اقدس [illegible] و دولت روز
افزون [illegible] ضلالت [illegible] جهالت [illegible] حسام اسلام آخته
[illegible] کعبه و رایات ایمان افراخته [illegible] شرک و زنگ کفر از چهره ملک و ملت
زدوده آید و بساط علم و عدل و نمارق فهم و فضل در این دیار و دولت گسترده
[illegible] لاجرم رای [illegible] امر علم و درایت و انجام

نشر فضل و کفایت و صفای شریعت شرع و دین و جلای چهره علم و یقین در اواسط
ایام فرخ فال همایون جناب مجدت نصاب آیة الدین نصرة الیقین
علم العلم عالم لباب العلم نصاب التقی علامة العصر فهامة الدهر مجد العلماء
الاعلام زارع حبة الله الحرام فلانی دام فضله الاطیاب [illegible]
ملاذ نظام العلمائی حالی مسعود و مقالی محمود ارزانی فرمودیم که در نشر فواید و بث
عوارف و لطایف حقایق سعی جمیل و جد جزیل مصروف دارد و در رواج رونق
آیین و دین [illegible] علمای علام و فقهای ذوی العز و الاحترام و اعاظم
و امرا و امنا و مقربان دربار سپهر احتشام جناب معظم الیه را [illegible]
نظام العلمائی مخاطب دانند و مراتب ترحیب و تبجیل او را منظور دارند
فرمان [illegible] موجب ازدیاد [illegible] رعایت حال و فراغت
بال طلاب فضل و کمال و اصحاب درایت و افضال [illegible] خاطر خطیر
مرحمت تخمیر [illegible] که از [illegible] قدم [illegible]
کیشان [illegible] آیت [illegible] بوفور قابلیت و استعداد ممتاز
و در دربار همایون بحسن تربیت و اختصاص سرافراز گشته در لوای نظم و نثر گستری
و در مراسم ادب و بلاغت پروری بسحبان و صابی همسری جسته [illegible]
برتری [illegible] اوقات [illegible] و مدایح ذات خجسته صفات همایون پرداخته
بثنای حشمت روز افزون [illegible] و در حسن نظم و نثر بدیع [illegible] فصیح [illegible]
[illegible] در بدایع کلام و صنایع سخن [illegible]

عنایت و الطاف شاهی شامل احوال او گشته در هذه فلان [illegible]
معاش و توسعه معاش او مبلغ فلان نقد بموجب سابق او افزودیم
فرمان همایون آنکه چون سادات پاک نژاد ازینکه ال کساء و آبای کرام
بشرافت حسب و سعادت نسب معروف و بطیب اصل و پاکی نسل مشهور
دعاوی سیادت ایشان براهین واضحه مقرون و سعادت انتساب ایشان بلا ریب
لا یحتمل مجمل است با هوای نفسانی و اغوای شیطانی و سعادات اهل بیت
و بلطف شاهنشاهی ولایت طوعاً او کرهاً رغبا او رهبا در جرگه چاکری
و سپاهی منخرط و در سلک اهل جرید و تباهی منسلک و از مسلک اجداد طاهره و آبای
طیبه منحرف بجهت ذات موید و نفس مقدس ما که همت آن بکمال سیر و آفتاب از
و انصاف عالم گیر و ضعیف پرور مدفع ظلم ظلم و اجحاف عرصه جهان روشن
و بروع بدع و اعتساف خاطر جهانبان کلش دارد باقتضای رأفت کاملانه
و جهت شاهنشاهانه در هذه السنه فلان مطابق فلان هجری علی ما جرا الاوقات
از اکیات و انحیات المتوازات این جمیع سادات بلا استثنا جمیع معاملات
دیوانی و تکالیف نوکری از ای جهات و ای وجهات مرفوع القلم و مقطوع
القدم داشتیم تا از کسب رسوم و لواجب بکسب علوم واجب در آیند و از جانب
صفوه وفا با بانی ... بسجود دعا گویی آینه از لباس جندی و عوانان بزی و شان اجدادی
و آبای ایشان انسب ... بالتزام شرایط و جمود ذات اقدس و بقای وجود
وجود مقدس که متضمن رفاه عباد و مطابق بقای ... و سلام بر منیر

رعایت کنند و خلفاً بعد خلف نوصایت نمایند کارپردازان و کارگذاران
کشورخدایان بالکلیه و جهابذالکلام ... که نوبت آینده وروده و تجارت
کرده ... چنانچه تجدید ... ربو ننده وازمه الحکم الحکم
معرض و ماخذ وجه دیوانی و طلب نوکر و چریک این سلسله جلیله متعرض
آینه بقانون مسوده سلطنت مطعون و در طریقت شریعت مطهره مطرود معمول
خواهند بود که چون دارنده جهان و نگاهدارنده جهان جلت آلائه و عم احسانه زمام
سلطنت و فرمان روائی و عقود خلافت و دارائی لازم بیت اختیار و قبضه
اقتدار ما نهاده ابواب فضل و رحمت و بذل تربیت بر چهره آمال جهانیان
گشاده است ما نیز شکرانه این مراحم کامله شامله و اشفاق کامله بر ذمه همت ملوکانه
لازم دیده ایم که طالبین علوم دینی و محصلین فنون یقینی را مورد عنایات کامله و
عواطف شامله فرمائیم علیهذا در فلان تاریخ فلان جز لا یتجزی ... دادیم فرمان ...
و نظارت که مشایخ محفل معرفت و اولیای سلوک طریقت اوتاد
سرادق حقیقت و اقطاب دایره ولایت را ... و نقطه
و نقبای ... مشهوره شریعه اصحاب جد و اجتهاد و طلاب زهد و سداد
همه در ... فراغت از خدمت ... و بانواع نعمت لا یسئول
فیها لغوا الا سلاما و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا ... و نعمت و ...
و فراغت مثابه ایست که در نظم بقاع شریفه و مضاجع مقدسه و مراقد ...
و قصور اولیای شرط خلافت و حسن وراثت بجا آورند حمد الله تعالی که ...

عقیدت و خلوص نیت اولیای دولت ابد آیت با قبور مطهر مشایخ کبار
و اقطاب و ابرار انار الله برهانهم و اضاء آثارهم بحکم فاحیی به الارض بعد موتها
از تجدید بنا و تعمیر اساس قصور عالیه فرادیس اساس است محض رضای خدا
و برای بقای شعار شریعه مطهره و آثار طریقه منوره حراست این ابنیه و حمایت
این امکنه را بهر که در صفت امانت موصوف و بصفا عقیدت و دیانت محلی و مزین
میدانیم تعیین میداریم بنا علیه عالیجاه فلان ابن فلان را که نسبت حمایه و نظر
بقعه متبرکه مشروحه شاه نعمة الله ولی بجهه و خود نیز بالارث و الاستحقاق سزاوار
این خدمت است نظارت بقعه مرقومه سرافراز داشتیم که از قرار فرمان [illegible]
خاقان خلد آشیان که بوالد مرحوم شار الیه مرحمت شده بطور رفتار نموده چنانچه
باید و شاید در انجا بصفات و حسن ذات او سرزده آید در تنظیف امارت و تهذیب
عمارت و منع دخول و خروج نااهلان و جنونه و اعتکاف ناسزایان و ترتیب
فروش و اوانی و تنظیم ابواب و شبابیک ساختن بقعه متبرکه مرقومه شرط امانت
و دیانت بظهور رساند و خاطر مبارک اعلیحضرت اقدس همایون ظل اللهی را
خدمتگذاری و درستی و مخلص صداقت و راستی خود خرسند دارد و آن را عند
زلفی و حسن مآب و عالیجاه فلان ابن فلان را در اولاد بسته نیابت الصدر و سرکار [illegible]
که بکمال دقت و اهتمام لوازم شغل مرجوع قیام و اقدام نماید سرکار که فلان حاکم
او را در سرکار خود مستقل نماید فرمان منصب یا وظیفه یا التفات برای علمای [illegible]
که چون منصب [illegible] اعطای [illegible] طول لیل و نهار خداوند قادر سبحان [illegible]

ارتفاع منزلت نشان ارتقاء مرتبت بندگان را در عالم ملک و بهر العباد
والذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجرهم بغیر حساب بشرط عبودیت
و بشرط ارادت منوط و مربوط فرموده و ازدیاد نعمت و اتباع رحمت حوالا
مضمون لئن شکرتم لازیدنکم در حق ایشان بصدق بندگی و اداشته درینا
اولی هریک از ذرات کاینات و اجزای مخلوقات علی حسب مراتبهم
در حضرت ربوبیت قدم عبودیت پیش نهند در نشاء اخری رحمت وافره
و رافت شامله [illegible] پیش نهد هر کس از اشکال بشری در این
[illegible] و دار دنیا مقتضای طبع طینت و حسن اصابت نهال ورع و دینداری
و نخلهای تقوی و پرهیزکاری را [illegible] سازد و به بندگی واجب الوجود مطلق
بپردازد در بیت المعموره بقا فرادیس جنان [illegible] فیهن قاصرات الطرف
لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان آن ماوی خود سازد و با حور و غلمان که صفت
کانهن الیاقوت و المرجان [illegible] در مجالس [illegible] و هر که در قواعد شرع و آداب
و قوانین سنت و کتاب نهایت احتیاط و غایت احتراز مرعی و محفوظ دارد
و اجرای احکام حق را [illegible] مجری [illegible] زد و بمقام تسلیم و رضا آید بمقربان
محفل [illegible] از حدیقه اولئک المقربون [illegible]
گردد و با هم نشینان بهشت برین که مرتبت یطوف علیهم ولدان مخلدون
رسیده [illegible] و با حور عین که [illegible] کامثال اللؤلؤ المکنون محلی [illegible]
[illegible] و هم آمین [illegible] تطبیق [illegible] روضت

ارقام عالی

همت فلک رفعت مرم فرمودیم که هر یک از علمای کرام و فضلای ذوی العز و الاحترام

بفرط امانت و دینداری و بحسن دیانت و پرهیزکاری موصوف و معروف

آید و خورشید احوالش از کسوف ریا و شیب سمعه و مهر حالش از خسوف

خدعه و ریب مبرا باشد و بفضل باهر و علم ظاهر مشهور انام و محمود ایام افتد

او را مورد عاطفت خسروانه و محل عاطفت شاهانه فرمائیم تنبیه انتقال شاه جهان

جناب فلان است که مجمع اوصاف مزبوره و مصدر صفات حمیده مرقوم

باشد بنا بر علیه در فلان تاریخ فلان حرک الله فلان منصب بلقا و دادیم

ایضا در منصب علمای موسمه که چون دین و فقه اسلام و آیین و طریقت

سید انام بثبت پایداری ادیان و ملل و مذاهب و ستون چون خورشید رخشان

در میان ثوابت و سیارکان است و ارکان ممالک اکلام محمد

تا این توابع اشرف انبیا و تشیع آثار و مناهج سید اولیاء علیه الصلوة و السلام

مصمول و فضل هم علی کثیر من خلقنا تفضیلا از قاطبه فضلا و ارکان ممالک جهان

رتبه امتیاز و رجحان الله با علیه خداوند عالم و عالمیان و خالق آدم و آدمیان

نیز مهر از راه مرحمت احوال وجود مسعود ما را که در روز الست دست بعروة الوثقی

ولایت و حلقه حبل المتین امامت مولای متقیان علیه الآف التحیة و الثنا

زده ایم از میان خواقین زمین و پادشاهان جهان شرف امتیاز و خصوص

داده بر این مملکت داور و دادخواه و بر این فرق حکمران و پادشاه فرمود

~~تحت مستطاع در اوان از احتیاج ... اسلام~~

ارقام

~~... ا~~

۲ آیین و دین محکم و متین افتد و رنگ مرج و ضلالت از صفحه ایران زدوده شده و اعلام

معدلت و نصفت بر اوج آسمان الفلانه شده بنا بر آنچه چندین شاهزادگان

تقاضا می‌نماییم خسروانه فرمودیم که ~~ملتقب بمرتبت حق ملتفت کامل صدق~~

~~دوام~~ موید نزیهم آیاتنا فی الآفاق بعموم خلق کبری رسیدیم و توفیر قدر علمای اعلام

و فضلای ذوی العزة و الاحترام لو نفاد العمر امضاء الله فی ارضه ارباب خدام مدار

سپهر احتشام و همراهان رکاب ظفر فرجام منظور داریم چون که اعیان پایه سلطنت

ملک و دولت اند و آنان اهالی دین و فقه و در حقیقت محققان طریقت

بکمال نفوس کتابنه ابقیه احادیث و اخبار توجه انها اسرار آیه و آیات

علوم و آثار رسیدن امثال رقمزد افتد از آنجا که جناب فلان از جمله فضلای دانشمند و الغای

عصر است در آداب حکمت با افلاطون و ارسطو و لقمان قلم بطلان کشیده و در علم

ادب از فحول عرب فایق آمده و در فن معانی و بیان بدیع الحق و فصیح البیان

و در علوم عموما ماهر و در فقه و اصول خصوصا متفرد و متبحر است لهذا در فلان تاریخ فلان

منصب بوی تفویض دادیم ~~فرمان محکم رقم کرده تا هرچه مقتضیات آن ... است~~

~~ملک~~ مقدر قضا و قدر منور شمس و قمر محرک نجوم و افلاک نگارنده بروج و ...

احمده علی جمیل الافضال و اشکره علی جزیل النوال بحکمت بالغه و قدرت کامله

مه انور ذات محمود و نیر اعظم وجود مسعود مالک آیه فضل و هدی است

انوار معدلت و اضائه اضوار نصفت از مشرق سلطنت و اقبال ساطع و لامع

[illegible] خلافت و اجلال لامع فرمود بفضل الله و توفیقه ازروزیکه خورشید [illegible]
از افق سعادت باوج حشمت عروج و بتخت خلافت صعود کرده و [illegible]
روز افزون و طلیعه شوکت حضرت [illegible] را اقطاع جهان [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ وکافه امم در ریاض امن و سلامت و حدائق
فراغ و رفاهیت خوشدل و آسوده شدند و هر یک از ارباب فضل و کمال و اصحاب
درایت و افاضل [illegible] از [illegible] عواطف خسروی مشمول عنایات
تازه و مواهب [illegible] بی اندازه گردیده و مناصب مناسب معتبره و مراتب
[illegible] لایق [illegible] آمده و علامه [illegible] که سرشت حقیقی و جوهر ذاتی او [illegible]
بفصاحت و بلاغت مجسم و بفهم و فراست مخمر آمده و در علوم ادب [illegible]
عرب فایق و در فنون حکم عرب و عجم سابق گشته در استکشاف مشکلات
معانی و بیان مضمون ان من البیان لسحرا [illegible] و ادبای زمان ظاهر و عیان [illegible]
بخصوصه در علم هیئت و نجوم [illegible] مجرب و در کافه علمای مهذب [illegible]
جسته و تفوق نموده کیفیات اجرام علوی [illegible] و تاثیرات علامات [illegible]
بطوری [illegible] کانه [illegible] نظر ملاحظه کرده است و برای العین مشاهده
نموده با رفعت درجه [illegible] او را منصب [illegible] بزرگی
مفتخر و سرافراز فرموده و مراتب اعتبار را افزوده که [illegible]
[illegible]

[illegible] ازروزیکه حکیم علی الاطلاق و خلاق انفس و آفاق و بدیع جهان
هستی و ایجاد کاینات و مخترع [illegible] عالم کون و مکان بقدرت ذاته غنی [illegible]
و الطاف [illegible] حکمت الهی و جلال و عظمت و قدرت نامتناهی [illegible] و ودایع [illegible]
و امزجه کافه موجودات را در [illegible] جهات ستة عالم شهود باختلاط اربعه صورت [illegible]
و ترکیب داد در هر عهد [illegible] و طراز [illegible] دوران با [illegible] خلیفة فی الارض [illegible]
کشور خدائی فاحکم بین الناس بالعدل در زمین و زمان و اقطاع جهان بنام نامی وجود [illegible]
موشح و مزین ساخت [illegible]
[illegible] ارادت [illegible] و طریق [illegible] و بمقام [illegible]
[illegible] بمدارج ارتقا و معارج [illegible]
[illegible] داریم [illegible] در فنون [illegible]
و در تفوق طبابت [illegible] در علم تشریح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رقعات میرزا ... مرحوم

[illegible]

بتهنیت انواع الطاف شاهانه برافزوده آمده در عهده فلان [illegible]

عارسه لمقدار مشهور و مفهوم تا آخر [illegible] که ارکونه [illegible] تا آفتاب درخشان

در تابش و مه تابان در گردش است محفل بلاغت و منش و محضر افادت

و دانش روح مجسم جناب معلی القاب معالی نصاب ثواقب و بدایع انتساب

سید الافاضل والافاخم سند الفضائل والمفاخم مقتدی الانام مفخر الاسلام

ارفع العلماء بالمناقب وانفع الفضلاء بالمناصب زبدة المجتهدین قدوة المحققین فلانکس

ادام فضله واقام عزته مزین و مطرز باد بعد برای حقیقت از آنکس مشهود و مکشوف

میدارم الحق و فوز [illegible] و شرع تعهداری و ظهور تقدس و دینداری آنجناب که از تذکار

[illegible]

مذکور معلوم آمد که ما فوق آن را تصور نیست و این وسائط و وسایل [illegible]

تا آنکه شنید که بترقیم و تسطیر این کتاب مستطاب آنجناب [illegible] نظر آرم و عطوفت [illegible]

وضوح و شهود رسانیم و همچنین [illegible] آنجناب [illegible] و واضح سازیم که [illegible]

در اوقات ایام و لیالی طالب و خواهان ملاقات سعادت آیات آنجناب

بوده و میباشم و وجود آنجناب [illegible] در حوزه اسلام مغتنم میشماریم [illegible]

از آنجناب همه اوقات [illegible] استیم که دعای وجود [illegible] در [illegible]

از دعای خیر فراموش نکنند و مطالب خود را [illegible] ایام [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible] مرحوم

جعلت فداک بعد عمری که رایگان تو بسر بردم الغم [illegible]

کاری نیست از ساعت ملاقات تا [illegible] که در امامزاده [illegible]

و معانقه بپایان آمد و از [illegible] خدا حافظ که خواهش خواستم و مراجعت کردم تا حال

که روز و شب بهر حال است یک کاغذ جلیل بخط [illegible] که سراپا نوید [illegible]

در وقتیکه از زیارت شاهزاده عبد العظیم مراجعت کرده بودم و [illegible]

حاصل شد از وقوف [illegible] و مکاتبات التفات آیات [illegible]

زیارت کنم [illegible] بنده در تسطیر و تحریر [illegible] مخلصانه و عرایض صادقانه [illegible]

ننمودم و شروحی [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] بلطف الله تعالی [illegible] بافضال و مساعدت و معاضدت [illegible]

باغ و صحرای [illegible] آذربایجان که [illegible]

[illegible] بنده [illegible] تحریرات [illegible]

و مرا [illegible] آب و هوای عرصه طهران که حالی کیفیت جهنم [illegible]

دارد [illegible]

و مرا [illegible] آذربایجان

و [illegible] بنده [illegible] توقف طهران و محرومی از فیض حضور [illegible]

جاوید [illegible] افتاده [illegible]

ناگوار است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عظام عموماً و در سرکار خصوصاً بجواب سلامی فایض نشوم با بجواب کاغذ و نامه مرام

رسید مصرع است مشهور از دل رود هر آنچه از دیده برفت [illegible]

تا حال هیچ سجالم نرسیده و از احوالم خبر نرسیده هیچ بکوه و صحرای [illegible]

رسید [illegible] حالا فصل بهار است موسم تماشای باغ [illegible] و گلزار

و هنگام گشت گلگشت و کنار جوی و لب کشت [illegible] در نظرم باغ و چمن

طراوتی ندارد و سنبل و ریحان لطافتی مرا گذار [illegible] که [illegible] در طرف [illegible] گلشن

[illegible] دل [illegible] آتش عشق مشتعل دارم [illegible] جانب گلشن که بهار است اگر در خانه

[illegible] در نظرم دارم در این فصل [illegible] و موسم فرح بخش از دوری صحبت [illegible]

و در [illegible] مملکت آذربایجان روزم چون زلف یار تیره و تار است و شبم چون [illegible]

[illegible] روزگار بی پایان و قرار قدرت و قوت از پای افتاده و صبر و آرام

و حس و حرکت از دست رفته گاهی چون [illegible] آتش دیده [illegible] و گاهی چون

[illegible]

[illegible]

عقل و هوش از سر رفته نور از دیده معدوم گشته رنگ از چهره پریده [illegible]

[illegible] بهر اسانی احوال و با صد ناله و آه این نوشته را با خود [illegible]

ساخته بمقام استکشاف اسرار احوال خود بر آمده عرض مطلب و گذارش

[illegible] و بیان [illegible] و مراتب [illegible] عرض [illegible]

[illegible] قرار کار فلان کس [illegible] که فلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

روحی روحک فدا [illegible] حال مدت یک سال میشود که [illegible]

رقیمجات [illegible] که محتوی [illegible] و ملامت [illegible]

[illegible] که [illegible] و نوازش و مرحمت [illegible]

در عالم بنده [illegible] و ضعف گشته [illegible] در [illegible]

[illegible] که [illegible] از کجا است و موجب [illegible] بنده [illegible]

جرم و گناه [illegible] در کار [illegible] و در [illegible] ارادت [illegible]

[illegible] اگر خدا نکرده حرکت نا قابل [illegible] از این بنده [illegible]

که در نظر مرحمت [illegible] آمده [illegible] عرصه عفو [illegible]

وسیع است و ساحت لطف و مرحمت [illegible] دریای بخشش [illegible]

سرکار بتموج [illegible] در آید [illegible] و جرایم در [illegible]

نماید [illegible] جمال [illegible] نظر [illegible] ملاحظه [illegible] این غلام [illegible]

[illegible] در باغ [illegible] سرکار

رسته ام [illegible] آداب [illegible] العیاذ بالله [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] که [illegible] در باغ خاص [illegible]

[illegible] اگر [illegible] است [illegible]

[illegible] این بنده [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] نمودم [illegible] نظر

سرکار [illegible] که [illegible] که [illegible]

[illegible]

مراسله قربان که از آخر [illegible] پیوسته وجود عاطفت نمود عالیجناب

فضایل و کمالات اکتساب شرایع و بدایع انتساب افادت و افاضت

آداب فلاطون [illegible] افادات [illegible] درینه عالیجناب [illegible]

محفل [illegible] شاهانه و مدلولات حضرت علامه مکشوف ضمیر عطوفت

تخمیر خسروانه گردید [illegible] اوصاف [illegible] خواهی و دعاگویی آن عالیجناب

واثق اشفاق رافت و عطوفت و مدارج اتحاد و اعتقاد در رای قدس

علاوه آن عالیجناب سمت کمال [illegible] اوصاف

و احوال در حق فریق علمای اعلام که داعیان دولت و حامیان ملت

اسلامند همواره [illegible] مشهود و مکشوف رای الطاف [illegible]

[illegible] مشهود و ظهور این اوصاف [illegible] اوقات [illegible]

شاه [illegible] و چنانکه باید [illegible] البته [illegible] قاعده

تحفه [illegible] بتقدیم [illegible] رای [illegible] عطوفت باطن که [illegible] آن عالیجناب

داشته و داریم و [illegible] بعضی از مراتب رافت [illegible] خاطر [illegible] مکتوب

[illegible] مبارکه که رای آن عالیجناب [illegible]

که در اوقات استجابت دعوات و احیان مخصوصه دعای دوام دولت

[illegible] منظر حضرت [illegible] فراموش ننمایند [illegible] ایضا جواب [illegible]

همواره جناب [illegible] اصحاب [illegible] عوارف و معارف

اکتساب حقایق و دقایق [illegible] آداب حاوی [illegible]

[illegible]

بر [illegible] تا روزی از او بهره و رشته و از او بار و برگیرد درختی که [illegible]

[illegible] باد و [illegible] نباید و در پای [illegible] نباید [illegible]

از [illegible] از سر کار [illegible] و [illegible] اگر در [illegible]

انصاف [illegible] گاه [illegible] و [illegible] از روزگار [illegible]

[illegible] که روزی بودی [illegible] خوب [illegible]

[illegible] که در [illegible] مرام و [illegible] مراد [illegible]

[illegible] بجای [illegible] از [illegible]

دلخواست و [illegible] هر قضیه که از خاطر خطور کرد [illegible]

چرخ و [illegible] عرفت الله [illegible] بوده [illegible]

کار [illegible] از [illegible] که از [illegible] سعادت [illegible] و در [illegible]

[illegible] عازم طهران [illegible] تا حال [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] در [illegible] و [illegible]

حال [illegible] از [illegible] احوال

[illegible] که بعد از [illegible] در [illegible]

طرف [illegible] دقایق [illegible] در نظر اولیای دولت [illegible]

[illegible] از فضل خدا [illegible] سعادت [illegible]

باید [illegible] که از [illegible] و [illegible] کار

و امانم [illegible] و [illegible]

در حضرت تقدیم [illegible] خدا [illegible] طهران [illegible]

جامع المعقول والمنقول زبدة المحققین قدوة المجتهدین سلالة الانجاب خلاصة
الاطیاب فلانکس زیب افزای محفل افادت و افاضت ابعد ارای
صوابنمایش مکشوف میداریم که درینوقت مراسله صداقت ترجمه آنجناب
بصحابت فلانکس وصول انجمن حضور اسعد سلطانی شد و از مضامین صدق
آمیزش که حاوی رسوم نیک رائی [و حسن اخلاص] از البدایة الی النهایة آگاهی حاصل
آمد و مزید اعتقاد و اعتماد باطن و موجب مسرت و ابتهاج خاطر گشت
اگرچه ملاقات انجناب حاصل نشده است ولی محامد اطوار و محاسن اخلاق او
در محفل حضور باهر النور موجب سرور خاطر همایون شد و بر رای جهان آرا
معلوم بود که انجناب اعلیحضرت همایون ما را از خلص دعاگویان آستان
و فزونی شوکت و جلالت این سلطنت پاینده لا یزالید الوصف طالب
و خواهان در این وقت که فرستاده انجناب لهو از آستان معدلت بنیان
رخصت انصراف دادیم محض ظهور عنایت مکتوب علیحده بر تر و ملفوف شال
رضائی از خاصه خانه خاصه برای انجناب فرستادیم که همیشه در مراسم دعاگوئی
دوام دولت قاهره بکوشند و هر حواد و عبایه که فرستاده بودید موقع حسن قبول
یافت خانه آبادان چون در اماکن شریفه متبرک شده [crossed out] و در خانواده
سعادت [illegible] منظور شد انشاء الله تعالی در ان عتبات کریمان جناب
بطول [illegible] دعوات وافیات وجود مسعود [illegible] از دعاگوئی کنند و [illegible]

انجناب [crossed out] در فزایش و انقلابات انجناب نزد اعادی
دولت جاوید آیت لا اهوار منظور و ملحوظ داشته از خاطر فراموش نکنند
فرمان قضا مکانی از شعرا
الحمد چون آن خستین صباحی که عندلیب نغمه سرای
بخت سعید و خوش الحان طایر نوا پرداز طالع محمود در گلشن امانی آغاز غزل
گلبانگ نمود و پرتو آفتاب کثیر الانوار اقبال عدیم المثال سلطانی ساحت
میمنت نشان سلطنت جاویدانی را نظامی تازه و انتظامی بی اندازه بخشود ذات
قدسی صفات شاهی که زینت افزای ادیب عنایت الهی و حافظ ثغور [illegible]
حضرت رسالت پناهی است قدم ارادت خلافت عظمی وصف اوفی [illegible]
مسند سلطنت کبری گردید و زلال احسان چشمه سار مواهب نامتناهی یزدانی
و فیض از سحاب مکرمت سبحانی بوستان کامرانی دولت ابد بنیان الاوغ عزت
افزونی فردوس نعیم و طراوت بخش جنات فیهان تسنیم گردانید و در این وقت [illegible]
و ملک آرائی بنام نامی اشرف ما مزین و مختوم و توقیع رفیع خلافت
و جهانبانی باسم سامی اقدس ما مرقوم شد اعلیحضرت اقدس همایون
ما نیز شکر گذاری این نعمت سابقه و سپاسگذاری این عطیه بالغه در عالم امکان
ظهوری تمام یافت رایت همت خسروانه لله و در مرآت ضمیر مهر
مظاهر چند بیت مرتسم گردانیدیم که هر یک از دو شاهد فصاحت قرین و نکته
سنجان بلاغت گزین بیت الغزل کتاب دانش و کمال و درة البیضاء
گنجینه معارف و فضائل بوده گوهر کلامی از مخزن انکه طبع سخن آوره

کوش فصحای عرب و عجم پوشیده و رای صایب و فکر ثاقب در عرصهٔ
سخن‌دانی و نغزگفتاری حکم لوا نصب نماید از نزهت صبای عنایت سلطانی
و ترشح عطوفت عات جهانبانی بهارستان آمالش پر از گل و نرگس عنبرین نسایم فرحت
انتقال از تقابس حال علاوه فلاکتش شاعرانه است که عقده تا به غایت
نکته‌دانی آبروش و باهر و مصداق این معانی الفاظ طرازش ناطق بود
لهذا در سنه فلان فلان قریه را بوی معافی دادیم مقرر آنکه فلان فلان که
جواب [illegible] آسوده وجود عاقبت محمود جناب قدسی مآب
قدوسی القاب حقایق و معارف اکتساب افتخار الفضلا اعتبار العلما
فلان آخوند زاد توفیقاته محفوظ و محروس [illegible] بعد مکشوف رای حقیقت
[illegible] برای آنجناب [illegible] ایم ذریعهٔ صداقت مشمول که از جانب آنجناب
رسیدی حضرت مستطاب شده بعد فاصله [illegible] حضور خلافت کرد و وقت
نظر و رای ابعین ملحوظ آمد نکات صداقت و آیات ارادت
از مسطورات آن از الفاتحه الی الخاتمه مشهود و عیان و کوا خصوص که از عبارات
آن پیدا و درخشان بود موجب مزید اعتقاد و اعتماد خاطر خطیر آمد و [illegible]
حسنات در ضمیر منیر که مرآت صافی است نقش پذیر گردید دعای موثق و نفس صادق
خود از بی کرامات برکت دعای برپای آنجناب [illegible]
دین مبین حضرت ختمی مآب در اشاعه عدل و انصاف و رفع اعتساف
و اعتساف و ترفیه عباد و تعمیر بلاد و آسایش امم و آرامش عالم همواره

اوقات مصروف ساخته ایم و رضای خالق را در رفاه خلایق میدانیم [illegible]
[illegible] ظاهر و واضح باشد و بر کافه مردم از حد اظهر و اوضح که در رعایت
جانب اهل فضل و طلاب علم بی اختیاریم و رعیت پروری و عدل گستری
مجبول و مفطور ذات اقدس همایون ما شده انشاء الله تعالی در این دولت
روزافزون [illegible] عموم خلق [illegible] که [illegible] آنجناب [illegible] خاطر
آسوده دارد و بوظایف دعا و لطایف ثنا پردازد از برکت دعای
صادقانهٔ آنجناب حضرت رب الارباب توفیق دادگستری [illegible]
از آنچه بوهم گنجد مرحمت خواهد کرد و بالله التوفیق در این وقت که فرستاده آنجناب
از رکاب مستطاب رخصت بازگشت داده بودیم موازی [illegible] مکتوب عالی
رقمه که علامت اختصاص است از جامه‌خانهٔ خاص با آنجناب عنایت فرموده‌ایم
مراسله فرمان که از بالا مهر شده [illegible] عالیجناب [illegible] فلان آخوند را
مشهود ساخته‌ایم مراسم التفات و مزید خاطر [illegible]
آنجناب [illegible] و کافی بوده داشت مقتضی آن است که [illegible]
[illegible] منشور عاطفت [illegible] خاصه این اوقات که [illegible]
[illegible] از مراتب خیرخواهی و دعاگوی علما و مجتهدین
[illegible] مبارک عرض کرده [illegible] اخلاق و امانت و [illegible]
[illegible] معروض داشته بود ظهور این معنی موجب مزید [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] دعاگوئی [illegible] بهم رسانیده‌ایم باعث تذکر آنجناب

مرتبه ترقیم این مسئول توقیع رفیع آمد چنانچه آنجناب حضرت اقدس را
منظور نظر است ما نیز متمنی میباشیم که ذات فرخنده صفات را در مظان
استجابت دعوات و افاضات دعای خیر الممدوده حوایج و مقاصد خود را
در طی ذرایع صادقانه مندرج و معروض ساحت فیض العطاف دارند
فرمان اسم فرمان که از گوشه مهر محو همواره وجود عافیت نمود عالیجناب
مهرت نصاب شرایع و مدارج آداب حقایق و دقایق اکتساب
نخبة الفضلاء العظام عمدة العلماء الاعلام فخر الحاج الکرام حاجی ملا محمد مجتهد را
از حوادث زمان محفوظ و مصون قادر منان محفوظ دارد بعد برای اصحاب
برایش مشهود و مکشوف میداریم که عالیجناب فضایل و کمالات اکتساب
مجمع العلماء العظام فلانکس مدبار معدلیمه ارسید ذریعه آداب و دولعه
آنجناب را رسانید چون ما معان نظر درای العس ملاحظه فرمودیم تقریرات
عالیجناب را لیه و تحریرات و فقراتی که خود آنجناب نگاشته بود دلیلی
قاطع و برهانی ساطع آمد که آنجناب چنانچه استدامت و پایداری
دین مبین را … استقامت و برقدمی دولت متین را نیز طالب
و راغب است و همواره خامه و داعی است که ارکان دین و دولت
ممهد و مبانی ملک و دولت مشید گردد مراسم نیک رائی و نیک اندیشی
و مراتب حسن عقیدت و صفای نیت و خصایل حمیده و اطوار پسندیده
آنجناب که مکنون ضمیر رای مسئول حضرت اقدس شهریاری و مصح … گردید

و کمال جهة … و تحقیق است که آنجناب بعلم ظاهر و فضیلت باهر و فطنت بدیع
و طینت رفیع مشهور انام و محمود ایام … و از خلص دعاگویان دولت ابد مدام
میباشد بنابر ملاحظه اعتقاد زیاد دعاگوئی و خیرخواهی آنجناب داشته
و داریم بالجمله قدری گلاب و حوزقند و غیره که فرستاده بود موقع استحسان
و قبول یافت … چنانچه آنجناب همواره منظور نظر مرحمت اثر همایون میباشد
آنجناب نیز در مظان استجابت دعوات و افاضات وجوه ما را
از دعای خیر فراموش نکند و مطالب خود را … تحریراً فی شهر فلان
الفضایل … فرمان که از گوشه مهر محو همواره وجود فلان و فلان بغیة الادباء
بعد برای … برایش مشهود میداریم که وفور تعطف و تلطف شاهانه
درباره آنجناب زیاده بر آن است که شمه از آن در این مختصر کتاب
غایت خطاب گنجایش یابد و مراتب اعتماد خاطر اقدس شهریاری …
حق و درجات فضل و کمال علم و فرط دیانت آنجناب بدان …
که زیاده از آن تو رابطه خامه و رابطه نامه سمت تقریر و تسطیر پذیرد حال بعون خاطر
همایون درباره آنجناب باعلی درجه کمال رسیده و قاطبه علما و فضلا و دعا …
دولت قاهره در این عهد همایون از الطاف روز افزون شاهانه بهره …
آمده لهذا در این وقت سواری فلان چند رسم یادآور بصحابت عالیجاه
فلانکس انفاذ محضر اقادت نمودیم چنانچه همواره آنجناب ما را
منظور نظر و مکنون خاطر است ما نیز متمنی میباشیم که در مقام استجابت دعوات …

از القاب فقیر

ایضاً مراسله فرمان بجهة خلعت نوروزی همواره وجود عاقبت محمود جناب
مهرت نصاب آیة الله نصرة المحقق علامة العصر فهامة الدهر حاوی
الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول ذو المعالی والمآثر صاحب المناقب
والمفاخر فخر المجتهدین زبدة المحققین فلان سلمه الله تعالی از مکاره وحوادث
کردون محفوظ ومتمتعات قادر بچون محظوظ بوده بعد رای افادت واضحت
پیرایش شهود ومکشوف میداریم که در عید سعید سلطانی وجشن فیروز خاقانی
هر یک از علمای اعلام وفضلای عظام وسادات ذوی العز والاحترام
در ساعت تحویل بزم ارم نظیر پادشاهی حاضر آمده فاخر خلعت وشال
بتفقدات شایان وعنایات نمایان مخصوص گشتند ومشمول الطاف
خدیوانه شدند آنجناب اگرچه ظاهراً از نظر انور دور بود لکن باطناً از خاطر
خطیر ضمائر مهجور ومستور نخواهد بود ظهور محبت قلبی وفور میل باطنی مقتضی شد
که باین مختصر کتاب مستطاب آنجناب را یاد نمائیم ولمقام استفسار احوال کرامت
در این ضمن موازی مکتوب عبای ترمه بصحابت فلان بجهة آنجناب انفاذ
فرمودیم تا در انظار اولی الابصار جلوه گر نموده ارکه که آنجناب آنرا دو دقیقه
از خاطر همایون ما فراموش نشده ضمناً متمنی استیم که چنانچه آنجناب همواره ما را
منظور نظر میکشند وجود مسعود ما را نیز در مظان استجابت دعوات واوقات
دعای خیر یاد نمایند ودر توفیر قواعد ملت حنیفه وتوفیر فواید شرع شریف
ببقای مهرت حق وبقای کل صدق کالوالده بنده ول... ایام خدا داد مستدام باد
الیوم و الی

از میرزا ابراهیم — از القاب فقیر

مراسله فرمان بجهة خلعت نوروزی همواره وجود عاقبت محمود جناب
فضایل وکمالات اکتساب محامد ومحاسن آداب معارف وعوارف
انتساب عمدة العلماء العظام زبدة الفضلاء الکرام فلان زیور افزای
مجلس افادت باد بعد شهود رای صواب نمایش میداریم که در این عید سعید
سلطانی وجشن فیروز خاقانی که علمای اعلام وفضلای ذوی العز والاحترام
در محفل سعادت دلائل همایون الملوکانه حضور داشتند از شمول عواطف رای
اقدس بهره یاب شدند جای آنجناب در پیشگاه نظر اقدس خالی بنظر آمد
نظر بوفور عطوفتهای کامله والتفاتهای شامله واعتماد ووثوق وتوجهی
که در حق آنجناب داریم ووجودش را ببساط مغتنم میشماریم خواستیم که تلافی
لطف خاص درباره آنجناب فرمائیم تا در حقیقت ونفس الامر از جمله در زمانه کامل
محفل جشن همایون باشند لهذا این مسمون خطاب مستطاب صادر ومکتوب
عبای ترمه مخصوص از جامه خانه خاصه رای آنجناب انفاذ وارسال داشتیم
چنانکه آنجناب از نظر همایون ما محو نشده ما نیز از آنجناب میخواهیم که در اوقات
متبرکه ومظان استجابت دعوات واوقات دعای کل جاوید ات
وبقای ذات اقدس را بشیما دخود کرده فراموش ننماید مراسله فرمان بجهة
خلعت نوروزی همواره وجود عاقبت محمود جناب مهرت نصاب
حقایق ودقایق آداب حاوی الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول فلان
سلمه الله تعالی از مکاره دوران محفوظ ومتمتعات قادر سبحان محظوظ باد بعد شهود

و معلوم رای صائب پیرای آنجناب میداریم که آنجناب از خلص دعاگویان
دولت جاوید بنیان و افزونی شوکت و جلالت این سلطنت
پاینده را طالب و خواهان میباشد و باین لحاظ مراتب رأفت و عطوفت
و مدارج اعتماد و اعتقاد رای اقدس همایون درباره آنجناب در سر حد کمال است
بخصوصه در ساعت تحویل سعادت دلیل که سادات عالی درجات
عظام و علمای اعلام ذوی العزة والاحترام استفاضه فیض حضور بزم بهشت آیین
و محفل سعادت قرین خلافت [illegible] نموده در محضر همایون حاضر
بودند آنجناب منظر اقدس آمد و از خاطر خطیر مرحمت تخمیر خطور کرد باین واسطه
و وسیله لازم آمد که عطوف باطنی را در حق آنجناب ظاهر و لایح ساخته و از ذخایر
مکرمت کبری و مرحمت عظمی محروم ننمائیم بنا علیه فلان خیرالله علامت خصال [illegible]
از خامه خانه خاص بصحابت فلانکس با آنجناب عنایت فرمودیم چنانکه همیشه
خاطر همایون نسبت با آنجناب پیوسته در نوازش و استمالت است
باید آنجناب نیز در مظان خاص دعای وجود مسعود ما که از لوازم دانسته
مستدعیات خود را اظهار دارد ایام افادت مستدام باد الفضا
همواره وجود [illegible] محمود عالیجناب فضایل و کمالات اکتساب
محامد و محاسن آداب عوارف و معارف انتساب عمدة العلماء العظام
زبدة الفضلاء الکرام فلانکس زینت افزای محفل افادت باد بعد مشهود رای صواب نمای
میداریم در این ایام عید سعید سلطانی و جشن فیروز خاقانی که علمای اعلام و فضلای

ذوی العزة والاحترام

ذوی العزة والاحترام در محفل سعادت دلائل همایون اعلی حضور داشتند
از شمول عواطف رای اقدس بهره یاب شدند نظر باینکه آنجناب
هم الطاف از آثار این سعادت عظمی در اوقات این عطیه کبری مهجور بوده اند
که باطناً نیز از الطاف و اعطاف همایون و از مکارم و اشفاق ملوکانه
محروم و مستور نمانند لهذا فلان خیرالله علامت ظهور و بروز عطوفت شاهانه است
از ضمنه و تحفه خاص رسم اختصاص آنجناب بصحابت فلانکس انفاذ داشتیم
چنانچه آنجناب پیوسته از نظر عنایت اثر رتبت بنیاد شاهانه [illegible]
حضرت اقدس همایون ما را نیز آنجناب در مظان استجابت دعوات
وافیات از ذکر جمیل و دعای خیر فراموش نکند و مستدعیات خود را بنگارد
فرزند ارجمند فلک نصرت نوروزی   فلان [illegible] که چون مراسم صداقت شعاری
و جان نثاری و صداقت و لیاقت [illegible] که در ماموریت خراسان
بعمل آورده بود و مراتب حسن سلوک و رعیت داری و حسابدانی دولت
و کفالت و کفایتی که در حکومت و ایالت آذربایجان بظهور آورده و [illegible]
کلاً و طراً منظور نظر مرحمت اثر همایون ما شده [illegible]
و اخلاص کیش ارادت [illegible] دولت ابد مدت قاهره شده ایم و خواهیم
که همواره بشمول الطاف و اعطاف خسروانه بین الاماثل والاقران سرافراز آید
و بظهور مکارم و مراحم ملوکانه در میان عموم [illegible] نوعی اختصاص و امتیاز یابد در این
عید سعید سلطانی [illegible]

حضور اسپیون بعد هر یک علی قدر مراتبهم مورد عنایت تازه و مشمول عواطف

بی اندازه گردیده بجهة دوری و عدم حضور انقدر باندازه نخواستیم که از این مرحمت عظمی

و عطیه کبری محروم و مهجور باشد بنا بر علیه فلان جز لوا ارجمند و قهرمان رکیب را که بصحابت

فلان کس ارسال و انفاذ داشتیم که خلعت مهر طلعت لوا زنور زیور را پوشش افتخار جو

نموده در کمال امید واری شهر خدمتگذاری باشد الخاقان خلعت نوروزی

الکه جاپچه رفیع جاه مجدت و نجدت همراه فخامت و مناعت گستناه

خدمتگذار ارباب اشتباه قدیمی جاکر دولت ابد بنیان سعزت الخاقان فلان کس میلهد

در این وقت حسن خدمات و لطف اهتمامات آنجا به که در تنظیم امور مملکت

آذربایجان و انجام و اتمام مهامات دیوان مصروف و مبذول داشته و مید است

مرة بعد اخری در پیشگاه حضور مهر ظهور بطورهای خوب بوضوح و شهود پیوسته و یکی

خدمات و زحمات آنجاه در رای بیضا ضیا خسروی مسلم و سپاس آن امیر

موجب ازدیاد التفات و اعتماد و اعتقاد ما افتاد و در رسوم درست کرداری

آنجاه و نظر ابر بسیار تعهدی و حس کفایت و کاملیتی محقق شد که انجاه از خود بدیانت

و اخلاص کیش ان صداقت شان دولت جاوید بنیان است و در ازای عنایه

سلطانه جا کلان درگاه فلک بارگاه و قربان رکاب نصرت انتساب و ملازمان

حضور مبارک بعد هر یک فراخور احوال خود از الطاف بیکرانه همگی بهره یاب

شدند چون آنجاه از دربار معدلت مدار دور از فیض عظیم حضور جهه مهجور بود نخواستیم از این سعادت

محروم و بی بهره باشد بنا بر علیه مواری فلان [illegible] نصیحت فلان کس

ملک الکتاب ملقب فرمودیم و بمدارج اعتبار و معارج افتخارش افزودیم که در دولت جاوید

دولت و ملازمین قدر آیین و مناشیر قضا تأثیر و احکام عدالت نظام بهایت

انسجام و کمال دقت و اهتمام در حسن ایجاز و تناسب صدور اعجاز نشان

بکار برده و مبرز سحر و اعجاز باشد و تمامت منشیان دیوان و کتاب سعادت نشان

بخدمات دیوانی علی قدر مراتبهم بشغل بکار برده و تصدی ملالادو و فایاف و

و نظایر و سایر خدمات بجا اراده شاه پیوسته گرده و خدمات مرجوع خود را

بدون مداخلت و مشارکت کسی بیش از پیش به منصه ظهور آرد مقرر اینکه عالیجاهان

منشیان عطارد نشان ارادت بنیان و کتاب سعادت اکتساب صداقت

ارکان ممالک محروسه عالیجاه را الیه را لایق باشد بالاستقرار و ملک الکتاب

بالاستقلال و الانفراد دانسته بخلاف رضای و قدم زیاده از حد ودی

اذن و اجازه او قلم بکار نگذارند که از امر و حکم او تجاوز و تخلف جایز نداند

لدی اطلاع و استحضار او فرمان و حکمی از دیوان اسپیون صادر نموده اطاعت

و انقیاد و توقیر و احترام او را از جهة عظمت شمارند المعرکته کلام شرح فرمان

فرمان شکاری دو وزارت که چون مدبر ممالک عالم لاهوت و شیرازه

جبروت الذی له الملک و البقاء و به الجود و العطا اسپیون وجود مسعود با

که مستجمع فنون حکم و مستلزم انواع نعم است ناظر دین و دولت اسلام حامی

ملت بیضا و امام حارث حدود ممالک اسلام حافظ ثغور مسالک ایمان فرمود

و مدار حل و عقد مهام ایام و قبض و بسط امورات خاص و عام بطور رای رضای

9

حوالت نمود تا اساس بابت واجب ممهّد و مبانی عدل و انصاف
مشیّد و رسوم تعدّی و آثار ظلم از عرصه جهان زدوده شود و چهره رایت
بخط خلود و دوام محلّی و چهره عروس مملکت بگلگونه رافت و رحمت محلّی اگر
و خال جور و ستم از روی جهان و جهانیان زایل گردد سایه ظلم و عدوان که در صحن
دوران مبسوط بود از طلوع خورشید وجود ظلّ الهی معدوم و ظلمت اعجاف و اعتساف
از طلیعه فجر دولت روز افزون منتفی شود چنانچه بفضل الله و حوله و بجلاله و طوله از نتایجات
قادر بیچون و لطف اهتمامات بخت همایون در این عهد فیروز نسیم صبای رافت
در نسیم و شکوفه شوکت در تبسّم و سرو انصاف با معدلت در تنعّم و جبال جلالت
و حشمت در تفرّج است هم شرع را طراوت و هم عدل را کمال هم خلق را دولت
و هم ملک را انتظام بشکرانه چنین نعم جلیله و مراحم جمیله و اجرای احکام قادر متعال
و ادای مرضای خالق ذوالجلال بعد از آنکه تاج و افسر سلطنت بر سر نهادیم و بر مسند
خلافت باستقلال تمام تمهّد گرفتیم از برای دفع شرور و حفظ ثغور و نظم امور
و مصالح جمهور بهر مملکت از ممالک ایران حاکمی عادل و کافی و وزیری عاقل و کار
گماشتیم تا از اثر آن ولایات معمور و رعیت مسرور گردد برای امر وزارت خراسان
که از جمله ممالک معظمه ایران زمین است چون ما بعین نظر ملاحظه فرمودیم و برای العین
نمودیم از میان ارکان دولت و اعیان حضرت عالیجاه فلان که بلطائف الحمد و کرم
خدمتکاری دولت عالیه بود و در انجام مهام دولتی مهذب و مجرّب و کارآگه
و بسلوک کرم چشیده و کاردان و در حصافت عقل و رزانت حزم و حسن حسب

و ادب

از تعلیقات [illegible] نجم ثانی

و رد جواب و آداب خدمت و مهارت در امور رعیت و ولایت که
امانت و اقبال است متحقق دانستیم و طرز [illegible] و متعلقات شغل وزارت
آنجا را انفاذ و [illegible] فی دیار بها کما هو حقه [illegible] که مجلس کفالت
و کفایت در رعایت رعیت و امر ولایت چنین کند و چنان که
فرمان ملک الجبّاری که چون خداوند جهان و دارنده کیهان و جهان حسب قدرت
و [illegible] نظر با قتضای حکمت بالغه و مصلحت کامله همایون وجود مسعود ما را که سزای
آسایش عباد و آرامش بلاد است زینت بخشای تخت سلطنت و تاجداری و شکوه
افزای تاج خلافت و شهریاری فرمود ما نیز بشکرانه این فیض جزیل و عطای جمیل
بر لوح ضمیر خیر خداوندانه مرتسم و بر ذمّت همّت علیه نهمت ملوکانه ملتزم داشته ایم
که هر یک از اصناف امم و اقسام بنی آدم را که قابل فیض و لایق سعادت باشند
بشمول مرحمت خاص و عنایت بی قیاس نوعی از دیگران مزید اختصاص دهیم
و رتبه امتیاز تا بدین سبب [illegible] و [illegible] کرده و هر قابل و مستعد علاوه
بر اینکه از جانب حضرت مستفیض و مستعد شود از طرف سایه خدا نیز بهره و روزی
خواهد شد [illegible] الصدق احوال عالیجاه فلان است که مراتب
صداقت و دیانت و مراسم استعداد و لیاقت او در پیشگاه حضور فیض
گنجور بمنصه ظهور رسیده و در عمده امورات و معظم خدمات حسن اتمام و لطف
انتظام او معلوم و مشهود گشته قابل هر نوع مرحمت و لایق هر قسم مکرمت
آمده لهذا محض ظهور عنایت شاهانه و عاطفت خسروانه درباره او از ابتدای سنه

تماقوی نیای اورا چنانکه بنفاذ فرمان شاه سرور منصب جلیل ملک التجار
ممالک محروسه شرف اختصاص داشت کماکان بعلاوه لقب عالیجاهی مفتخر و سرفراز
وارجمند فرمودیم که چون از هر جهت انچه مقتضای حسن کاردانی و دیانت و مردم فرمانداری
و کفایت اوست در نظم امر تجارت و ضبط قاعده داد و ستد محاسن
خوش فطرتی خود را ظاهر سازد خاصه امری که میان تجار محل گفتگو و نزاع و قطع
و فصل آن موقوف باجلاس و استجماع باشد باصلاح ذات البین و فصل صورت
مرضی الطرفین حسم ماده نفاق و رفع غایله شقاق کند و عرض اتفاق و اتحاد
باولیای دولت قاهره برساند و در هر حال مهام ایشان را بنحو شایسته انجام
دهد و صدق امانت و دیانت خود را جلوه ظهور رسانیده مورد فیوضات
نامتناهی شود مقرر آنکه تجار ممالک محروسه عموماً و طلاب داد و ستد دار الخلافه طهران
و دار السلطنه تبریز خصوصاً جناب معزی الیه را ملک التجار بشناسند و منفرد دانسته در
و صوابدید اورا در امر تجارت و معاملات مناط اعتبار و اعتماد دانند و صلاح
و استصواب اورا در محل گفتگو شرط صحت شمارند المقرر که کلم شرح احکام
فرمان مهرداری که چون خداوند [illegible] تعالی عز و
الفهم و الکیاسه کمال ذاته و حسن عریکته الحظول جلال الصفات توقیع وقیع
و منشور رفیع سلطنت را بمهر مهر لمعان طراز و مزین ساخته و لباس خلافت را
لیاقت زیبا و قد رعنا راست کرده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء امروز بحمد الله
اورنگ خلافت بشرف وجود مسعود ما زیب و زینت گرفته و سریر سروری
بجمال ما ارایش

بجمال ما آرایش یافته است ما نیز در ازای این کرامت جلیله و شکرانه این [illegible]
جمیله بر ذمت همت بلند و فطرت ارجمند لازم و متحتم فرمودیم اهر کسی از خدمتگزاران
آستان سپهر بنیان و کارگزاران درگاه فلک فرسای که در خدمت
با امکان سابق آمده و در حسن صداقت قصب السبق [illegible] از اقران خود ربوده
و شاهراه ارادت و عبودیت [illegible] پیموده
خلافت جاوید مدت [illegible] بجمیع صفات حمیده موصوف و باخلاق
پسندیده [illegible] معروف باشد اور المصول والذین آمنوا و عملوا الصالحات
فلهم اجرهم بغیر حساب مورد مراحم شاهانه و مکارم کامله فرمائیم و چهره امید شان را
بغازه فبشره بمغفرة و اجر کریم گلگون نمائیم تبشیر المؤمنین و مصداق المتقین اشاره حال
ذکا فی احوال عالیجاه فلان کس است که در مراسم امانت بی بدیل و در مراتب
دیانت بی عدیل است و جوانی در عنفوان عمر در خدمتگزاری ولیعهد سرور ابد
جلال [illegible] آنچه لازمه اخلاص و گوائی بنمود تا مراتب قربش افزود و محرم اسرار گشت
را الحال رو آمده و مراتب بلند و مناصب ارجمند رسیده و از بدایت
طلوع کوکب درخشنده خلافت [illegible] تغمده الله تعالی رحمة الواسعه
واسکنه فی ریاض الجنة تا زمان ارتفاع رایت علم [illegible]
همه مرور الدهور و الایام دقیقه از خدمت [illegible]
[illegible] در رسم جان نثاری تا دانست و در طرز ارادت
گرداری تا توانست قصوری نگذاشت تا منصب [illegible]

سرافراز آنکه چندی گذشت که خدمات بسیار و زحمات بیشمار از او بظهور رسیده
به پیشخدمتان آستان ملایک پاسبان مأمور گشت و ریش سفیدی کل عمله خلوت
گردید و بعد از چندی از مجلس کفایت و درایت محبوبات بیش از پیش
این وجهت دارگشت و بجواهر و زواهر سلطنت تحویلدار شد لیس
للانسان الا ما سعی بار علیهذه المراتب مطمح نظر کیمیا اثر خاقانی و مطرح
شعاع آفتاب عنایت سلطانی گردیده در هذه السنه مبارکه [illegible] بهجت
تحویل که نخستین سال فرخنده فال جلوس میمنت مانوس است اولا [illegible]
بمنصب جلیل مهرداری سربلند نمودیم و همچنین بمنصب باشیگری و رخت داری
و تحویلداری جواهرات و ریش سفیدی کل عمله خلوت و نقشه دار باشیگری
که شغل قدیم او بود با زباد بعوض و مرجوع فرمودیم چنانکه شاید و باید و از حسن ذات
و کاردانی او سزد و آید در لوازم مناصب مزبوره سعی موفور و جد نامحصور بعمل
آورد مقرر آنکه نقشه دار الامان و پیشخدمتان و عموم عمله خلوت عالیجاه مشارالیه را
باشی و ریش سفید با استقلال دانسته از اوامر و نواهی او تخلف نورزند
و سلک رعیت و متابعت او را لازم دانند [illegible] الخ

فرمان لقب که چون مرقوم همت خسروانه فرموده ایم که هر یک از چاکران
حضرت در راه خدمت زحمت کشیده و مشقت برده سرافراز [illegible] خطاب
و لقب و ممتاز بمکرمت خاص و انعام [illegible] و ملقب بفضل الله [illegible]
درجه رعایت [illegible] درحق چاکران آستان سپهر بنیان عموما و [illegible]

الخ

امر نظام خصوصا منظور نظر است چراکه اینها اظهار ارادت نماینده [illegible]
طلبند و اینها در راه دولت از زر و سر گذرند و عالیجاه فلان و فلان [illegible]
و حضرات تحمل زحمات و [illegible] رجوع خدمات بود در خور هر خدمت [illegible]
نعمت و مرحمت دیده سعادت یاوری نمود بمرتبه یاوری رسید در معارک
حرب و قتال و مهالک ضرب و جدال جلادت کافی و رشادت
وافی ظاهر ساخت [illegible] در سرحد فلانجا که مامور [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible] بمنصب جلیل سرتیپی سربلند گشت و صاحب نشانهای
رضیه و حمایلات عدیده گشته [illegible] در حفظ
و حراست ثغور جهد تمام نمود مستحق تجدید مکرمت و مستوجب [illegible]
در هذه السنه [illegible] عالیجاه فلان [illegible]
و [illegible] این عنایت [illegible] اعتبارش افزودیم مقرر آنکه امرای [illegible]
احتشام و خوانین عظام و صاحب منصبان نظام و سرکردگان سپاه و سرخیل
و سرهنگان [illegible] مخاطب و ملقب
بلقب مزبور دانسته [illegible] احترام و اکرام او را مرعی دارند

فرمان منصب نظامی که چون ~~[illegible]~~
[illegible] مرحمت کبری و مکرمت عظمی نظام مهام
لشکر و انتظام امور کشور را بعهده کفالت و کفایت ما مفوض و محول فرموده
و عنان [illegible] قدر [illegible] مدت [illegible]

تا قوانین دین و دولت نظام و قواعد شریعت و احکام مرام و ارکان ملک
و ملت قوام گیرد و خورشید مرحمت و رافت ساحت احوال
خاص و عام پرتو افکن گشته امروز بحمد الله آیات نصفت و معدلت در صفحه
جهان چون مهر فروزنده و چون روز هویداست و از آنجمله نعم کامله مردم همه
قضا شیم ملوکانه فرمودیم که هر یک از خدمتگذاران درگاه فلک بارگاه و در راه
جان نثاری بذل جان و مال کند و از سر و زر گذرد و جهت خدمت دولت را
رجوع جهت و نعمت داند [illegible] و ارادت از جرگ امثال
و اقران خود نوعی استیاز و رجحان یابد او را از رتبه منصب ارجمند
سرافراز فرمائیم و البته عنایت و مرحمت درباره او ارزانی داشته از رتبه
انتقال شاهی حال عالیجاه فلان کس است که از بدو حال در مشق و تعلیم
نظامی ساعی جمیله بظهور آورده و در رسوم معارک و جدال و طرز دلیری
و قتال مهارت تمام بهم رسانیده است [illegible]
از مرتبه تا بمرتبه پایه سلطانی رسید و در مورد خدمتش منظور نظر سلطانی گردید و در فلان
سفر خدمات نمایان از او بظهور آمد [illegible]
یاوری بخت و سرافرازی و در یورش هرات جنگ و جدالی که فیمابین عسکر
فوج فلان و افاغنه اتفاق افتاد [illegible] جلادت رستمی از او مشاهده گشته
مرجع سرافرازی فایض شد بخصوصه در ایام فترت و حدوث
واقعه شاهنشاه سرور که در فارس با خلوص عقیدت خدمات تحسینه و معقوله از او ناشی
و صادر گشت بنابر علیهذا المراتب در فلان تاریخ او را از فلان منصب سرافراز
الله فرموده

سرافراز فرمودیم فرمان منصب لشکری که چون قوام و نظام دولت
ابد آیت بحسن خدمت لشکر و سپاه منوط و جمعیت و حسن
لشکر و سپاه بعنایت و مرحمت پادشاه مربوط است عنایت
و مرحمت پادشاه در حقیقت ملک و سپاه و پشت و پناه است و لشکر
و سپاه وقایه دشمن دولت نصرت اشتمال لشکریان شوکت جاوید
و خدمتگذاران حضرت سلطنت بجزئی توجه و التفات ملوکانه
حسن خدمت بظهور رسانند و از سیم و زر و جان و سر گذرند امید داری
آنان موجب استدامت و رفاهی حصص ملک آیت آیه است ابدا
و ترقی ملک استقامت و پایداری دولت آید و در پس پاس لحاظ
روز بساعت بلند و فطرت ارجمند لله فرمودیم که خدمتگذاران
قدیم و جان نثاران صمیم دولت قویم لا زال نشر جمیل سرافکنده و بذل کرمی
ممتاز فرمائیم و البته امید قبول رخچهره انتباه شان ثم و منصب
مفتخر و مباهات اراز و ما لار مقرر سازیم تا از عموم خادمان دولت آید فی الحال
همین ظاهر و عیان گردد که هر قدر پیشتر خدمت خدمتگذاران در گلستان
دولت بهره ولال آید کل عنایت و عطوفت بالشکفته و خندان
افتد صداقت شعاری های سکری و موجب ازدیاد رافت بهر باره است
و ارتفاع مرتبت و ارتقاء زینت و آبسته بحسن صداقت خدمت
و درست کرداری ما حصل انتقال جهت و ما صدق این آیات کریمت
عالیجاه فلان کس است که از ابتدای حال و اوائل عمر سفرا و حضرا
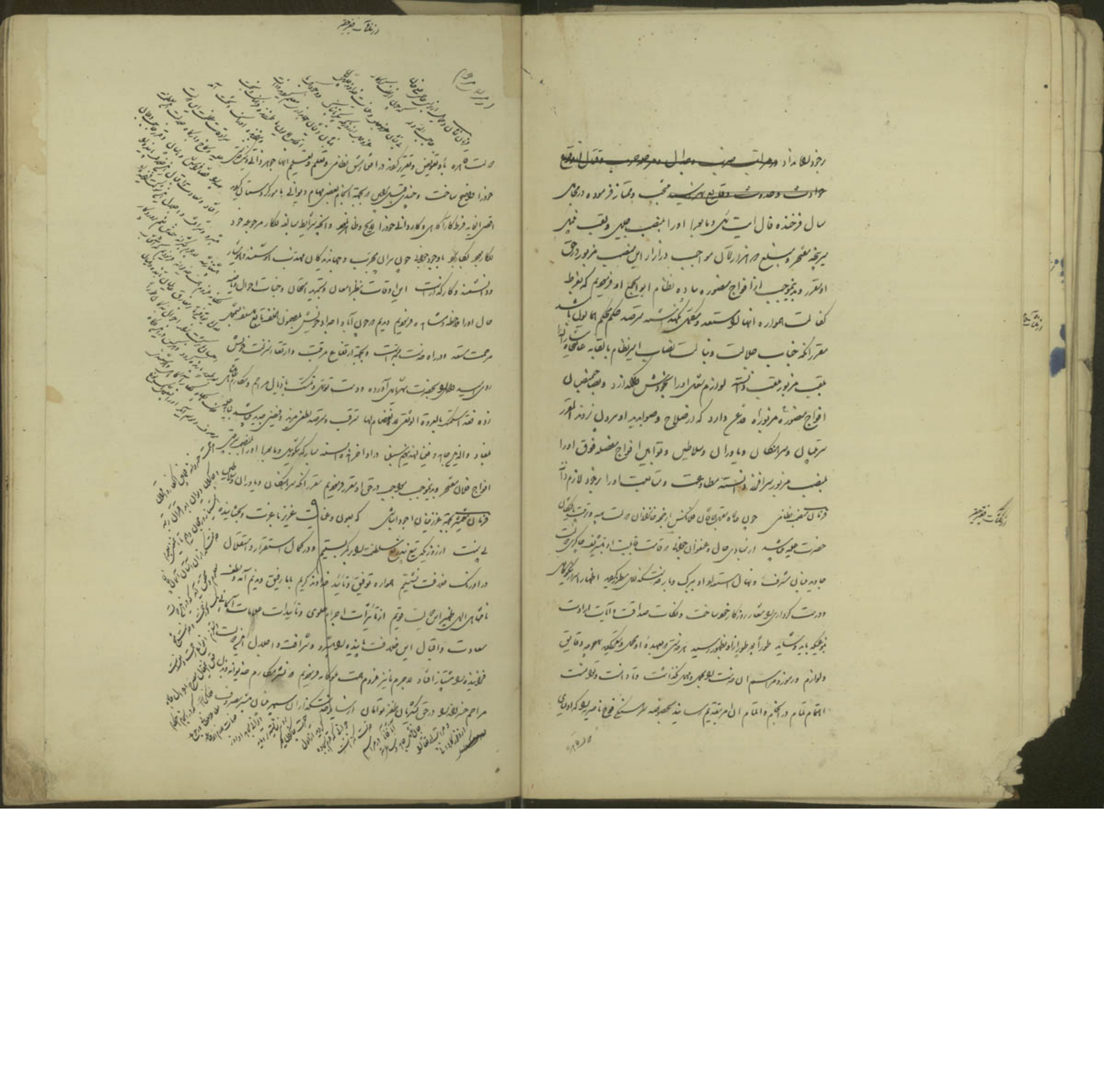
حضوراً و غیاباً در خدمتگذاری و لعهد سرور و شاه مغفور [illegible] و بحقوق
در لوازم جان نثاری غفلت نموده و بهر خدمت که مأمور شده در انجام
شرایط سعی و مبالغه را بتقدیم رسانیده و چهره حالش از خال خیانت و خبث
معرا و وجه احوالش از تیرگی خطا و علل بری آمده در مهالک خطیر و معارک
[illegible] سپاه با سیر [illegible] ردیف استیلا و راکبان [illegible] علا بآفت و از دو جوع [illegible]
بدو حدوث وقایع نهراسید تا جمعیه در فلان تاریخ او را اقبال [illegible]
سرافکنده و فرمان [illegible] پنجه الحق چون شنید ارکان دولت را [illegible]
[illegible] ثغور و حدود امصار و بلاد جلت اسمائه و عمت آلائه از راه مرحمت
عام و مرتبت تمام رایات کشور خدائی و فرمان روائی ممالک را که از حسب
ارث و استحقاق شایسته و جهه سعی همایون بانجیب و ذخیره
نظام لشکر و قوام کشور را [illegible] علو کمف کفایت و قبضه درایت
تقدیر و تقریر فرموده تاج و تخت سلطنت و کاه و دیهیم خلافت [illegible]
و فرق همایون زیب و زینت بخشید نظام لشکر و قوام کشور را رای [illegible]
[illegible] و آرایش داد رای صایب و تیغ و حزم ثاقب در بیع
[illegible] که حدود ممالک و ثغور [illegible] و ارجا و ولایات و ارباع
و اصقاع صفحات از طرق اشرار محروس و تسلط مفسدین و اوباش محفوظ
رعایا و برایا همیشه در مهد امن و امان آسوده و فارغ البال و در بساط فراغ
خوشحال و مرفه الحال باشند ما نیز که صرف اوقات دولت در امر کشور
[illegible] و وجهه همت بلند نهمت به تسویه رخنه ان و تشیید بنای [illegible]

برای رزم شاهانه و فرمایش ملوکانه قیود و قاعده تازه که بنداول ال از جمهور
سپاه و رعیت مضبوط و محکم و ابهام کار خدم و حشم منسق و منظم آید معابر
و مسالک مصون و شوارع ممالک محروس و مأمول ممالک [illegible] که از طبقه
از طبقات لشکر نصرت اثر و هر فرقه از فرق سپاه ظفر رو [illegible]
و کاردانی و درست کردار و جانکار و مجرب و مهذب نیکوکار که در [illegible]
و قواعد دانش کمال مهارت کافی و درایت وافی داشته در [illegible]
جان لشکر و معارک پر خطر ثابت قدم و در زدن سرد و گرم چشیده [illegible]
که ملطف اهتمام و حسن انتظام خود امر لشکر جمعی خود را بنوعی مضبوط و منظم دارد [illegible]
[illegible] و آماده بنماید که بمجرد حکم و اشاره [illegible]
تابع و [illegible] تعلق الکلمه و متحد الهمه [illegible] روند و در انجام آن
[illegible] از جا [illegible] و بدان کلاه جاوید [illegible] که [illegible]
این عنایت خاص و لایق [illegible] و [illegible] فلان [illegible]
که در فنون سپاهداری و رسوم [illegible] چنانچه باید و شاید قاعدا [illegible]
[illegible] و اوقات [illegible] در حضرت شاه [illegible]
[illegible] و جان نثاری مصروف [illegible] التماسات [illegible] و مجاهدات [illegible]
[illegible] در نظر انور همایون [illegible] این امر خطیر و رزک [illegible]
عظیم [illegible] شاید [illegible] و [illegible] افاده [illegible]
[illegible] فرخنده فال [illegible]

سرپنجه سرافراز و دلیر و نجیب از افواج منصوره پیاده نظام ابوالجمع او فرمودیم که ایشان را
همواره مستعد و مکمل نگاه داشته سرحد حکم محکم اعلی اول باشند و مبلغ [illegible] هزار تومان
نقد رسم مواجب در ازاء این منصب جلیل در حق او مرحمت فرمودیم که از ابتدای
از کارگذاران دیوان اعلی اسمیون لیاقت نموده صرف معیشت خود سازد
مقرر آنکه جناب جلالت و نبالت نصاب ظهیر سریر سلطنت مشیر مدبر مملکت
نظام مهام الامم قوام السیف و القلم موتمن الدوله ابد قوام اتابک اعظم
امیر کبیر نظام و غیر نظام عالیجاه مشار الیه را لایق منصب مزبور مقرر دانسته لوازم مشاغل
مزبور را باو واگذارد و عساکر ابوالجمعی او را قدغن دارد که از صلاح و صواب دید او
بیرون نروند المقرر سرتیپان و سرکردگان و یاوران و سلاطین و نواب افواج
منصوره مطوره عالیجاه مشار الیه را لایق منصب مرقوم مقرر دانسته متابعت
و ربط و عت او را از جهة لله شمارند مهران دفترخانه [illegible] که شرح فرمان مبارک را
ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند فرمان سرتیپی پنجاه که چون وجود مسعود همایون ما
باقتضای حکمت بالغه ربانیه طرازنده بخت و جاه و رازنده تخت و کلاه آمد
تاج و افسر سلطنت که بالارث و الاستحقاق از اجداد طاهره و آبای طیبه نیکان
پاک مرتبه [illegible] با متعلق شده بفرق فرقدسای همایون ما مجلی و بارگاه و دارگاه
خلافت بذات اقدس ما محل گردید خداوند تعالی بقدرت کامله خود سرحلقه
زنجیر عدل و داد دولت ابد مدت ما داد و ظهور آیات رحمت و رافت را
در نهاد ما نهاد تا قوانین ملک و ملت و قواعد دین و دولت در ایام عهد دوام

باحکام

ابد فرجام قوام و دوام گیرد در این صورت لازم آمد که در تهذیب احوال دیار
و ترتیب اعمال ملک و تنظیم امر لشکر و تسهیل معضلات مهام رعیت و لشکر
مشکلات امور مملکت مجاهدات مشکوره و مساعفات غیر محصوره بعمل آوریم
لهذا برای [illegible] ورزیدیم و فکر صایب و رأی رزین برای انتظام و انضباط امر
لشکر و کشور قدری تازه و قاعده تحفه جدیده گذاشتیم که هر طبقه از طبقات لشکر نصرت اثر را
سپرده و ابوالجمع یک نفر نوکر امین و کارگذار و چاکر کاری و کافی و [illegible] گردآور
فرمائیم که در فتح قلاع و حفظ بقاع و صیانت ثغور و حراست حدود و بقاع
امر و مطیع حکم او باشند و بهر خدمت و بهر ولایت و ناحیت که مامور شوند
متحد الهمه متفق الکلمه در ربط و عت و متابعت او ماموریت خود را
بانجام رسانند تا [illegible] شرارت و شرات اشرار مکوب و [illegible]
معنوب ممالک محروسه سالک مسالک کشور معمور [illegible] منصور گردد از میان
مقربان آستان آسمان بنیان کسی که قابلیت و لیاقت این امر خطیر باشد
عالیجاه فلان کس [illegible] که از بدایت حال و اوایل عمر سفراً و حضراً حضوراً
و غیاباً در خدمتگذاری ولیعهد [illegible] و نایب السلطنه مغفور [illegible] دقیقه در لوازم
جانفشانی غفلت ننموده و بهر خدمت که مامور شده در انجام آن شرایط سعی
و مبالغه را بتقدیم رسانیده ~~چه مدتی از قبل خدمت و ضبط سرحد~~
~~[illegible]~~ در مهالک خطیره و معارک جان [illegible]
[illegible] و [illegible] در انجام [illegible] و [illegible]



و سه دل فرائیم چرا که انبای [illegible] خادمان سلطنت و آنان پاسبان ملک و ملت

اظهار ارادت اینها رای اقتضا نمیم ورزیدن و انها در راه خدمت [illegible] کننده

جان و سر نثار [illegible] ذلک این اوقات حسن خدمات و اهتمامات اجداد ایشان با لقابه

درگاه حضور مهر ظهور و صبح وجود تازه یافت و در ایام حکایت مرجوعه خود

بیانات غیر محصوره بتقدیم رسانید و در انجام امر نوکر دیگر [illegible] و حال

کفه بهای کافیه [illegible] خواستیم [illegible] رقت [illegible] ز دو جهان دایم و التفات

[illegible] درحق او درجه عیان آوریم در [illegible] فلان المال عطا کرد [illegible]

[illegible] اعتبار خود ساحت معمور [illegible] در آید تقریر که کافه خدام آستان

آسمان نشان و لشکریان ظفر توامان [illegible] الیه با این التفات خاص [illegible] مخصوص و بار

دانسته [illegible] او توقیر و تجلیل او را لازم دارند [illegible] صورت [illegible]

که چون صورت [illegible] خلقت و ابداع [illegible] قدرت و اختراع [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] صورت [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] الارض [illegible] وجود [illegible]

کمال ذات و [illegible] جلال صفات [illegible] الهی درگاه [illegible]

سایبان [illegible] اسلام و ایمان آنکه مرجع [illegible] جهان [illegible]

[illegible] در [illegible] رفاهیت [illegible]

و اما دیدن گرفت و شکوه [illegible] آغاز کرد ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible]

احسن کما احسن الله الیک [illegible] و فطرت [illegible]

هر کس در این [illegible] گذاری و [illegible]

و موصوف آید [illegible] مرحمت معظم و مراتب [illegible]

[illegible] این اوقات حسن خدمات [illegible] خان [illegible] بالقابه

[illegible] و مروی و [illegible] و مرئی با حسن وجوه و اکمل رسوم در حضور مهر ظهور جلوه گر

آمد و حقایق جان نثاریهای او از [illegible] و [illegible]

زحمات و اهتمامات مرحوم [illegible] خان سردار [illegible] که در [illegible]

[illegible] و [illegible] گذاریهای نمایان از او بظهور رسید و آخر الامر در راه خدمت

[illegible] جان نثار [illegible] و خدمات [illegible] مرحوم نصرالله خان

برادر او کما هو الحق و الحقیقه منظور و ملحوظ افتاد و [illegible] قابلیت [illegible]

[illegible] الیه [illegible] در [illegible] الامر در [illegible]

[illegible] خان [illegible] حاله کرده مراتب حسن [illegible] گذاری [illegible]

~~[illegible]~~

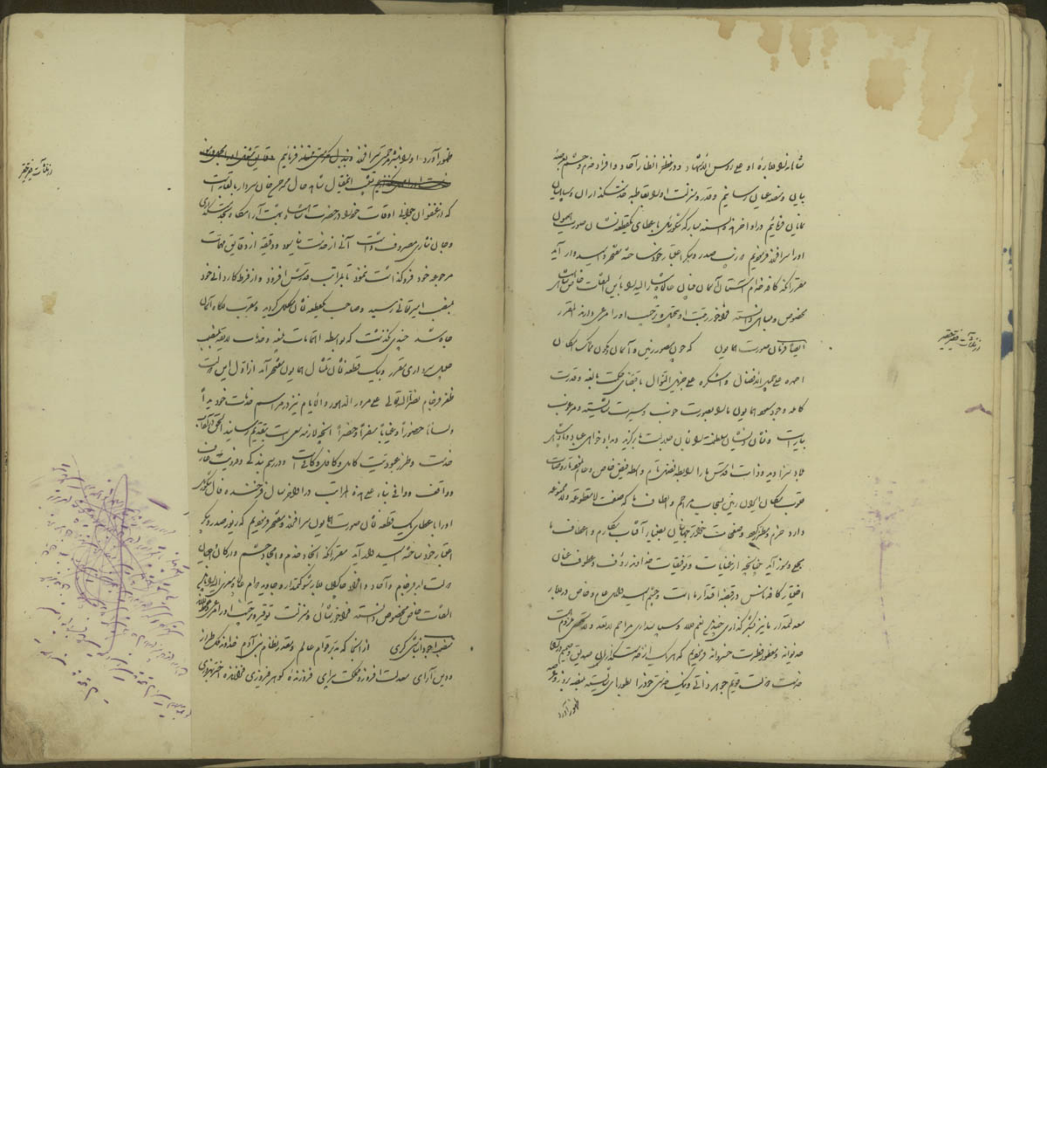
آنکه از [illegible] حضرت فلک رفعت [illegible]

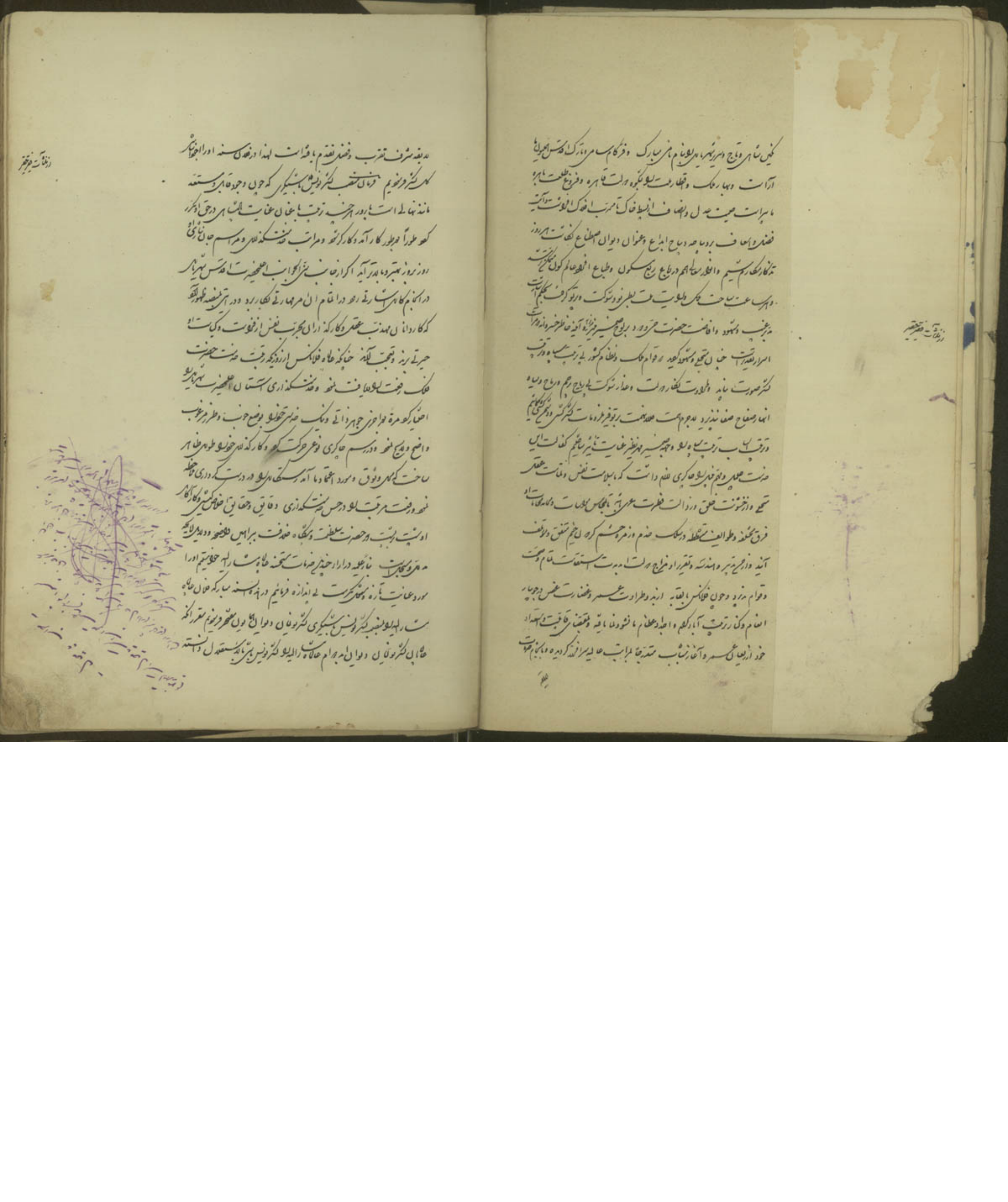
[illegible] خود [illegible] نمود [illegible] حسن [illegible] روز بروز [illegible]

[illegible] گرفت الحق در [illegible] کارگذاری آگاه و [illegible]

~~[illegible]~~

[illegible] خواستیم [illegible] ظهور [illegible]







درصدد ورقبات و تحریرات و توجیهات لشکری الحق را اولیای طاعت اعتبار دارند
و لیاقت استحقاق او کارکنند المقرر بعنوان قاآن دیران نجبه و سرقبان و سالکان
و سران و سرکردگان عساکر منصوره قاهره منصب جلالت رالیه رسوم اکرام و احترام
مرعی و محفوظ دارند کتبه کلام ترجمان قضا نظام سلوک و ضبط نموده در عهده شناسند در
فرمان وزارت نظام الحمد خداوند بی‌نظیر و یگانه ملک بی‌همتا که در بدایت جلوس
قضا و جنود قدر بسیط این مملکت و عنفوان کبری لوا نظام عزم قضا نظام ما عظم
و همت دانست و زمام نظام ابد دولت و سلطنت عظمی لوا در سایه عاطفت ما مهد کرد
گذاشت تا بندگان [illegible] دثار و عاکفان عتبه شوکت قرین در ظل ظلیل رافت
که سایه مرحمت هریک درخور استعداد لوای رفعت را فعله و در مصر
هر [illegible] و جان فشانی اخلاص و ارادت بلو انتها خود سازند از تابش
آفتاب عاطفت همایون گلستان حال بندگان بازار نضرت مشحون است و از بارش
سحاب مرحمت میمون بوستان احوال عاکفان مملو از سبزه‌های گوناگون گردد عالیجاه
فلان وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام که از مدتی سابق در خدمتگذاری
دولت جاوید آیت بصدور خدمات شایسته و تحمل زحمات [illegible] شده و در عهد
پادشاه رضوان جایگاه [illegible] در خدمت دولت ابد مدت جان کوشیده
کما هو حقه [illegible] کارده ارض کفایت و فرط درایت [illegible] و از ظهور
ارادت و وفور خدمتش آنکه تحریر و [illegible] گرفته تا از کثرت خدمت
و فرط عبودیت [illegible] احکام نویسی نظام متعهد آنکه از آن پس [illegible] مقرر کنیم

روز بروز مرتبت و جان فشانی افزوده و مراحل ارادت بلو بپای صداقت پیموده تا بمرتبه
نیابت وزارت نظام رسیده تا بسر فرقد کبری وجوه همایون [illegible]
[illegible] و اورنگ سلطنت از اقبال همایون اعتلای مرتبت گرفت چون عالیجاه مشارالیه
کوکب اقبالش در آسمان عالیقدری اوج بود و گوهر قابلیتش در بحر اعتلا قرین موج موفور
[illegible] وزارت نظام و غیر نظام فائز آمد پس از آنکه موکب فیروزی کوکب
سلطانی مستقر خلافت و مجمع الجزایر عنایت و سعادت رسید عالیجاه مشارالیه در حرکت
[illegible] ظفر شان است با خلق مودب و خلق مهذب و رای صائب
و عزمی ثاقب [illegible] و جهدی کافی در نظام عساکر فیروزی اثر و انتظام [illegible]
[illegible] موفوره [illegible] که در هر لحظه و آن موجب خرسندی خاطر آفتاب
مظاهر [illegible] گردیده خاطر مبارک [illegible] از حسن کفایت و فرط درایت خود [illegible]
[illegible] بالجمله [illegible] عنایت [illegible] که [illegible] خاص از اکفاء و اقران
اختصاص دایم لهذا [illegible] ونوید مقرر آنکه [illegible]
عظام و منشیان و کتاب [illegible] دیوان [illegible] احکام و نوشتجات [illegible]
[illegible] المقرر فرمان [illegible] اعظم اعتمادالدوله که [illegible]
که صدر [illegible] و سرور ملوک و سلاطین [illegible] امور [illegible]
مملکت بتأییدات خداوند اعظم و توفیقات خالق عالم است چنانکه از غایات [illegible]
تخت و کلاه و [illegible] بسیط غبرا [illegible]
و بفرط داوری [illegible] موصوف عدل [illegible] صفحه جهان آفتاب [illegible] نور افزا و ظلمت [illegible]

و اکنون که فضل و جود واهب جهان افروز و عالم آرا سبحانه ما را بنیه و اعظم جهانبانی و سلاطین
و ساير ذات مؤيد و نفس موفق ما را بنصب آسمانی [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] برلوح ضمیر منیر مرتسم فرمود که بجهة نظم امور و مصالح جمهور [illegible]
حافظه ملکیه و شاغل علیه کلیه اجرای احکام خلافت و جهانداری و امضای امور سلطنت و شهریاری
و رابطه و لیاقت و یگانگی و وسیله صدارت و کارگذاری تنظیم کافه و کارگزاری کار
و وظایف در عرایض ممالک محروسه مجاری [illegible] و جاری [illegible] و ضبط و ربط امور لشکر و رتق و فتق
مهام کشور و اهتمام و انضباط ممالک و مساکن و حقایق مهمات بلاد و عباد و دقایق معاملات
خدم و حشم را برای منیر و فکر دوربین او منوط و مربوط فرمائیم و او را منصب و لقب اسنی و ارفع معظم
و مقام ارجمند والاتر مقرر نمائیم و معارج شأن و منزلت او را از مدارج قدر و منزلت عموم
اعیان دولت و ارکان خلافت بپایه اعتلا و پایه ارتقا دهیم تا متکفل این مهم عظیم
در میان خاص و عام لازم التعظیم باشد که بلطف رویت و فرت و حس درایت و لیاقت
او روز بروز بر طایفه و رفاهیت رعیت و دولت و ساحت شوکت ارث
ابد مدت سلطنت نو و بر تازه باید و مهم رایا و بخشنده در عهایا مجهول [illegible] را بکفالت و دولت
[illegible] و امور مهمه و خیرات احوال و ناصیه حال عموم دیگر و امنای دولت علیه نیکو نظر
و استقبال شاهانه شده و ملحوظ فرمودیم از میان امنا جناب جلالتمآب نظام الدوله [illegible]
فوا [illegible] الشوکه البهیه اعتماد الدوله العلیه میرزا آقا خان را لایق منصب داشتیم که حسن و نیت و کفایت
و کفالت و شرافت و سعادت نشسته و زنده در این منصب جلیل و در انجام مهام ملکی و امور
خیالات و اندیشه او رهین صواب و مصیب کار دولت و کیاست آراسته و از دوازده [illegible] و جهت [illegible]

بلند دیده



نیک دیده و تجربه آزموده نقش صحایف صدق و خلوص علیای حضرت [illegible] لهذا در اواخر
ماه [illegible] مبارکه که موافق مطابق سال فلان هجری میلادی ما او را آنجناب را الاکیات الحیات
المراتب او را بوزارت و یگانگی دولت ابد آیت سرافراز و منصب صدر اعظمی ممتاز
فرمودیم و او را در جمیع خدمات و متعلقات امور ملکی و امور جهات داخله و خارجه
او را خطه ظاهر آگاهی و باطن بطانه دادیم و تمهید و تحکیم مملکت و دولت علیه مبانی رای
و رایات عقد او مرکز و مرجع فرمودیم [illegible]
[illegible] مقرر اینکه شاهزادگان عظام و علما و سادات
ذوی العز والاحترام و کافه خدام عالی سپهر احتشام و قاطبه امرای نظام و صاحب منصبان نظام و سرداران
و لشکریان عساکر دولت ابد فرجام جناب معزی الیه را بامر منصب و لقب مخصوص و احکام
او را احکام سلطانی دانند و همواره انقیاد و امتثال او را بر خود لازم شمارند
و آنچه مراسم توقیر و تجلیل است بتقدیم رسانند المقرر فرمان و لیاقت اینکه در پرده دیانات
بلکم توفی الملک [illegible] آراسته در عالم شهود بنام نامی سعود ما لفکا شده و فرمان
فرمان [illegible] بنام [illegible] باید [illegible] و نقره انشای خاطر ما [illegible]
[illegible] و اینکه هر یک از عالیجاهان حضرت کردون رفعت و بندگان دولت ابد را ل
که در تقدیم آداب خدمت نموده صدق ارادت نموده و شاهراه نیکو بندگی را
بقدم صداقت پیموده است بظهور یکدام خاص و صدور مراحم خاص مشمول و تخصیص سازیم
و با ارتفاع منزلت و ارتقاء مرتبت او بپردازیم و بمقتضای مرحمت ممتاز و فرط مرحمت سرافراز
فرمائیم [illegible] حال فخامت مکتسبه و مقتضای التفاتات قدیمه و اختیار [illegible]

در نظام دفتر

قابل تفویض معضلات امور و توکیل مشکلات جمهور آمده بوزارت ممالک فلان سرمند

و با عطای این تعلق خاطر و منصب جلیل بین الامثال ممتاز و ارجمند داشتیم بر خاطر

باید در مراسم در آن حکمران کفایت کافی بعمل آورده امر مکاتب سلاطین و نظم معاملات

محکم دارد و ابواب خوش رفتاری و نکوکرداری بر وجوه عموم مفتوح دارد مقرر آنکه فلان

الملک جناب القاب فلانش از بدو طلوع نیر دولت بی زوال و اول ظهور شمس

خلافت ابد مآل هر در مقام منیع امارت کافه لشکر و عاکفان رفیع صدارت

تمامی کشور بمهمات ملک و ملکی پرداخته از نتایج رای صوابنما و مراتب اخلاص برای او

ملک و دولت بر رتبه و زینت آرایش افزوده و فروشکوه لشکر همه روزه در افزایش

بوده است امور عظیمه و مهام خطیره را بمراقبات پسندیده در اکمل صور نظام سلک انتظام آورده

و در اعلی مراتب کمال و ترتیب اهتمام داده است و تدبیر صائبش رای دین و دولت

حصن حصین و فکر ثاقبش بنیان ملک و ملت رکن رکین مصالح عظام و مشاغل فخام

و قوام انها سالها در زمان طولانی صرف همت بهتر در وقت قلیل چنانچه منظور نظر اقدس

اما بوده بتکمیل نمود با کلک و دفتر کار شمشیر و لشکر دید و با وجود وفور علم خود کار خود و منور

کرد امور کلیه و جزئیه را تشخیص و افعال مستقیمه را تصحیح نمود فی الجمله معضلات مهام و امور نظم

سرحدات و ثغور و آرایش لشکر و آسایش کشور و قاطبه رسوم دولت و حشمت و کافه

قواعد شوکت و احترام را در اندک زمانی بهولت و آسانی رجب مملکت و بتقاضای حکمت

چنانکه بایست در سلک نظام و بسط احتشام منتظم گرفت چون این مراتب را در مهام سلطنت

و امور خلافت بقابل ملک مکرمی داشتیم لهذا امر خطیر و منصب جلیل و منصب وزارت

ارزانیم

فرزند ارجمند فلان را در این سال فرخنده فال هدی بعهده و جلادت و کفایت

جناب معزی الیه محول فرمودیم تا بظهور رسیدن مقتضای رای اقدس همایون اعتبار

و مدارا طریقه و سلیقه اوست کفایتهای کافیه در خدمات فرزند معظم الیه که ظهیر بقا

و در جهت بجناب معزی الیه مرجوع و مخصوص است لکه را باید مقرر آنکه مستوفیان عظام

که جمیعا تابنده داور دادگر و حوزت خداوند اکبر حکم همایون اعلی و داد خلایق از دیوان

قضا و قدر بنام نامی باعز نفوذ و شرف صدور یافت تا بجهة نصفت و معدلت قاطبه رعایا

و کافه سکان ایران زمین در مهد رفاهیت بیارامند و در بستر استراحت و عافیت

بیاسایند و آیات ستمگری و اجحاف و آثار ظلم و اعتساف از صفحه جهان معدوم

و علامات مروت و انصاف در روی زمین و زمان منکشف و معلوم گشته باعث و سایر

وسایط را نیز بجهة رضای خالق جل جلاله و رفاهیت خلایق مردم است خسروانه فرمودیم

که اجرا و امضای احکام و مهام دیوانخانه مبارکه عدالت را بوالا بطه بحضرت عارف دوق

دوانی دیوانی حاذق و کاهی و کاتب محرم و ممضی بیاریم که صفت بیغرضی و امانت او بر مردم ظاهر

و صاف موصوف و معروف آید و عرایض و مستدعیات مردم رجوع کرده از فرط

هوشیاری و فطانت و وفور هوشمندی و کیاست در هر موضوع دانست و در رعایت

احوال جانبین آنچه لازمه معدلت است تقدیم رساند و معروضات و دعاوی عارضین و مدعی

و مدعی علیه را بر محک تحقیق و تدقیق بدون اغماض و کتمان کما هو الحق و الحقیقه بپایه سریر اعلی عرضه

دارد و بر وفق قاعده و با حقاق حق احکام منتظم بجهة اتمام و انجام امور و مهام خاص و عام

ارزانیان از فرجام صادر نمایند با ارباب رجوع مردم رفته این مهم خطیر و لقب از آن شغل خطیر خاله

ایضاً [illegible] منصب [illegible] بمقتضای [illegible] است

عالیجاه فلان کس است که باوصاف پسندیده مسطوره و اخلاق حمیده مزبوره موصوف
و موسوم میباشد لهذا در [illegible] سنه فلان او را بقبول منصب جلیله [illegible] مبارکه سرافراز و ممتاز
فرمائیم منصب مسطور که فلان [illegible] چون بمقتضای [illegible] و صنوف [illegible] شرایط حسن [illegible]
و صوت [illegible] کمال و رسوم سمت انعقاد و انتظامات [illegible] جمیع اولیای
دولت [illegible] همه روزه صورت تضاعف واردیاد دارد مستلزم و مقتضی آن است که
[illegible] جانبین [illegible] از مکمن ابواب مکارمت [illegible] و کسب [illegible] اعظم از تعظیم و تجاوز
[illegible] و در اخراج [illegible] امری [illegible] شروط مراعات و مخالف رسوم موافقت
واقع نباید [illegible] مقصود [illegible] و [illegible] منظور [illegible] درضمن ماموریت [illegible]
از خاکپای حضرت [illegible] و [illegible] از قلیل [illegible] آگاه و [illegible] در [illegible] مصلحت
[illegible] دانا [illegible] از [illegible] خدمت [illegible] در [illegible] و [illegible] مطالعات خاصه
[illegible] و در [illegible] از [illegible] مراد [illegible] و در جمیع جهات [illegible] آمد [illegible]
فلان کس [illegible] کفایت و کاردانی در حضرت [illegible] معروف [illegible] در [illegible] انظار [illegible]
[illegible] و سزاوار تفویض این خدمت آمده او را [illegible] که از [illegible] و [illegible]
که در انجام [illegible] بوده بانجام مهمات [illegible] و مراتب احوال عموم [illegible]
قاهره [illegible] رسید [illegible] الله [illegible] شروط [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] تقبه [illegible] فلان [illegible] که از [illegible] انجا [illegible] در [illegible]
و از [illegible] رجوع نماید [illegible] که [illegible] و [illegible] ارزد [illegible]
[illegible] و [illegible] این سلطنت [illegible] که [illegible]

در [illegible] از [illegible]
[illegible]

[illegible]

و سعادت و اقبال این خلافت پاینده و استوار و شرافت و اجلال این دولت
[illegible] از [illegible] علامات [illegible]
و استقلال از [illegible] اجلال [illegible] کمال [illegible] و از طلوع آفتاب
رایات [illegible] آیات [illegible] ظلم [illegible] هرکس در این [illegible]
[illegible] آگاهی [illegible] موصوف و موسوم آمد او را بیک نوع مرحمت
[illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible] داوم
[illegible] اولی الابصار و در [illegible] و [illegible]
که در [illegible] بنوع رحمت [illegible] انواع رحمت و نعمت [illegible]
چون رسوم خدمت فلان کس [illegible] و [illegible] او را [illegible] و [illegible]
فرمان ماموریت [illegible] چون [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و تاج و تخت سلطنت
بوجود [illegible] ابواب رحمت و [illegible] عموم [illegible]
خاصه امرا و اعیان علی الخصوص [illegible] و [illegible]
[illegible] در عرصه خدمت [illegible] بود [illegible]
فلان کس [illegible] عموم [illegible] ادراک [illegible] بهره [illegible] و از [illegible]
[illegible] اجازت که [illegible] کند و [illegible]
[illegible] حاضر و [illegible]
[illegible] و [illegible] الله [illegible]
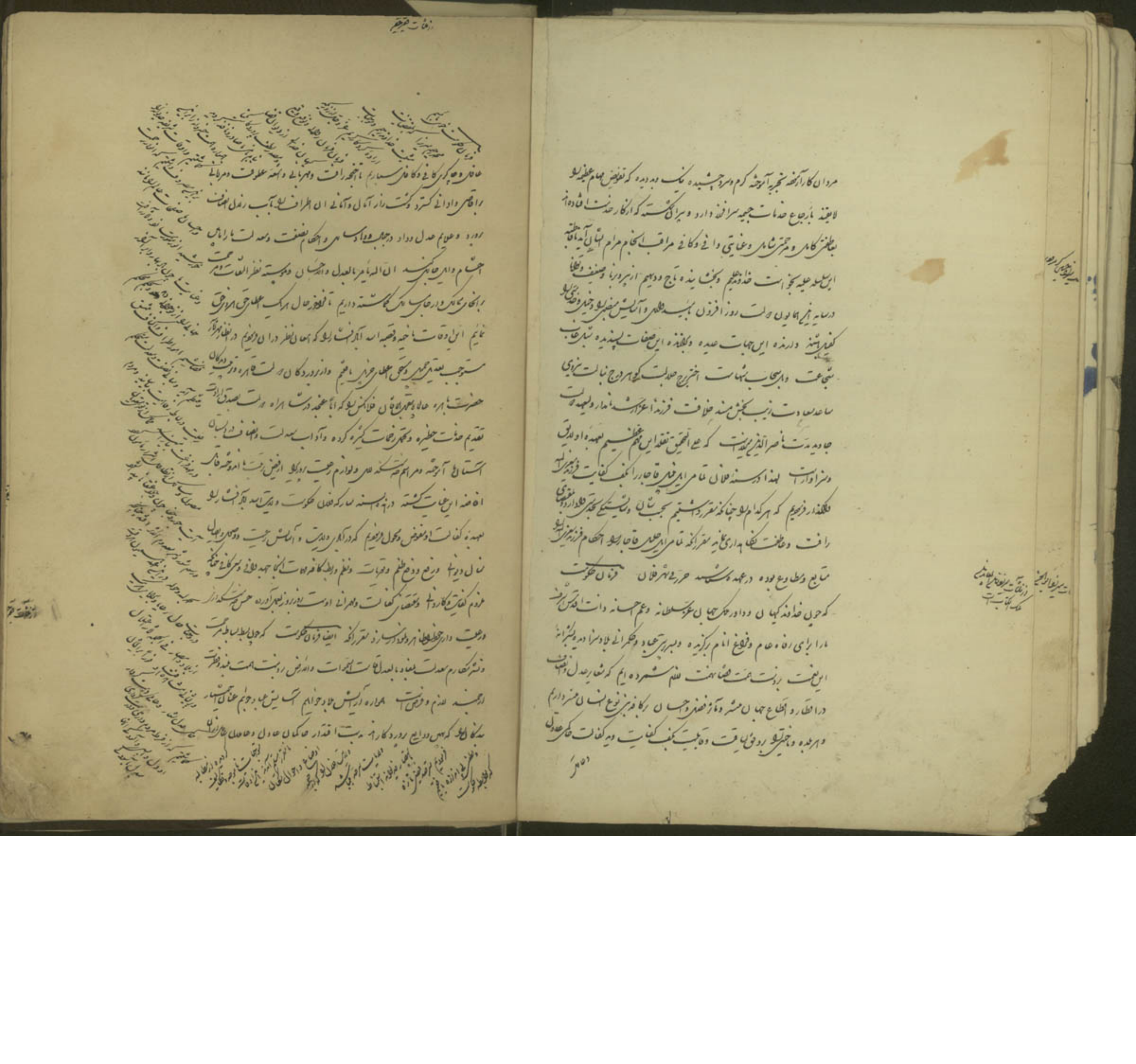
[illegible]

ت رالیه حفظه مرخص فرمودیم عاید الخاه در استمالت روسا ارعیا و امرا
و سایر طبقات مردم الله الکرام مسند هر دارد و از نجبای طبع ملوکانه [illegible]
رحمه غضبه و علوم رسا خاصه خوانده واقربا اجمع [illegible] در عهده [illegible]
فرمان ماموریت انکه چون خداوند یگانه زمام ریاست کل و مهام سیاست خلق [illegible]
را بما که [illegible] او آیه فضل [illegible] داده [illegible] ملوکانه حفظ اطراف کشور
و نظم افواج لشکر کمار [illegible] [illegible] و تطبیق [illegible] از [illegible] است که [illegible] افواج [illegible]
که را اطراف ممالک ماموریه [illegible] فرمائیم که در وضع قلاع و حفظ قلاع و [illegible]
و حراست حدود تابع امر و مطیع حکم او باشند لهذا اعظم اکرم [illegible] کم [illegible]
و [illegible] و مقامات [illegible] و حلادت [illegible] در حضرت [illegible] بر تبه [illegible] رسیده
بر ریاست افواج ماموره [illegible] ممالک محروس [illegible] فرمودیم عاید [illegible] و سایر [illegible]
دقیقه غفلت نورزیده انچه در ولایت آن ممالک [illegible] انجه [illegible] کرده [illegible]
او [illegible] و حضات ان افواج [illegible] دارد و در [illegible]
سایر که ما [illegible] مجموع [illegible] فرمان [illegible] از روز که [illegible] در ان [illegible] و [illegible]
که [illegible] وجود [illegible] اسم طرح [illegible] ارکان عالم [illegible]
فرو کرفت و [illegible] چون [illegible] اعطاف [illegible] بندکان صدیق و [illegible]
کفید که [illegible] صدق [illegible] و انا [illegible] در [illegible] حضور [illegible] شده [illegible]
و اندازه درایت [illegible] داده [illegible] در [illegible]
بندکه و [illegible] حضرت [illegible] دانند [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

انچه [illegible] که [illegible] بشرف [illegible] روز [illegible] او [illegible]
[illegible] افزود [illegible] ظاهر [illegible] صداقت [illegible] در [illegible] تجربت و امتحان [illegible]
از [illegible] بعشق [illegible] و هر صورتی که [illegible] داشتیم [illegible] از [illegible]
داده خاطر اقدس [illegible] از [illegible] خود [illegible] از جمله در [illegible]
و [illegible] و عمارات [illegible] خاصه در آوردن [illegible] کاری و [illegible]
از [illegible] در نظر [illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible]
قادر [illegible] صفات [illegible] لهذا [illegible] در [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible]
[illegible] قطعه [illegible] فرمودیم [illegible] و [illegible]
ساخته در خدمات [illegible] کاری [illegible] را [illegible] و [illegible]
[illegible] در حق خود [illegible] و عموم [illegible] در [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] که چون [illegible] افزوده
[illegible] و [illegible] شاه [illegible] و [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و آفتاب و [illegible] و [illegible] کرد [illegible]
از [illegible] انجه [illegible] و [illegible]
مراتب رافت و [illegible] که [illegible] و [illegible]
و در [illegible] و [illegible] و مراتب و اندازه [illegible]

[illegible]



و [illegible] دیم که بفرط کفایت و کفالت کلیه آمال و آمانی اهالی [illegible] حاصل و روا ساخت

و سیل [illegible] برآب سازند و آفات نصف طاقت ظلم و عناد و [illegible]

جور و بیداد را از ساحت دلها و صفحه خاطرها معدوم ساخته و اعلام دادخواهی و رایات

دادگری را از بسیط خطه خاک تا معارج فلک افلاک برافراشته تیغ انتقال [illegible] و جلال

[illegible] که در [illegible] سینه و [illegible] از [illegible]

[illegible] در لوازم عبودیت و [illegible] طوری حرکت کرده و شرایط [illegible]

[illegible] در نظر انور جلوه گر ساخته که از [illegible] اعلام [illegible] و [illegible]

و [illegible] و الطاف و [illegible] در حق [illegible] فرط [illegible]

و شرط ارادت و ادراک و کیاست و [illegible] و [illegible] درات [illegible]

که [illegible] خوب و [illegible] خوب در [illegible] حضور [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] در حضرت [illegible] و [illegible] کرده در انجام [illegible]

[illegible] آمده [illegible] در [illegible] داده ایم [illegible]

که چون [illegible] از [illegible] قدیم و [illegible]

حال و [illegible] که قدم [illegible] که [illegible] صادر و ظاهر

گردید [illegible] در [illegible] خوف [illegible]

[illegible] از خوف خطا و [illegible] آمده در [illegible]

در [illegible] کردار [illegible] روز بروز [illegible] خود افزوده و از فرط صداقت [illegible]

[illegible] رسیده حال [illegible] و [illegible] نواب [illegible]

و تکالیف خدمات دیوانی از او ساقط کرده و محض مرحمت [illegible] او و نظر بشمول عاطفت خود

[illegible] او را از [illegible] دیوانی [illegible] معاف و [illegible] فرمودیم که بقیه عمر را [illegible]

[illegible] و در [illegible] بعبادت و عبودیت [illegible] و [illegible]

[illegible] و دعاگوئی [illegible] آیت [illegible] خود سازد و [illegible] همواره [illegible]

[illegible] دولت [illegible] بعد از [illegible] شوکت [illegible] شود

و [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] او [illegible]

پسر او که در حقیقت خلف [illegible] دولت [illegible] و [illegible] در مراتب

کارگزاری [illegible] ساعی [illegible] مرحمت [illegible] و [illegible]

[illegible] که با [illegible] و [illegible] امور [illegible] و کاردانی [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] که با [illegible] و [illegible] مراتب

[illegible] و [illegible]

و فطرت [illegible] و [illegible] همواره از فرط عدل و داد [illegible]

[illegible] که [illegible] و کفالت [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] آنان [illegible] کرده امر [illegible]

[illegible] و [illegible] گیرد [illegible]

[illegible] کرده [illegible] و [illegible] تا [illegible]

شاه جال فلکس ... که اوصاف جلال و فضال ... موصوف و معروف ... اولو ... [illegible]

بگرت فلاح تقدیم و تعلیم فرمان حکومت ... تبارک الذی بیده الملک

و هو علی کل شیء قدیر تا بحکم حاکم تقدیر تعالی شانه و عظم سلطانه انجاح مقاصد

انام سلاطین عالی ... و نظم مهام برایا از تشریع عدل ... دایر و ... [illegible]

... وضیع و شریف ... از اوصاف عام و علوفت ... آغاز و انجام ... [illegible]

امور ... و مجالی مهام در ... نکس ... وضعفا ... [illegible]

و ... امر حکومت ... از اقطار ممالک محروسه ... [illegible]

کفالت کاردانان باکفایت و ... درایت محول فرموده‌ایم که ... [illegible]

و قواعد ... و مراسم ... همواره ... [illegible]

سلوک ... آید از آنجا که ... فلکس ... [illegible]

... فرموده‌ایم فرمان حکومت ... که حضرت ... [illegible]

... قدرت ... حکم ... جامع کند ... عدل ... [illegible]

... و احکام ... بر اقطار ممالک جاری ... و اقسام ... [illegible]

... و عباد در آسایش و آرامش ... موجبات ... [illegible]

... این حکمت باعث ... در ممالک ... ایران ... [illegible]

... ذات ... سعادت و اقبال ... ساخته‌ایم ... [illegible]

... که ... جمیع ... داده‌ایم ... [illegible]

... دولت ... که ... مصطفوی سلام الله علیها ... [illegible]

سلطان شده در این سال مبارک که در کار ... [illegible]

معلوم ... شده که اشراف و اعالی و اصناف و اهالی آنجا ... فیض باران ... [illegible]

فضل ... فیض ... لطف ... [illegible]

... شریف ... فرع ... کوکب ... [illegible]

نور حدیقه آفرینش موج بحر ... اوج ... [illegible]

فلکس ... حکومت و ایالت ... فرمودیم ... رفاه حال خلق

انگاشته آیت عدل ... گردد و موجب مزید دعای خیر شود ...

... دیوان ... [illegible]

و فضلا ... و ... اشراف و ... [illegible]

و قاطبه ... [illegible]

و احترام ... [illegible]

سعادت ... فرمان ... [illegible]

فرمان حکومت ... که ... تاج و تخت ... [illegible]

... اقبال و بخت ... [illegible]

در ساحت ... احکام ... [illegible]

رضا کردن ... فرمان ... [illegible]

... عدالت ... [illegible]

... خاتم ... [illegible]

بر پایهٔ [illegible] مروت بستیم و زر سلطنت و شکوه خلافت افزودیم و جمال جهانبانی

به پیرایهٔ عدل و داد مجلی و محلی فرمودیم با آنکه از آغاز [illegible] تخت زرین [illegible]

سر تاج از آسمان [illegible] از قهرمانی شخص ستم تا تحت عدم رفت و حریف اختلاف

و اختلاف در گوشهٔ عزلت نشست چشم فتنه در خواب [illegible] شد و دیدهٔ انصاف

و کامیابی چون بخت روزافزون بیدار گشت جهان به عدل ما چون خرم بهاری رسید

و گلستان جهان از گلهای گوناگون بشکفت که تا چشم تا ابد مصون از آفت دی است

و بساطش [illegible] طی [illegible] در گلشن گلهای عدالت شکفته و همه در کنار از خار

و خاشاک به یکبارگی رفته و با [illegible] سرحدات و [illegible] که شخص ملک [illegible]

خواص [illegible] در هر [illegible] حاکمی عادل و نگهبانی کافی باید که به قوانین عدل اتصاف [illegible]

[illegible] دادخواهی حضرت اقدس مشرف آید ملک فارس که [illegible]

[illegible] مخصوص و به انواع سوءحال [illegible] و اقسام بدایع و صنایع معروف [illegible]

و اشراف آن بهجت از بندگان [illegible] دولت علیه و [illegible]

[illegible] لطف کمالات و درایت [illegible]

بصدق نیت و فرط ارادت [illegible] داریم [illegible] سزاوار

تفویض این مهم [illegible] اکرم افخم [illegible] که از اعاظم [illegible] عدل و کفایت

و مرتبت فهم و درایت [illegible] آفتاب عوارف و عواطف خاصهٔ خسروی [illegible]

[illegible] اعتماد کامل و وثوق [illegible] به وفور امانت و درستکاری و رعیت داری [illegible]

داریم [illegible] ایالت و حکمرانی و صاحب اختیاری مملکت فارس [illegible]

که در تعلیم [illegible] و تعمیر عمارات و وصول مالیات و نسق ولایات [illegible]

رعیت و استمالت دلها و استقامت آراء [illegible]

وجهد وافر و اهتمام کامل مصروف و عنان تعدی و تغلب [illegible]

سحاب معدلت [illegible] بر روزگار برساند و خاطر [illegible]

[illegible] ورقاب رعایا از ربقهٔ جور و ظلم [illegible]

و اکابر و اعیان و اشراف سواحل و اطراف [illegible] ملک فارس از ترک و تاجیک [illegible]

[illegible] فارس [illegible] صاحب اختیار و حکمران [illegible] اوامر و نواهی او را

مطاوعت و متابعت [illegible] المقرر که کلام فرمان قضا نظام [illegible]

[illegible] که مالک الملک بالاستحقاق و واجب الوجود بالاطلاق [illegible]

[illegible]

[illegible] چون چهرهٔ جهان آرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بر نور عدل و داد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و صداقت [illegible]

[illegible]

و حصات حصول و حراست قلاع و عمارت ... [illegible] ... وارد

فرمان حکومت چون الکای ... و ولایت کاشان مردمانی ... ساده

[illegible] و همواره سر رشتهٔ انقیاد ... نهاده ... [illegible] ... شده و میشوند ...

و جماد دایم در صدد کسب و کار و دعاگوی دولت جاوید قرار ... باین ملاحظه منظور نظر

مرحمت ... مکنون ضمیر عدالت ... چنین است که عنان اختیار حکومت آنجا را

بدست اقتدار کسی دهیم که قابلیت او بزیور مردم داری و صلاح جویی

آراسته و از ذات ... رعیت آزاری ... پیراسته اخلاص کیش ...

مصلحت اندیش رعیت مروت و انصاف ... معمول ... الانصاف ...

... خود سازد و رفع آثار اجحاف و اعتساف ... داوری و داد ...

... [illegible] ... خلق ... از خود مأیوس کند و از خود مأیوس نکند

خودسری ... از خود ... سازد و مردم ... سرور اوقات ...

بر رفه حال رعایا و برایا مصروف ... و ... دعاگو ...

... که از صدق ... دولت ... اعتقاد و اعتماد ... [illegible]

او داریم در اینوقت حسن ... کفالت او را با این حکومت ... [illegible]

کشیدیم و ... استحقاق ... موازنه ... نقص ... و مراتب مسطوره

و اوصاف مذکوره ... احوال او ... [illegible]

فلان ... او را بحکومت ... [illegible] ... فرمودیم ... [illegible]

واضح ... نموده ... اهتمام ... نماید و امور ... رعیت را

نظم و انتظام

نظام و انتظام ... [illegible] ... مردم ... [illegible]

بازارد ... کاشان ... [illegible]

[illegible] ... فرمان حکومت ...

چون ولایت ... مردمان ... [illegible]

... دولت ... کسب و کار ... [illegible]

... [illegible] ... همواره دعاگوی دولت ...

کلیه ... ولایت ... و مراتب دعاگوئی ... رعیت ...

منظور نظر ... مقتضای رای ... چنین است که امر حکومت ...

بعهده ... [illegible] ... مراتب کفایت و کفالت ...

سلم و صفوت که ... [illegible] ... و موجودات ... سازد و اهتمام ...

... مبانی وداد و اتحاد ... دولت ... [illegible]

... [illegible] ... اهتمام ... [illegible]

... [illegible] ... خود ... سازد ... [illegible]

... امر ... [illegible] ... رعایا و ... [illegible]

... [illegible] ... دولت ... [illegible]

... [illegible] ... مردم ... [illegible]

که ... [illegible] ... و ...

این اطوار پسندیده و زبده این خدمت و گزیده این حکومت فلانکس بالقاب آ
که سرو آب در جویبار ترقیات این دولت لایزال رسته و ریاض احوال او با انوار صدق
و درستی آراسته مجمع البحرین سطوت و رأفت است و جامع جنتین سوره و عطوفت
رزانت رای و صلابت فکر متانت حزم و مردم داری و خوش رفتاری او
مکرر در حضور مرحمت اثر جلوه گر آمده بنا علی ذلک در هذه السنه فلان حکومت ولایت
مرقوم را بعهده کفایت او محول و مقرر فرمودیم که باید بلوازمات ولوازم آن [illegible] که بنوعی
در رعیت پروری [illegible] بازارد [illegible] ایضا فرمان حکومت قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء و تعز من تشاء از آنجا که حاکم دیوان و مطلق جبروت و سلطان ممالک
لاهوت دانای نهان و آشکار خداوند مهیمن و جبار وجود مسعود همایون ما را طرازنده تخت
سلطنت و جهانبانی و گلبن ذات اورنگ خلافت و کامکاری فرموده و ذات اقدس ما را
منت فضل و فیض عام و دادرس خاص و عام نموده تا در ایام دولت جاوید اساس جمیع ناس
از [illegible] در امان و امان باشند و در عرصه [illegible] و حرمان ملحوظ نباشند [illegible]
الهامات غیبی و ایهام توفیقات الهی استقامت دولت جاوید آیت [illegible]
و [illegible] ملاحظه فرمودیم و [illegible] در رفاهیت رعیت و رعایا
رعیت بود در حکومت ممالک [illegible] بکفالت [illegible] وسایط [illegible]
خیر [illegible] فرمودیم که [illegible] در الآفاق امر حکومت [illegible]
بعهده کاردانان بکفایت و صاحبان درایت محول فرمائیم که از فرط خرد
[illegible] همواره [illegible]
لهذا

محفوظ کرده و از حسن استمالت ایشان اختلاف و اختلال احوال رعایا و برایا بحالت
ائتلاف و اعتدال باز آید بنا علیه [illegible] رای امر حکومت دار السلطنه اصفهان
که از جمله ولایات عظیمه ایران زمین است چون با معان نظر و رای العین ملاحظه فرمودیم از
ارکان دولت و اعیان حضرت عالیه فلانکس بود که فی الحقیقه در انجام مهام دیوانی
کافی و کاردان و در امور رعیت [illegible] حاذق و کاردان است [illegible]
[illegible] مقدمات و متعلقات حکومت [illegible] و لذلک [illegible] بلوازم
و شرایط شغل خود آنچه مراسم تاکید است بتقدیم رساند [illegible] ایضا فرمان حکومت بجهت فلان
که چون خسرو عالم [illegible] و شوکت [illegible] ملوک زمان خاقان قاآن و مالک
خلافت و جهانبانی در زمام اختیار ریاست و مهربانی [illegible] افتخار داد
با کمال رفاهیت و آسایش عباد [illegible] معدلت [illegible] و خندان آید
و مبانی امنیت و آسایش عباد [illegible] نصفت و مروت [illegible] مستحکم گردد [illegible]
همت خسروانه فرموده که از فرط دادگستری مراقب تام در ترفیه حال خاص و عام
بتقدیم رسانیم فلهذا این اوقات بنظر التفات ملوکانه اوضاع و احوال ممالک
محروسه دار السلطنه اصفهان [illegible] ملاحظه فرمودیم [illegible] غایت تازه و نظر التفات
بی اندازه [illegible] فیض [illegible] که بواسطه حکومت حاکمی عادل و کاردان و [illegible]
حاذق و کافی آید خاطر ایشانرا [illegible] و مردمک دیده ایشان [illegible] بواسطه [illegible]
بنظر تدقیق و تحقیق مشاهده فرمودیم در میان اولیای دولت قاهره شایسته این حکومت
و زبده این خدمت [illegible] فلانکس بود که فی الحقیقه [illegible] مجرب [illegible]

وکارکذار و خیرخواه وکارروان وکار آگاه و اب محب داشته در هذه السنه فلان
او را بحکومت و هدایت مرقومه سرافراز فرمودیم که بمیمن لوازمِ حسن سیاست او
رعیت و هدایت مسرور و معمور باشند و باید بجاجت خلق حق سبحان خود کرده
ورعیت را در مهد امنیت و رفاهیت آرمیده چشم از اجحاف و اعتساف
بپوشد و در استحکام ابنیه انصاف کوشد در وصول و ایصال منال دیوانی اهمال
و اهمال نورزد امور ولایت را بوسعطی و مخلص نسازد مقرر آنکه اعاظم و اکابر و رعایا و برایا آنجا
ایضا فرمان حکومت الحمد لله که بعون و عنایت سبحانی و فضل و رافت یزدانی مسند
سریر جهانداری بفر وجود همایون ما زیب و فر و اکلیل کلاه شهی بفرق ما پیوسته فرقدان سا گشته
و انتظام مهام و انتساق مصالح خاص و عام محول برای جهان آرا و مفوض باراده
عدل انتما ی ما شده ما نیز بمفاد اَحسِن کما احسن الله الیک مرقوم همت ملوکانه داشته‌ایم
که بساط عدل و داد در بسیط خاک مبسوط و سایه امن و امان بر مفارق جهانیان ممدود داریم
در صدد آسایش عباد و آرامش بلاد باشیم آیات تعلق در انفس و آفاق ابراز آثار
رافت متبار در اقطار و امصار ظاهر سازیم ساحت هر کشوری را بنصب دستوری بیدار
و در ملک محروس هر سرحدی را بوجود دانشمندی محفوظ فرمائیم تا جمیع رعایا و برایا در مهد رفاه
آسایند محفوظ از عدل و انصاف و مصون از جور و اعتساف بصدق بانی مرعای تعالی
و لت ما هرکس بتقدیم این حسن نیت در حدود آشیان و ملک بزرگ و سرحد
دولت سرکار ما نتیجه مسطور و محفوظ آمد نظر بفرق و تحقیق کار احوال و اعمال ارکان
ارکان حضرت و نیکان شوکت ما انجم علم اکرم کار فلان را بوکه نقاوه خانواده و عقلا

ومعضاده

ومعضاده دودمان مجد و علا و واقف دقایق حزم و فرزانگی جالس مجالس ارادت
و سالک مسالک وفاداری و از فرط قابلیت بمقام ذات بمزید عقل و فراست موصوف و از آنکه
و اتقان بفرط ذکا و کفایت معروف است و در تقدیم خدمات کلیه فایز و در جبهه
او شمندی بهمام سبق حایز آمده بتفویض امر عظیم و خطب جسیم لایق و در اسج دیدم
علیهذا ایالت و حکمرانی المکان او در این سال فرخنده فال فلان بعهده و کفالت
و دیانت کفایت او و کلامه ایشم داو را بدرک این منزلت جلیل و فوز مرتبت عالی ممتاز داشتیم
تا بعزم کامل و جهد فاضل بطوری که کاردانی او اقتضا نماید بخدمات این ردایف امر بوکه متکفل
که اهم و الزم مهام در لت منظم و در هر حال مقدم دارد عزیمت وثوق بالجمله در سلوک
خود ملحوظ کند موارد ظلم و جور را منقطع و اعلام عدل و داد را بلوامع ننجح سازد در موارد امور مصالح
جمهور رو تق... انیقه ما رفته را بفوده اموقت تجاوز از طریقه راسخه مردم داری
و مرزبانی ننماید مالیات مقرر را بدون اجحاف بواجبی مصارف و مخارج دیوانی
رساند مقرر آنکه ایضا فرمان حکومت که بکر مکنونی جهت سر نطفره کرم حاکم ملک عالم و سپهدار
نم جاذبه اعظم که در این سلطنت کبری و خلافت عظمی بوجود تابناک و ذات پاک برگزیده
و ما را با علای رایات مرحمت سابغه و عطیه بالغه سرافراز و دستور و فنت مملکت قلم و در لوح
ضمیر منیر مرتسم فرمودیم که در این همه اهالی عدل در صفحه جهان ~~آفتاب~~ خورشیدوار نور افشان طور ازدا
کردد ~~...~~ اینجا بعنت محقق
با ثار و برکات روز بنو وجه ناتی خواطر اهالی با حسن استراحت جلوه گر ~~...~~
~~...~~ نابطن ناظ و ابناط مبوط و آیات داوری و دادگستری ظاهر

ارتقاع ... سازیر ... بیدار

علامات رافته سعلم ... و الوابه ... شیخ

انوار آن زوامان در صفحات جهان ممدود و سایه علم و عدل ان ممدود امور کلیه و جزئیه منتج و احکام سیقیه

مسح آیه اختلال و اختلال احوال مردم اعتدال مزید و اختلاف بائتلاف مبدل گردد

مهات عالم وجهان بخوب و بر موجب مصلحت و مقتضای حکمت در سلک نظام و سمط انتظام

[illegible]

[illegible] هم نرخ امور طرادت و هم حد الکمال هم حق امور غایت و هم [illegible]

و سعادت و بهجت این مراتب نکو دلایل و شیوع و وقوع این نظام جزئیات و سایر در ضمن حکومت

حکام و ولایات که رفاه و نهاد و ابها اعتدال و داد حکم و تعلیم جز خواری و کار آگاهی مسلم است موجع خاصه

[illegible] که بواسطه کارکه در اجرا احکام سلطنت و آثار معدلت شاه در عرض ممالک محروسه

مجری و ساری عمر و جاری نحو فهذا این اوقات نظر التفات ملوکانه او ضوع و احوال [illegible]

[illegible] و ولایات سمنان و دامغان ملاحظه فرمودیم سر رشته عنایت تازه [illegible]

که بوسیله حکومت حاکم اول و کافی و جامع عاقل و کافی آنچه رفاهیت و آسایش اهالی را

صفا دایم و مردمک دیده اهالی را جلا بنظر تدقیق و تحقیق شاه و فرموده در سایه اولیای دولت

قاهره رفیده این حکومت و اکتفا و این خدمت جاه و جلال بود حسب و نیابا عمادالدوله الجلیله

سزاوار و سعادت کفایت و کفایت نظر کامل مزین و حاج تاج آن مجرب و ممتحن است محب و استهم

در اواخر و ابسته تکیه او را حکومت و ولایات مزبوره سرافراز فرمودیم مادام چون چنانکه

فرمان بشارت توامان و بعهد ملک البحر باذن الجود و الجبه و الیمه تبارک تعالی از قاروتخ هجه

دیگر معید مرخلفه احد و خلق محمد اسب که لم یلد و لم یولد سزاوار و صرافت و لم یکن له کفوا احد

شایسته فرزانگی اوست و محض از هر مرحمت شاهانه و مکرمت کامله خاقان اختیار و زمام اقتدار

فرمان رفعا

فرمان روائی و کیهان خدائی را بدست راد ما داد و انجام آیات معدلت و انتشار علامات

نصفت و مرحمت سلطنت در نهاد و نهاد آوازه فرو افتخار ما ربع و زمان لطف فرا گرفت و صیت

شوکت و ابهت ارز آنا ابر بابر رسید است و داد خواهی و انصاف در رفع اجحاف و اعتساف

در ایام هر اوان طنوری تمام یافت و در رفاه عباد و تعمیر بلاد و آسایش امم و آرامش عالم در ازمان

اد بعقوق به درجه کمال رسید ملک سوران ست و حسن ملک جهان است نت ملاحظه آرا

که حسن آن کلزار که توفیقات و تأییدات خفای الهی عهد آبد طور علاقه با فضله و جنبه

عارض مرة بعد اخرى درحق ما زاینده از نفخات ربانیه و عنایات بحار الکس باشی

و مراسم شوکت و جلالت و مراتب معدلت و مروت که جزو اعظم سلطنت و دوام

خلافت است شاهد حال و کافل احوال افتاده و بجوانب خلق افلاک ازدوار بایک

و دوار کیفیت البقا و المال و البنون زینة الحیاة الدنیا مرا بعیب و افر و حظ کافی میسر کرده و حاکم

در فلان تاریخ بقدرت کامله و اجب الوجود و حکمت بالغه در دکود الانه او ج شوکت طوبی

فرانس مزنت شمع مجلس خلافت آفتاب فلک سلطنت نورحدیقه ابهت نورحدیقه افرمش

و نور چشم سعادت گلزار فرزند نیک اختر با اعزاز فعل بانه که نام اورا اعضاد الدوله رکل

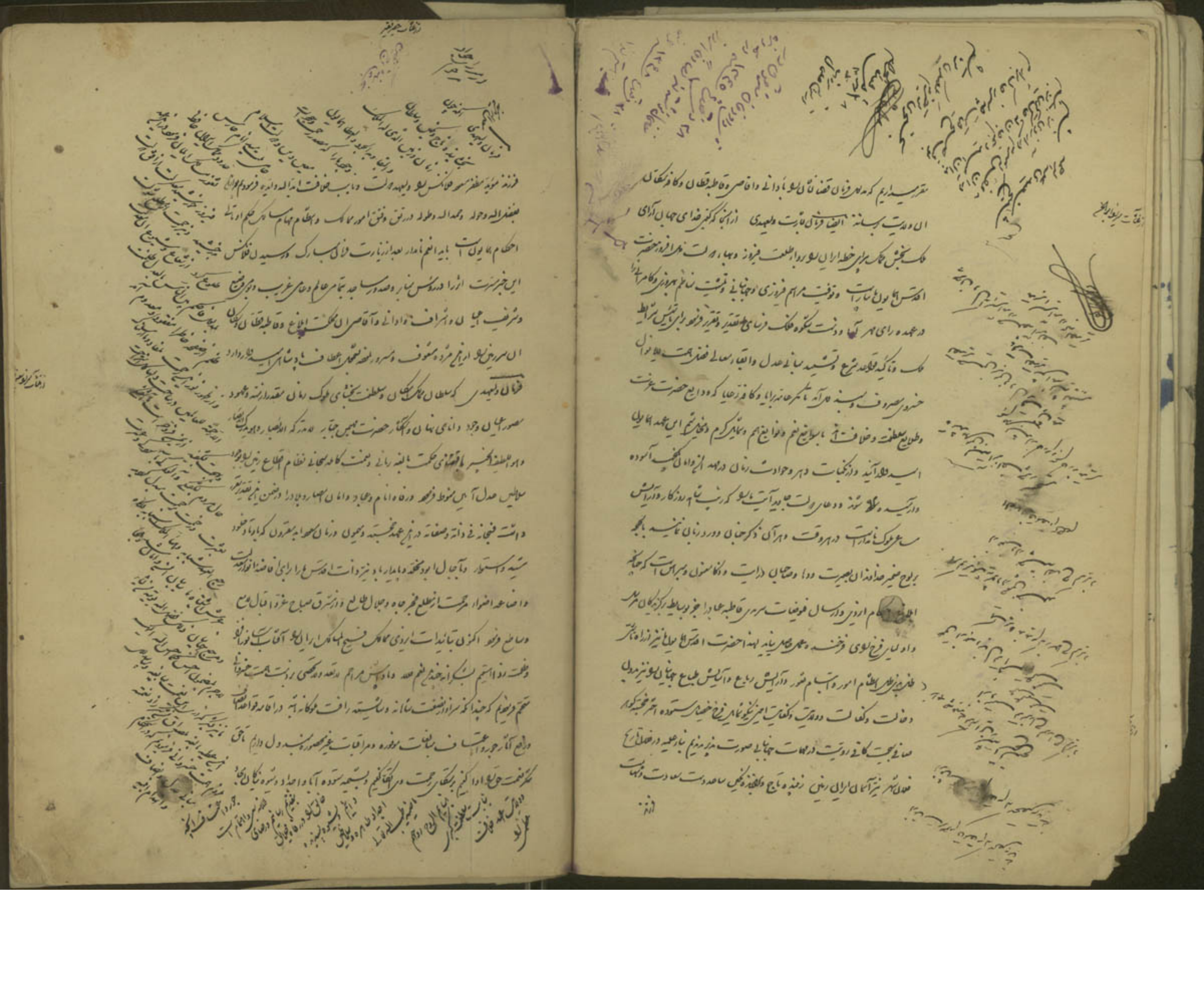
زنگار سور عنبر تقیم قدرت بر لوح خلقت بر یک زیرک زده اند زوده مواری خفا

بعرصه زائده وجود خرامیده و در آسمان خلافت کوکبی رخشنده و درخشیده چون این بشارت

بشارت آمیز و خبر بهجت اثر موجب سرور خاطر اولیای دولت قاهره الاسلام و ما چون خاص و عام

بود و جمیع ولایات ممالک محروسه انظار و انتظار رسید لازم آمد که اکمال فضل ملکت نیز اطلاع

و اشعار شود لهذا این فرمان ها را بیاد ملوکانه در فرصت بهجت فلک انقاد دستاشد بفلان حاکم آنجا





و حکم او را تالی احکام خسروانه دانند و لوازم [illegible] الکم و احترام او [illegible]

و اتم [illegible] کار که [illegible] عموماً و حکام [illegible] خصوصاً [illegible] حکم

[illegible] ابقای و اداته [illegible] حکم [illegible] از جانب [illegible]

و هنگام رحمت و فضل خداوند رئوف و فیض و احسان پروردگار عطوف [illegible]

و شهود نفوس [illegible] و وجودات [illegible] و ر احوال [illegible]

میشود هنگام ظهور چنین نعمت و شهود [illegible] رحمت را عموم مردم [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] و مایه [illegible] و ترک دانند روز [illegible] حضرت

اقدس همایون پادشاهی که سایه خدا و ظل رافت [illegible] و مایه آسایش [illegible]

[illegible] که از اوان نزول رحمت و شهود فیض و نعمت [illegible]

تعظیم و تحمیدات که اگر مستور ماند نعمت [illegible]

لهذا روز فلان فلان شهر [illegible] حکمت بالغه [illegible]

محمود [illegible] اسلام [illegible] امام ناصر [illegible] دولت داور

[illegible] حارس حدود ممالک ایران حافظ ثغور [illegible]

دین پناه روح [illegible] که [illegible] صفات [illegible]

از خزانه خفا بعرصه وجود و ساحت ملک و شهود جلوه گر آمد [illegible]

انوجود مبارک تمامی خلق [illegible] شرع [illegible] رواج

[illegible] منهاج اسلام [illegible]

[illegible] رایات رافت [illegible] شرع [illegible] عدل [illegible]

هم خلق [illegible] لهذا [illegible] غرض از تقدیم این [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible]

عشرت و شادی [illegible]

[illegible] بشارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

فرمان [illegible] از آنجا که حاکم دیوان قضا و قدر [illegible]

[illegible] الملک [illegible]

و [illegible] کمال ذاته [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت و اقبال [illegible]

[illegible] ارکان دین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر مسجع که در فتح [illegible] ارقام [illegible]

وجود مسعود ما را بزیور موهبت فرمانروائی و جهان آرائی زیب و آرایش داده مفتاح ممالک عقده‌گشائی را
هم در قبضه طالع فیروز ما تقدیر نموده در جرم طلیعه صبح دولت ما از افق غرب و سعادت گرفت
و پرتو شوکت روز افزون از مشرق خطه خورشید آغاز کرده و انوار عزت و اجلال و ابهت شوکت
و اقبال بر اطلاع ممالک تابش نمود و آفاق را فروغ افزود هرجا از اقالیم ممالک اکثر تمرد و طغیان بود اقدام
[illegible] در ملک خراسان هم که از اول [illegible] حسب [illegible] والی الملک
[illegible] از [illegible] ممنوع داشته بودند [illegible] استقرار و استیلا یافته
در مستقر خلافت عظمی [illegible] اکرم [illegible] حضرت [illegible]
نهاده و اکثر [illegible] وقایع [illegible] ولایت خراسان [illegible] حیدریه و ترشیز و دره جز
و انور بستان و جوین و اسفراین و [illegible] تصرف [illegible]
آن جناب بعضی [illegible] این مقدمات از جانب [illegible] و اشعار [illegible]
مراد ظهور این فتوحات و آن [illegible] مقام [illegible]
[illegible] خاص و استقلال
[illegible] خان سالار [illegible] اعتقاد [illegible] علماء [illegible]
[illegible] دولت روز افزون [illegible] آصف الدوله [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] امروز [illegible] ربیع الثانی [illegible] جاه [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] رستم خان [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible] نظام [illegible]
[illegible] مردم [illegible] فرج الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن خان [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] نظام [illegible] دین و دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عدل و انصاف [illegible]
[illegible]
[illegible] مستقر خلافت [illegible]

قمه کرده بدلهای سرزمین آیینه آفاق انوار شکفته و آلوده که بود در صفحات حال مردم جلوه گر

نمودیم که ظلام آشفتگی و آلودگی از خاطر آشتی و عرصه بینش تبدیل یافت از فیضان عطار حسان ریاحین

استراحت در ساحت دلهای [illegible] شکوفه عیب شکفته اوامر و نواهی ما از قلوب رعایا و برایا بیخ

کینه و داوری و دادخواهی ناحق از فطرت ایشان اشرار و الطاف و اکناف با مره انقیاد ملک

مأنوس گشته و هر یک بانواع سیاست مأنوس مروت و انصاف [illegible] اوصاف احسن [illegible]

~~منهاج و خوف نیم و رفع آثار اجحاف و اعتساف روا [illegible]~~

و اطوار خواهد بود بجلس استمالت رام کردیم و قلوب متوجه [illegible] آرام داده و صفا [illegible]

وضیع و شریف هریک [illegible] قدر مراتبهم از نعمت عام و عطوفت [illegible] آغاز و انجام ما بهره مند و بهره ور شده

و هر یک از بندگان ارادت ارکان و خانه زادان دولت ابد مقرون در این حضرت فلک رفعت [illegible]

و فرط صداقت و جوهر ذاتی و یک جهتی معلوم آمد او را مشمول یک نوع مرحمت خسروانه و مورد [illegible]

رتبت خسروانه فرمودیم و بر قدر و منزلت و رفعت رتبت او افزودیم و هر که را به فیض و سعادت

کردیم و به [illegible] و کار آگاهی مشهور شد مراتب جاه و رتبت او را بمعارج علیا و مدارج اعتلا رسانیدیم

تا از شمول مکرمت شاهانه امیدوار آید [illegible] خود [illegible] در این وقت [illegible]

شاهانه و جهانت اموال [illegible] حال جاه و جان و مال [illegible] دولت [illegible] حاکم زاده

ارادت کیش صداقت [illegible] را ملاحظه فرمودیم دیدیم که [illegible] درجه و رتبت

[illegible] ریاض احوال او با نور صداقت [illegible] عقل و [illegible]

و بفرط ذکا و کفایت معروف [illegible] اگرچه جوان است [illegible]

چون آبا و اجداد خویش [illegible] خویش [illegible]

مالی

[illegible]

از [illegible]

از میرزا [illegible]

[illegible]

قابلیت و استعداد [illegible] جوهر ذاتی او به درجه اصالت و نجابت

مطرز گردیده مستعد [illegible] مکرمت و مستوجب توقیر [illegible]

ملوکانه او را مابین عام و خاص [illegible] امتیاز و اختصاص دادیم لهذا در [illegible]

جلیل و لقب [illegible] نظام الملک [illegible] فرمودیم [illegible]

و مراسم [illegible] بتقدیم رسانند مقرر آنکه عموم اهالی دربار و حکام و ولات [illegible]

و وزراء و کارگزاران دیوان قضا و مستوفیان و منشیان و کتاب سعادت ارکان [illegible]

ابد اتصال و امراء و سرکردگان لشکر نصرت نشان و حکام و وجوه و صدور [illegible] و رجال [illegible]

محروسه [illegible] احترام [illegible]

آیین و احکام [illegible] دیوان [illegible]

که چون مالک الملک [illegible] و خداوند [illegible] امور عالم [illegible]

این [illegible] اقتضای [illegible]

وجود مسعود همایون ما [illegible] جاه و تخت خلافت [illegible] تخت سلطنت [illegible]

و عهده مهمات خاص و عام و ضبط و ربط امورات [illegible] و جلالت ما

تقدیر [illegible] ملک [illegible] ضوابط ملک و دولت [illegible]

اختیار رای [illegible] داده تا [illegible] و فرط سیاست [illegible]

و ظهور مرحمت و مراسم نصفت و مراتب مروت [illegible] انا جعلناک خلیفة فی الارض

روز بروز رونق دین و دولت [illegible] و مبانی ملک و ملت محکم [illegible]

در [illegible]

[illegible]

وجهت گذاشته و ابواب ثقه و رعایت کرده با نیز مضمون احسن کما احسن الله الیک
برای رضای خالق و رعایت خلایق قوانین و قواعد جلیله که لازم مردم سلطنت است
پیش گرفتیم و رموز و رسوم جمیله که در کار خلافت در کار بود بتنهائی خود ساختیم و بر لوح ضمیر
مرتسم و مرتب است فرموده شد که هر کار را عمده ترین کارآگاه و مجرب بسپاریم و از عمل
کاردان و مهذب به تصاریف روزگار که از فرط لیاقت و قابلیت کار را به اعلا درجات
و کارکنان را به کفایت مرزه امرا ترتیب دادیم و رشته نظام مهمات انام مسلسل
مهام رعیت و دولت مملکت و سپاهی و کار دولت و ملک مجهز و مهیا گردد از جمله شغل وزارت
امور و اعمال خارجه است که از شغل عظیمه و مناصب معظمه است و کارکنان و کاردان باید که اولی
این شغل آید و در عهده خدمت بخوبی کند و بر جهات و امور اداره ارادت حاصله کرده
جمیله و کار شوکت بهیه خاقانی از دولت علیه و سایر دول صورت وقوع دارد و مملکت را
کفالت امر عظیم و خطب جسیم جون ناصح نظر و رای المعی ملاحظه فرمودیم در میان ارکان
حضرت و خانواده دولت علیه عالیه که در حقیقت از بزرگان جهان و زینت ممالک
عالم بعدالت فعال است حسبا و نسبا از امانت و اتقا خود ممتاز و کفایت و کفالت از ابنای زمان
سرافراز است و قدم در راه خدمت محکم است و اینک قدم بسعی در خدمت معظمه با وجود جوانی و در میان
شباب در عرصه آداب و کمال از کاملان سلف و در فضائل کاملان گوی سبقت ربوده
و در تجربه آموختگان تفوق نموده گرفتن دیگر از امرات معظمه ناقب و دانش در تسهیل مشکلات
سلکه صائب و دقیق رجوع خدمت و قادر و قوی همت است محبت او نسبت به ذات ما بسته
علاوه او را بالحظ رای انور جلیل منظور فرمودیم چنانچه شایسته و باید و در حرز حاید او مورد اکرم

حاشیه: ... بناء از آن را دیدیم که ... اولیا رسته ... عموم ملک ... ویژه ... نوع عنایات ... دیوان ... مخصوص ... الکلام ... تعیین و ... والسلام

دولاتم

دولاتم شعار مزبور بجا بیاورده و بتقدیم رسانند و سعی و اهتمام او در روابط دوستی و مودت و شرایط
سلم و مسالمت فیمابین این دولت علیه و سایر دول مرة بعد اخری سمت انعقاد و مزید و صورت
تضاعف و تزاید گیرد و امرا و اتفاقیه تبعه و تجار رعایا که از کسب و عمل در این مملکت سبقت
سوق نماند و در تحصیل ارادات مراودت و اتحاد و سایر وجوهات و در جمیع جهات مراعات
دولت سعی و ساعد آید با انجام مهمات و رتق و فتق وجوه ذات حدود و اجحاف و مطالبات
از جانب صدر اعظم طالب آب کرج بخیر بیک طهران گوشته و شده است مقرب الخاقان
امیر الامرا العظام محمد و الشفعا کرا مهرا با قضای ارادت و صداقت و دولتخواهی رجال کامل محض
و بندگان دولتخواه دولت جاوید قرار شایسته و مراد دولت است که هریک در انجام امور و جهاد مراسم
تکمیل و استحقاق آئین پسندیده و اسباب وقوانین شریفه که موجب تکمیل دولت ابد آیت است
و باعث رفاه حال و تنظیم امور و حفظ مراتب و شرایط مواظبت در محفوظی دولت
و مقاطع مملکت مصروف و بسته می دارد و بطور انتظام مرضای بی ازدیاد عزت و جاه و خشنودی
رای جهان آرای سلطانی و خرسندی رعایا و برایا کامیاب گردند و در همه حال نفع و شادی و فیض
کامل حضرت ولی النعم و ازدیاد خوبی و نتایج و یاد ایشان در دست کار رعایا و محبت ایشان را اهل اولو
نمائی و خواهش در حق خود آمیز و رواج دهند و چنانچه به سایه ضیا و آسایش که جاها و رفاه و فراخی
مخلی بمایز گردید در هر حال و از رویش ناتیا لذت طرز زیسته و جمیع در ادب و کفایت
در این نظم دولت جاودانه و انس و دایره گرفته رایتی بکمال دولتخواه ارادت کیش صداقت شعار
نیز خواهد بود که هریک در مدارج جاکری و مراتب بنده که برآیین مطبوع و قوانین دیرینه جا بجا
فلک تخت که کاوش بیند و جاوش طبیعی با اتفاق و نیک نام و امرکه موجب رفاه و رعایت

ملک الکتاب جانب شرقی و بلوکه ال ارد و قلعه مجرا بیرون آمده داخل کوچه شاهزاده باید محله قورخانه
که جزو محله سنگلج است و آب سنگلج با سنگلاخ شنبه زده قسمت دوم از شهر گوی میانه در قلعه دو پست
و شمیران محله عودلاجان جانب کهن بعضی از متفرقات مرحوم میرزا محمد علی خان ساری و جای آید و اندرون قلعه
شمیران از طرف ... که عبارت از کوچه محاذی دروازه که ... باید ساز و حوم گیرد
صاف میشود و از سمت دیگر کنار خندق ارک منتهی الیه که عبارت از مسجد شاه باشد و از یک سمت
مسجد حکیم و از آن راه که بیرون می آید اول تکیه معیر الممالک سپهدار و سردار کوچه و از آنجا
باغچه و خانه امین جانب و از آنجا کوچه که محله خدابنده لو مشهور است جاری شود محله ... که تخت خانه
معیر الممالک امیر الامرا العظام سردار ... شروب شود حدودی که باید از این آب شروب گردد و مستثنا
از یک طرف کوچه ... میرزا صالح است تا خندق دروازه ارک طوقه از آن راه شهر است که آن آب
داخل شهر میشود منتهی الیه آن محله ... و مسجد حکیم است اگر بیاید و ... کنند مسجد جامع و جای دیگر کار
از آن آب جاری گردد قسمت سیم نجف آباد و کریم آباد خالصه و ... مخصوص ... قسمت
حسب المقطع ... ملاحظه فرمایند ... که در ... شت
و ناوه آباد و جا ... زراعت نموده منافع الاصطبار ... تعمیر و تنقیه هر دو
میراب ... که ... اسم و رسم ... جاری ... تعمیر ... صرف تنقیه ...
محلات ... دارالخلافه ... قسمت آب در محله ها و کوچه های دارالخلافه
جاری شود ... از توجه ... خلد الله ملکه ... حقوق ...
مهمات که مقتضی ... نظم و نسق ... کار بکمال ... آورید که ...
... که لازم ... آمده ... آب ... دایم

و قوام دولت ... منظور داریم ... مقدمات ... بر حسب تعیین این تعلیقات
کرده که ... حسن ... لطف ... خلوص و ... کار ... در دولت
دارالخلافه از شما و درست کار بهای شما رای خورشید شعاع شهریاری خلد الله ملکه ایام شوکت مشهود
آمده و مراتب ضبط و ربط ... از رهای شما در ... حسن سلوک ... نظم امور در حضرت
اقدس روحی فداه ... خاطر ... تمام ... خصوص ... شما
دست داده ... که ... دارالخلافه ... خاطر خطیر ...
... پادشاه ... خلد الله ملکه کرده در ... سال فرخنده فال که ...
... و سحاب ... در ... آمده ... از آب ... که از نهر
... قسمت ... نموده ... از آن ... تقسیم ... دارند
که آب بالسویه قسمت ... تقسیم ... روزی ... که شما در جهات
دارالخلافه از هر جهت ... و بصیرت ... صدور ... این ...
و داری و مراقبت آن منوط و مربوط بکار ... محض امانت و درست کار بهای شما ...
این خدمت و ... این قسمت ... خلاف ...
برقرار ... و نظارت آن ... ولایت ... که از ...
... و قدم ... قوی و ... که ... در ...
مرقوم ... قسمت ... ذات ... دولت ...
عمارات ... از ... شهر ...
مرحوم ... میرزا تقی خان امیر نظام ... و از ...

مرالی

فرمان تولیت آب کرج ازانجا که آفریننده بحر و لجج و پدید آورنده انهار و خلج که حرث مزارع

ارزاق انام و عشب مراتع انعام بی قدرت کامله و مشیت شامله اش در بسیط

خاک پیوسته بمجری المیاه و مهب الریاح است از آفتاب همت فلک و سحاب کف

کافی ما محصول مراحم جهانیان در جویبار اصطناع هر کانه نشو و نما داد و بهار ملک و ملکداری را

بگونه دولت قاهره و فروغ طلعت باهره مارنب و زینت کشف افزود آیت

عدل و انصاف از بسیط اغبر خاک تا محیط اخضر افلاک فرو گشته گشت و آیت عواطف

و عواطف جهانیان بر دیباج دیباچه مکرمات خدایگانه و عنوان دیوان اصطناع شاهانه گشته

آن آفاقا آثار مساعی اهم والطاف معالی شیم ما در رباع ربع مسکون و بلاد اقالیم

ظاهر و آشکار گردید لوا فوا ساحت ملک و فسحت ممالک بطبق نور و رفق همواره گرفت

بحکم اشارت عالم امر و افاضت معالم شهود بر لوح ضمیر و آینه خاطر خجسته صورت

انمیثی انتقاش و انعکاس یافت که چنانچه در انصباح و امساء سال ساحت جدول

جبال آفتاب تابنده اقطاع جهان بر سایه افکن و پرتو افروز فلک ال مزارع و مراحل

نیز از کلکم امواج عاطفت نهرهای در هر شهری نهری جاری آمده و انهار رافت در جویبار

رحمت ما که از نزم نشر فوارش آب حیات در پرده ظلمت مطور است رفع عطش

تشنگان الکافت بلاد مردم همت ما زلال دارند جهانیان کامران کامل در کلزار

همه روز شاد و کام و از رشحات سحاب عاطفت و قطرات بحار رحمت ما کام بخش و کامیاب

گشته آیند لهذا نظر بسمت عواطف نامه و ظهور عوارف عامه که عموم خلایق از فیض عمیم ما

فرد تمام و مره بهم رسید لازم آمد که ساکنین و قاطنین دار الخلافه الباهره طهران از عوارف

دیارها

و نگاه بر سر سلطنت العلیه مخصوص مستوفی فرمائیم و با آب طرب گرد تعب از لوح

وجود شان بزدائیم در هر بار از نهرهای فلان انها را مرحوم حضرت اقدس ظل اللهی در جریان آمده

و نهرهای آب کرج که از نهرهای جاری است بجوکه در ذیل فرمان مبارک مسطور و مرقوم گردد

بچهار قسمت مقسوم نمودیم و حرمی در تمشیت امر خدمت و تولیت این قسمت تولیت

چاکری موثق و صدیق و مراقب بنده نحمه و کیفیت وجیب شاهم که با سکوت قلب

و سلامت نفس و حسن عادات و لطف ... را است و قسمت متر منظم و مشق آمد

از جمیع عاملان درگاه گردون نظیره فلانکس بالقابه که از عهد طفولیت عمر و غضارت غصن

در جویبار انعام و مجرات آبا کرام و اجداد عظام ما که مشرق دریای رحمت و منبت شجره

نشو و نما یافته و انظار مراحم ملوکانه و اشعه مکارم خسروانه بر ناصیت حال و جبهت آمال او

تافته از مبدء عمر و آغاز شباب بمنتها مراتب عالیه رسیده و با انجام خدمات

علیه و تقدیم مساعی جمیله شرف امتیاز و عز افتخار حاصل نموده سزاوار تفویض این مهم دیدیم

تولیت آب مرقوم را قسمت از نهرهای کلاه شاه را به مجلس و نظارت کل بعهده فلانکس بالقابه

که اتابک اعظم از وزرای فضل و علم و تقوی و فقدان زهد و ورع تقریر داشتیم

که هر یک در مراسم تولیت و نظارت شرایط امانت و دیانت و کفایت

و درایت مصروف دارند و توجهات خاطرها ... در حق خود مستوفی دانند

قسمت اول آبی به انجا دارت در دار الخلافه در لب عمارات مبارکات شاهی داخل شده

از مجری که معهود است جدای نهر رود و باقی آن از دار الخلافه بجریر رود بلوک و ازین قسمت یک ...

یک روز نهر گاه که مجلد ... خانه که جزو ... جاری گردد قسمت دوم و سیم و چهارم ... دیهات ...

[illegible] فرمان همایون [illegible] که چون خالق [illegible] و آفریننده [illegible] ذات [illegible]

[illegible] و سلطان [illegible] دین و دولت [illegible] مالک رقاب

خاص و عام [illegible] در مجاری شوکت [illegible] معدلت [illegible]

عنایات [illegible] رحمت [illegible] فضل و مرحمت [illegible]

در صفحه خاطر [illegible] داد و خواهی و انصاف [illegible]

حضرت اقدس [illegible] نظر [illegible] که [illegible]

[illegible] اوقات [illegible] مراسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حاصل گردد [illegible] دولت [illegible] شده [illegible]

[illegible] این [illegible] که [illegible] حضرت اقدس [illegible]

او اطمینان تمام داشته [illegible] در محافظت [illegible]

[illegible] دولت [illegible] اهال و اهال [illegible]

[illegible] کمال حذاقت و حذاقت [illegible]

[illegible] اوضاع و احوال [illegible] قدیم [illegible]

ملاحظه [illegible] جهت [illegible]

که در جهت [illegible] و امانت و کیاست [illegible]

و کفایت [illegible] لهذا او را در [illegible] فرمودیم که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در تنظیم و تنسیق امورات روضات متبرکات امامان دین و اولاد ایشان طرفه مبین

سلام الله علیهم اجمعین که سرمایه محصل لایتبدل لایتحول و دولت زوال ناپذیر از آنست که تقدیم آن ملک الملوک است

سبب فلاح و صرف قلوب خلایق و مهمات لازمه متعلقه انها لوصورت اقدام و اهتمام دیم چرا

که آن امکنه علیه مبارکه مکان نزول رحمت پروردگار است و مضاجع و مقامات آیات کبریاست

از جمله اماکن شرفه و مشاهد منوره روضه مقدسه و بقعه مبارکه که مرقد آل الله هیچ است از بلوس ارض

علیه و علیهم و آبائه و اولاده آلاف التحیه و الثنا است که در ممالک شرقیه طالع آفتاب از آن

روی نهایت علیه سلطانیه مقرم فرمودیم که احکام امرات و نهایت و کفالت مهمات

در نظم امر معاملات و خدام و سایر متعلقات آن مقام عالی مقام روز به روز آوردیم در این وقت قضا

رای رضا انتمای حضرتی صواب چنین دیدیم که کفالت و تکفل و تصاعف ضبط مهمات

آن آستان عرش نشان شغلی متولی گری آن را بلوشخص جمعه وسر و دانشمند و دانشور و مجرب تفتیش

و مهدب عقلی داریم که بفرط دیانت و کفالت متصدی این امر عظیم که در حقیقت مایه فلاح

و نجاح دینی و عقبی است باز علیه و امرات نظر به حق ملکانه رای انتقال و تمدی این خدمت جلیله

از میان کارداران دولت قضا نشان قلانس بالقاب او که نفس الواقع از خادمان صادق

و صاحب دولتان خادم و در کارها آن تجربه دیده و دلالت کار آزموده و سرد و گرم چشیده و وزراء صاحب

بصیرت با خبر و نیک سیرت دانشور و کارکن اعمال ممتحن و خاص و اخلاص کیش آن تو غزنوی است

بوده و تخیه متحد فرموده و در قلانس نسبت و امرات انتظام ولایت مآل آن آستان آسمان نشان را سرافراز فرمودیم تا

در لوازم خدمات و اهتمام و ضبط امورات موقوفات و متعلقات و تعمیر موتات و مدارس

و بقاع و مساجد و بیوت و خدمات و قلمه اتمام که موجب مشکور و معلوم آورد دقیقه از دقایق مراتب

تنبیه فرو گذاشت ننماید و قرار و مدار که سابقا با امورات متعلقه آن داده شده آن

عهد واداری جمیع المهمات با تحیه و تسیرا از امورات انجام یابد و نظم کارهای آن مشیر امیر

آید مقرر آنکه حکمران خراسان فلان کس و امان کس فرمان نفاذ یافت و آنکه ولی

که مصور نگارخانه ایجاد و ابداع عزو جل بقلم قدرت و اختراع نقش صورت اهالی

ما را بوجه حسن و طرزه احسن بر لوح خلقت بر اینک تر نک نو و ذات اکمل

خوب و تمثال شایسته و مرغوب نقشهای طرح نمود تا ملاحظه انوار و اضوار آن حضرت

تابناک معارج مقامات سلطنت کبری ملعاد انا جعلناک خلیفة فی الارض مرة فوجی

مجلی باشد و گرده ظلم و سایه عدالت از صفحه جهان محو و معدوم گردد و چهره نگارستان مملکت بگونه

رفاهیت آراسته آید و غبار جور و تعدی از روی شاهد جهان کلاسته اقد قوه بالتقه و بناعه

سخص ستم اهم و اکم شد آفتاب خسروی کرم اوج گیری جلال و جهت و ... فی ...

چنانچه بتوفیقات فایدات ربانی از روز که بر تخت کرامت آیه انکار بایه خلافت

نشستیم و بوجه الاحسن با صرکیفی بابیس و ... بتیم از نسیم مرحمت ساحت زمین از غبار

و خس و خاشاک مصفی شد و روی زمین رنگ فردوس برین آمد از کس در این حضرت

فلک رفعت مقصد حسن خدمت کرده بمظهر صنایع بدیعه و مآثر عجیبه فرت بمقتضای

وقت و حال عیب الرتبه و المقدار هر دار خدمت شکر نعمت داد انس امر

منظور نظر مرحمت آثار آمد و فرد به مرتبت رفعت منزلت یافت و مورد تربیت خلاصه

مقصد این اجمال و تمهید این مقال مصرح احوال عالیه فلان الحجر حرکت در نقش لذات که از آنجا

صبر الی ونیاء اقلم آثار خلاف دهانده دائم مستعد خدمت و نقش حسن صنعت کرده

واهمالا جوهر داتی و وفور قابلیت خودلو بجمیع تمایل نمایان نموده در فنون نقش نگاری

بی قرین و نگارخانه سحرآئین طبع نقش نگارخانه چین است با کلک اعجاز نما صورت

تمال الطال دم و نگاری بروح لطور روان بخشد نقوش نقشبندان سخت کار در پیش نگار

عجایب آثار او چون نقش بر آب باشد و بهادران فطانت توامان از مصنوعات

نوک قلم او غرق عرق خجلت و حیرت شوند الحق در زمان خود نادر زمانه بوده و چنانکه

تا آخر عهده مراتب در اینوقت حسن صنعت او رتبه بزرگی رسید تا کرده بود چنانکه

دقایق نقش او را اعجاز و بروز صنعت او را اظهار کرده ایم و توجه حضرت ظل الله در حق او

مایم در روز فرخنده مبارکه که فلان و ماه فلان از حالات رأیه الولیه نقاش باشی گری منصوب و منسلک

علاقه بر او حسب ظاهره او مقرر فرمودیم که همه ساله از دیوان اعلی در یافت نموده صرف

معیشت خود سازد مقرر آنکه دیوانیان عظام هر ساله و جه ملطور را با و عاید دارند المقرر کرکیم

فرمان ما مورست عباسقلی خان بهرات اکه عباسقلی خان بالقابه هم حول

از روزیکه قامت قابلیت و استعداد الکاه به تشریف خدمتگذاری دیوان اعلی قرآن

مشرف گشته و از زمان حکومت و ولایت عال که قدم بجاده خدمت دولت جاوید

مدت گذاشت الحلا جوهر ذاتی و کیفیت خلوص نیت خودلو بطور شایسته و خوب واظهار

لبسته و مرغوب بعرصه ظهور و منصه بروز آورد دایم در تقدیم خدمت همه حال صداقت

و بهمه تن ارادت آمده و بهر خدمت که مامور شد در اتمام و انجام آن کار آگاهی و هوشیار

و درستی و درست کرداری خودلو بر ظاهر و نمایان ساخت که مایه حیرت خدمتگذاران

دانشور گردید و طورا بطور بروز صداقت الکاه در نظر انور بهتر و پسندیده تر گردید در وقت

کما فنر

که از جانب اولیای دولت قاهره بتقدیم مهمات کلیه و خدمات مفوضه مقرر آمده در تمهید

و تحصیل اموال و اجمال نوزند و با کمال عقل و کیاست و فهم و فطانت از عهده

صورت داد از حسن خدمت مرتبه جرا خیر رفعت مرتبت و علو منزلت یافت

و از فرط صداقت شعاری و محاسن کارگذاری منظور نظر حضرت اقدس شهریاری گشت

الحق الحال ظلو از جمله جان نثاران ولایق و چاکران کاملی و کاردانی است و پیداست

و اعتماد و اعتقاد کامل بدرستی کرداری و کارگذاری الکاه داشته و داریم بنابر ملاحظه

و مواظبت اخلاص و وثوق در اینوقت الکاه ظلو مأمور و مقرر فرمودیم که از رکاب

سعادت بحضرت جناب خطه مرخص گشته در دار الملک هرات رفته در انجام مراتب

و لوازم خدمات عالیه ظهیر الدوله سعید محمد خان صاحب اختیار هرات شده و کمال

تقویت و جانبداری نماید که عالیجاه رأیه در لوازم حکومت آنجا جهت استقلال و اقتدار

داشته منعه و سید ... و بهوجه نواقص در کارهای عالیجاه رأیه بهم رسد و امور ملکی و لشکر

و لشکر آنجا و دولت و ایلات از وکب و ایام و عشایر و قبایل منظم بوده اهالی ارادت و هواخواهی

و صواب دید او در آن رفتار و نظم امور هرات منتظر ... بهتر و خوبتر از عهده مرحوم ظهیر الدوله

تا به انجام الکاه نماید و آنچه در وقتی از کارهای عالیجاه رأیه غفلت کند در صدد انضباط

و انتظام امورات او بکاهد چنانکه اولیای دولت قاهره مبسوطا و مشروحا نوشته ایم

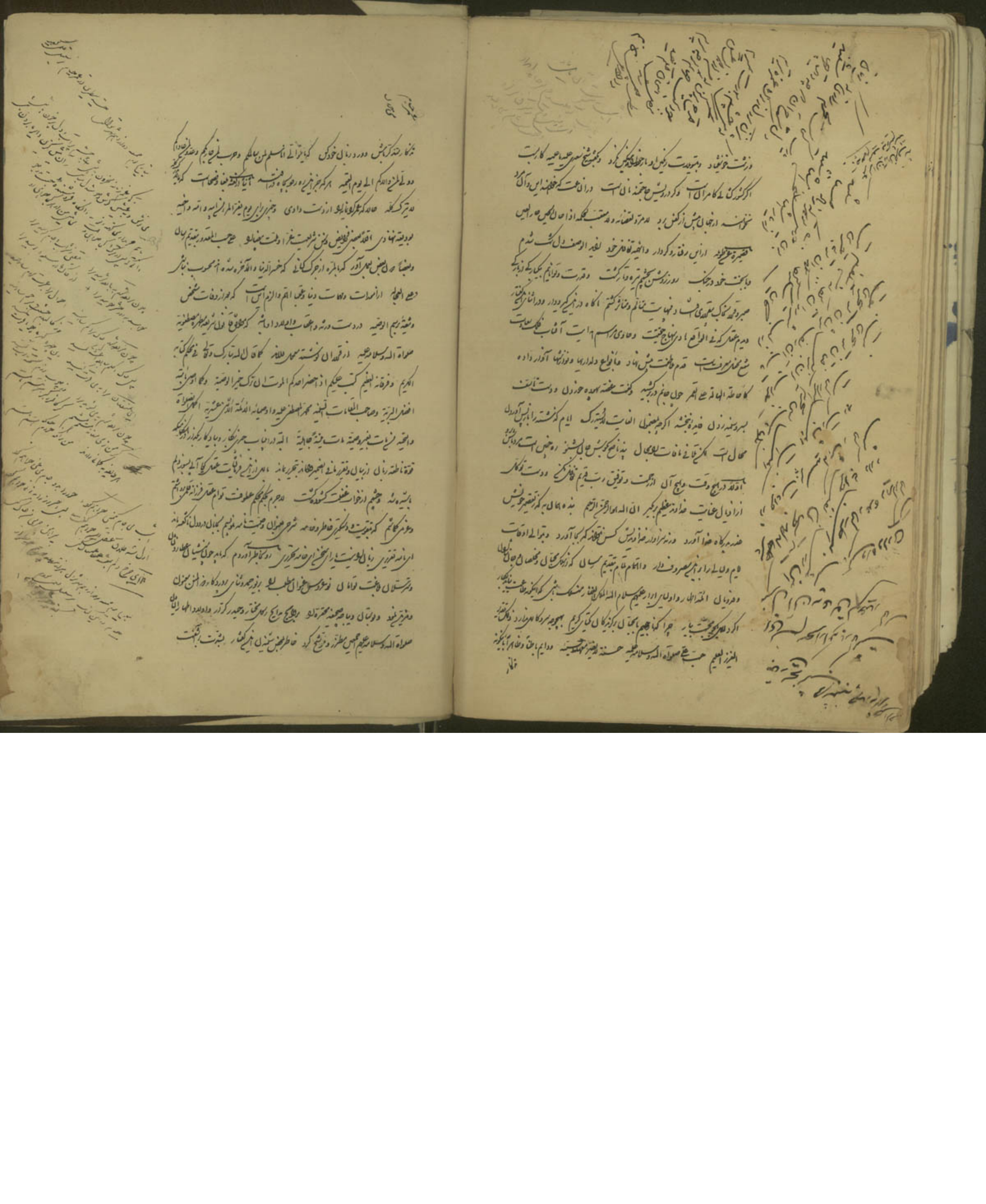
عالیجاه رأیه نیز از کلمه و صواب دید الکاه هرگز نخواهد رفت و در کارها و امورات

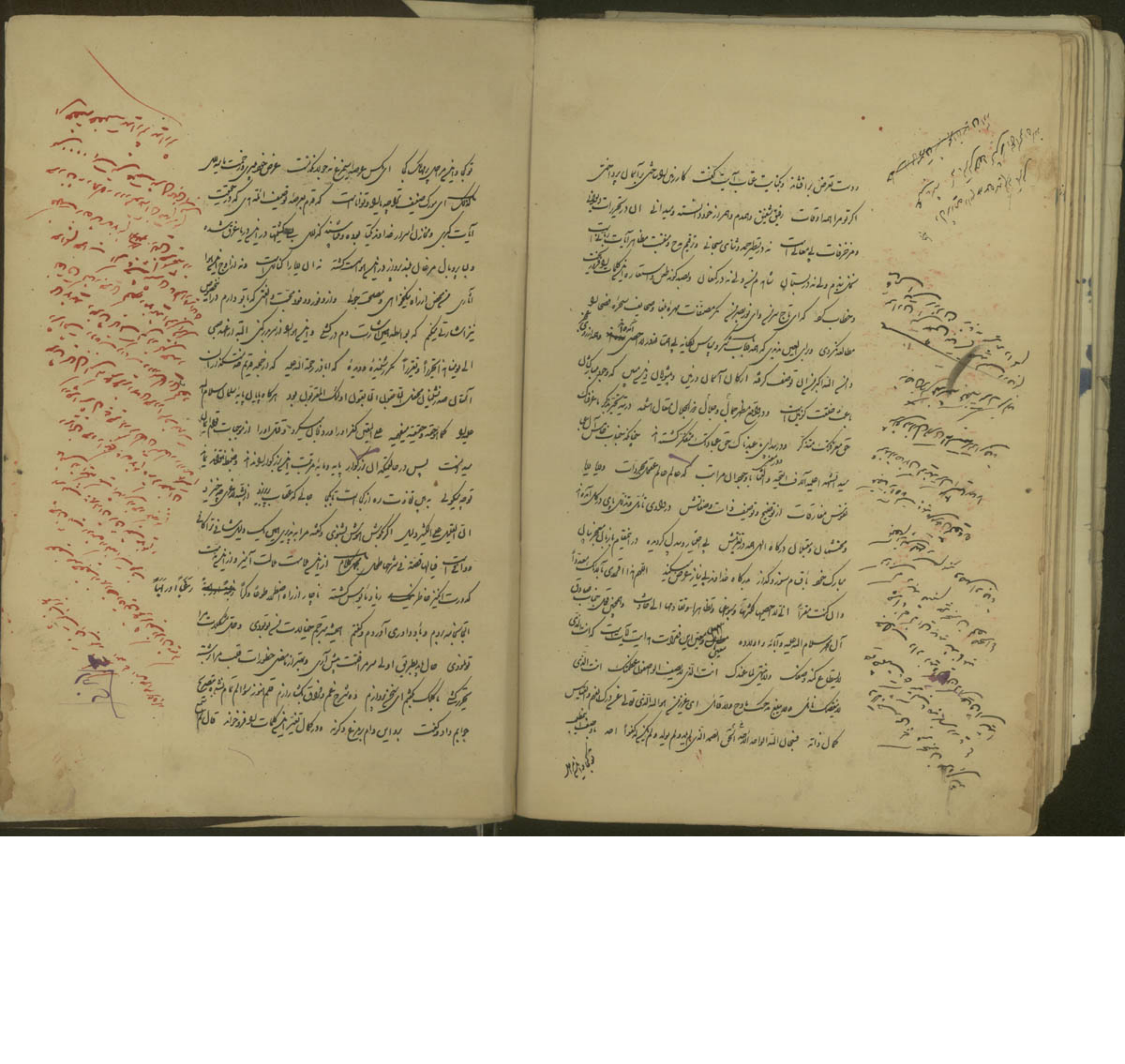
با مشورت و مصلحت الکاه رفتار نماید و صیت نامه در تنقیص امر خود هاذیت که خوبی اقبال

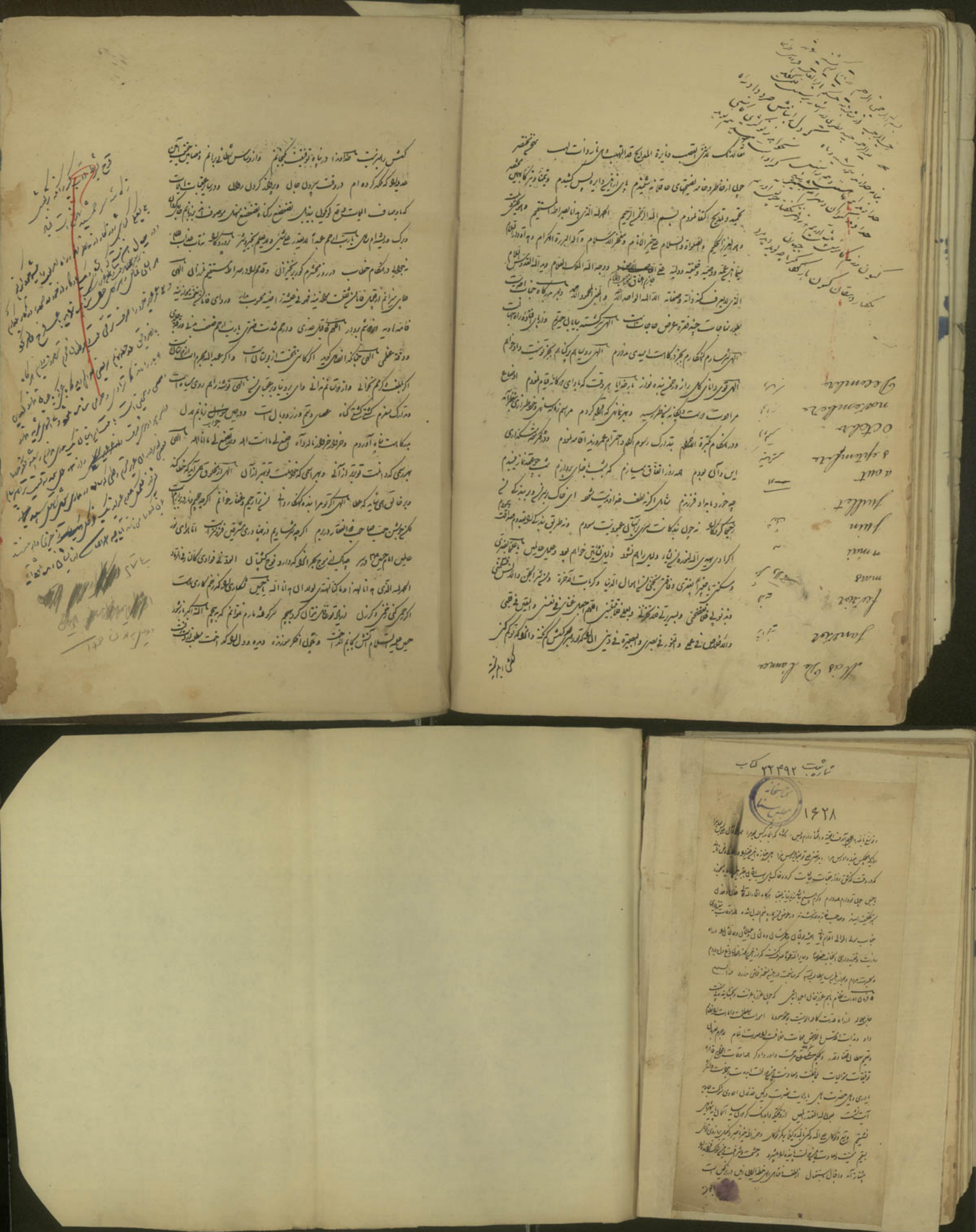
با بخشش بر دیده زمان ظاهر آمده است در هر کاری که نتیجه صبح از افق مشرق دمیده کرفت

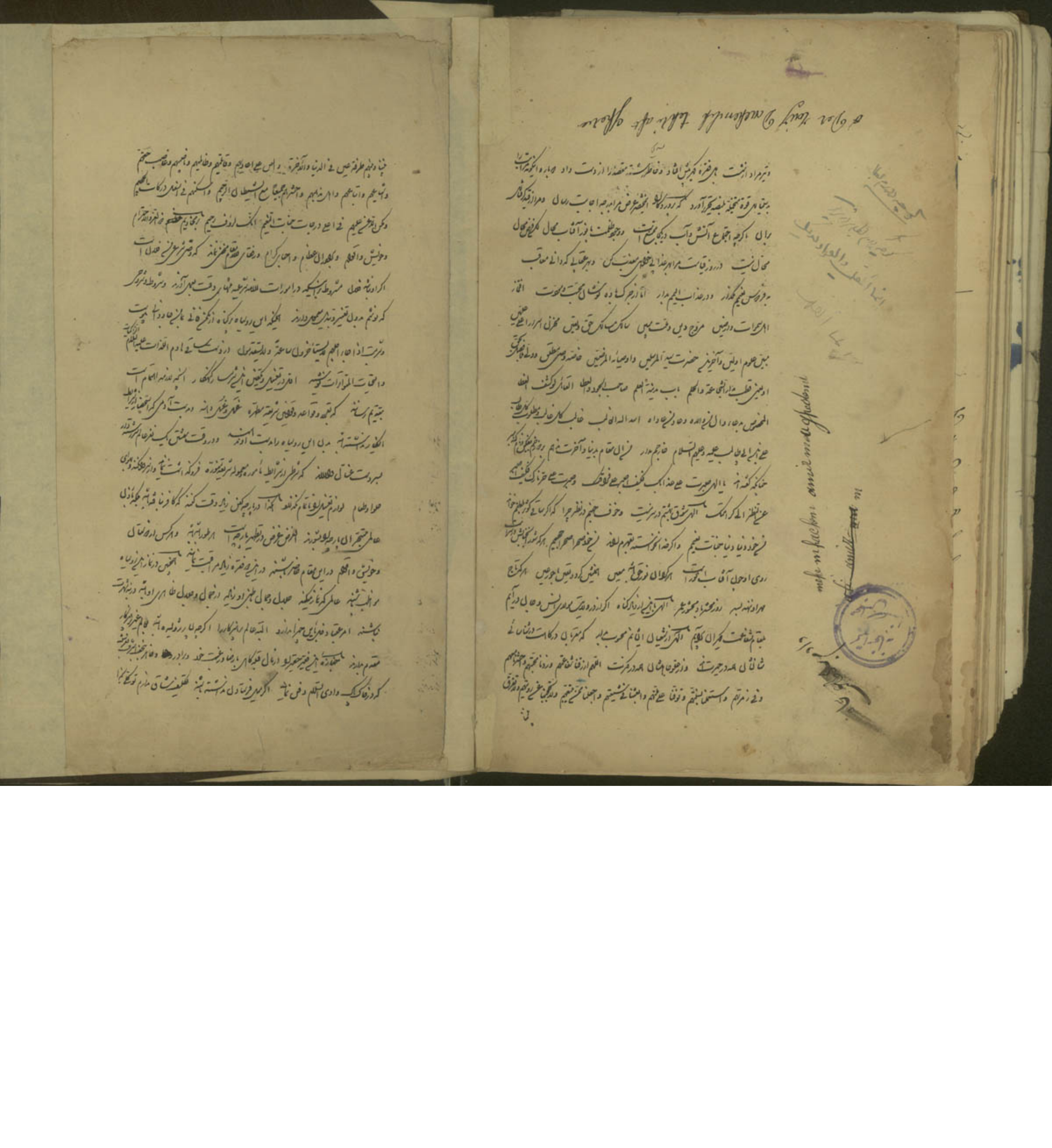
و مرغ سحر ناله‌ای آغاز کرد با من ژولیده و دل آشفته و خاطر افسرده و سر سودازده از خواب
نوشین چشم گشادم و بعزم تهیه وضو و شست و شوی موی و روی خواستم تا فریضه صبح را ادا کنم
و بطریق مناجات خالق قاضی الحاجات را بستایم بعد از قیام و اتمام نماز که صفت اسم تسبیح و تحمید باری
داشت بطریق مألوف رو بدرگاه رب بی‌نیاز آورده مشغول تعقیبات و تلاوت آیات
کلام الله الرحمن گشتم از تعقیبات تفسیر کلمات الهی سوره مبارکه الرحمن علم القرآن تا نظر آمد
و مضامین آیات مبارکه آیه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام در لوح خاطر
منقش و خیال گردید با خود گفتم ای ملهوف با دیده حیرت وای بحوال صحرای ضلالت [illegible]
چو با دمه اکنون گذشت تهی و خوشی در شست و زبانگم گذشت روزیکه منادی غیبی ندای کل نفس ذائقة الموت
گوش [illegible] رساند با این حلف غفلت چه جواب خواهی داد و الکلام خطاب یا عتاب رب الارباب
که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین چه جواب خواهی گفت و از تضایق مکان
لحد و [illegible] عقبات حالی کسیر چگونه خواهی گذشت شب و روز با جلاس بیگانه [illegible]
که گفت حسن صدقت [illegible] سیر دور [illegible] و خواهی [illegible] مقام تقرب و توانی رسانی
اگر گاه گاه به توجهی تقرب آید یا گاهی رجوع بنمود در انجام آن جهت از نوع شفقت [illegible]
رجوع [illegible] کنی و در اتمام آن کار از جنبه اضطراب و اضطرار [illegible] آمد تعجیل نمودی [illegible]
راه صوابی در پیش است و تیر بلا آماج [illegible] در پیش [illegible] گذر است [illegible] که گذری
به کبر [illegible] گران [illegible] دیگران [illegible]
دست [illegible] بصیرت [illegible] و دایم با نواع و سایل در برابر است نشسته
نه خبر از مرگ [illegible] و نه [illegible] که [illegible] که از دانش [illegible]
قال لی

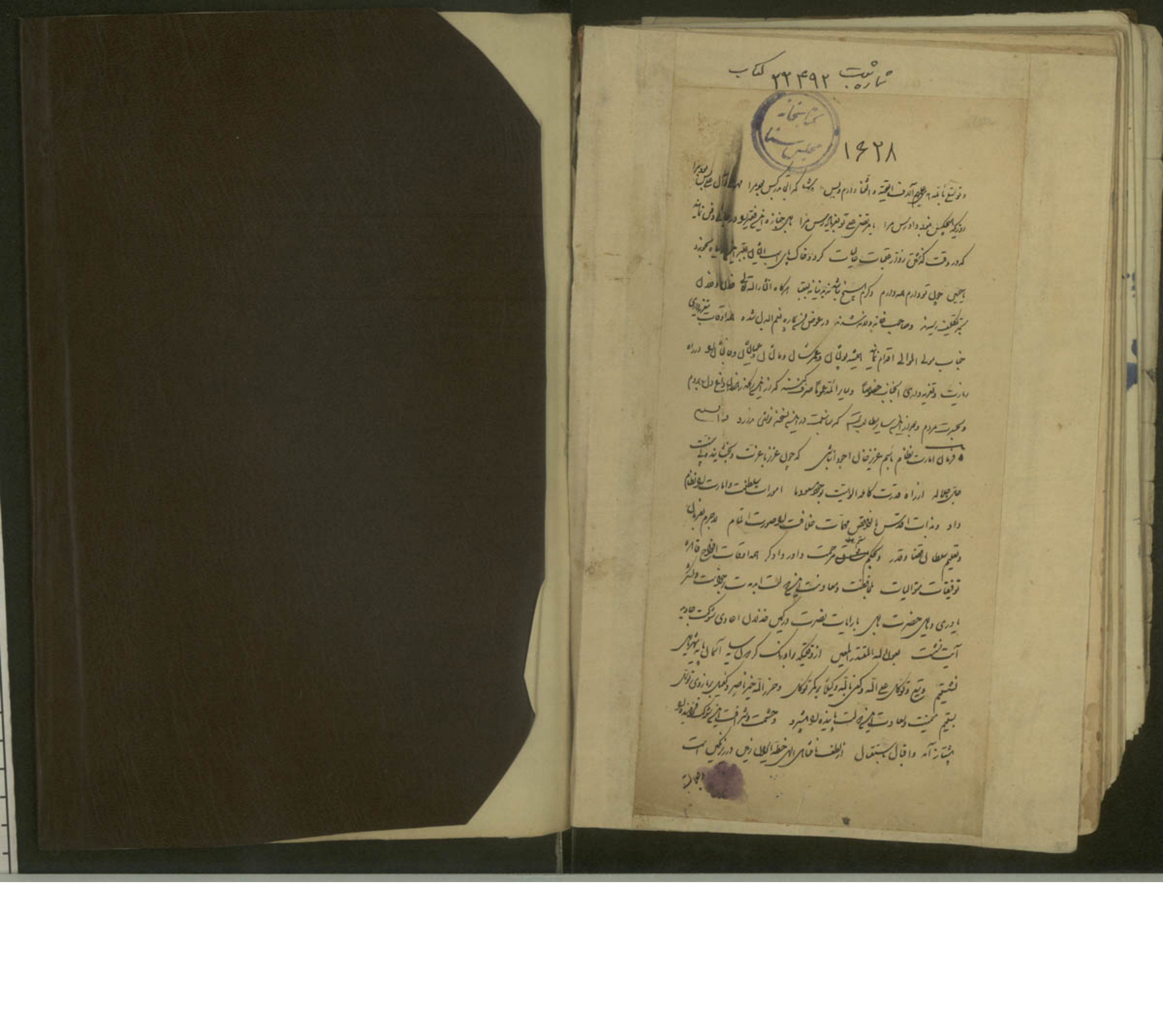
قیاس کن که چه حالت بود در آن وقت که از وجود عزیزت در ربوده [illegible] تا که حکم
بدین محبت دنیای دنی زنی و حظوظ لعبت و حرمت اکنون ایمن دنیا است که [illegible]
داده نیست لاجرم مرد عاقل و کامل ننهد رحبات دنیا دل [illegible]
و [illegible] وانیالش محض احتمال و اختلاف در فصل بهارش [illegible] عروس گلستان
تا خواب [illegible] شهر سر و [illegible] آرامد [illegible] صورتش [illegible] خزان [illegible]
[illegible]
[illegible]
دل بر کسی منه که دل بسته تو نیست [illegible]
هرکس شهوات [illegible] آتش [illegible] لذات [illegible] العنکبوت
اتخذت بیتا و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت [illegible] الحیاة الدنیا [illegible]
ای [illegible] غافل وای نادان و جاهل [illegible]
گهی [illegible] خیال [illegible] حرص و آز [illegible]
با وساوس شیطانی [illegible]
در سر داری [illegible] عمر گرانمایه در [illegible] صرف شده
آنچه [illegible] آزمایش [illegible]
چشم [illegible]
و [illegible] در این دنیا هر کس [illegible] هر که [illegible]
نیک بخت [illegible] که این دار [illegible]











۱۶۲۸

